

فہرست مطالب

۱	فہرست مطالب
۸	پیش گفتار
بخش اول: « صحیح بخاری »		
۹	مقدمہ
۹	برتری و رتبہ کتب حدیثی
۱۰	زندگی نامہ مؤلف
۱۱	انگیزہ تالیف
۱۲	ابواب کتاب
۱۳	فصل اول: بررسی صحیح بخاری
۱۳	(۱) اشکالات سندی
۱۴	الف) ضعف در رجال
۱۵	ب) ضعف در فقہ
۱۶	راویان
۱۶	ابوہریرہ
۱۷	زُہری
۱۹	(۲) اشکالات متنی
۱۹	الف) عدد روایات بخاری
۲۰	ب) طرق بہ کتاب
۲۰	ج) حذف و تقطیع
۲۰	مثال مورد اول (حذف فضائل)
۲۲	مثال مورد دوم (حذف مطاعن)
۲۴	د) نسخہ های بخاری
۲۵	یک شاہد بر اثبات مدعا
۲۵	هـ) حذف توسط دست های امین
۲۶	(۳) اشکالات محتوایی و دلالی
۲۶	الف) اساتید وی
۲۷	ب) عقاید و افکار مولف
۲۷	نظریہ تثلیث
۲۸	نظر علمای اہل سنت
۲۹	ج) محتویات مورد اشکال:

۲۹	۱. توحید
۳۲	۲. نبوت
۳۹	۳. وصایت و خلافت
۴۳	فصل دوم: شناسنامه صحیح بخاری
۴۳	۱. چاپ ها
۴۳	۲. شروح
۴۴	۳. تعلیقه
۴۴	۴. معاجم
۴۵	۵. رجال
۴۶	۶. تکمله (مستدرک)
۴۶	۷. تلخیص
۴۶	۸. رد

بخش دوم: « صحیح مسلم »

۴۹	مقدمه
۴۹	الف) اسم کتاب:
۴۹	ب) مؤلف:
۴۹	ج) اساتید:
۴۹	د) شاگردان:
۴۹	هـ) رتبه کتاب:
۵۰	و) ابواب کتاب:
۵۱	ز) سند کتاب:
۵۱	فصل اول: اشکالات کتاب
۵۱	الف) عدد احادیث:
۵۲	ب) اشکالات سندی:
۵۳	۱) موقوفات، مقطوعات و مُدرجات:
۵۴	۲) تعلیق:
۵۴	۳) ابهام راوی:
۵۴	۴) تدلیس:
۵۴	انواع تدلیس:
۵۵	۵) ضعفا:
۵۶	ج) بررسی محتویات کتاب:
۵۶	۱) محتویات مورد اشکال:

- ۶۲ (۲) مطالبی که مورد استفاده قرار می‌گیرد.....
- ۶۳ **فصل دوم : شروح و تلخیص‌ها**
- ۶۳ (۱) شروح:
- ۶۴ (۲) تلخیص:
- ۶۵ (۳) شروط شیخین:

بخش سوم: « سنن نسائی »

- ۶۵ **مدخل**
- ۶۵ بحث اول: معنای سنن
- ۶۶ بحث دوم : فرق بین سنن و مصنف
- ۶۶ بحث سوم: اولین کسی که سنن را جمع کرد
- ۶۷ بحث چهارم: فایده سنن نویسی
- ۶۷ بحث پنجم: عدد و اهمّ سنن
- ۶۸ **پیرامون سنن نسائی**
- ۶۸ الف) نام کتاب
- ۶۸ ب) مؤلف
- ۶۸ ج) موقعیت علمی وی
- ۶۹ مشکلات نسائی
- ۶۹ اما عقیده‌اش نسبت به معاویه
- ۷۱ مسأله فقهی مورد اشکال
- ۷۱ د) عناوین فهرست
- ۷۲ هـ) محتویات کتاب
- ۷۵ و) شروح و نقد

بخش چهارم: « سنن اُبی داود »

- ۷۶ الف) مؤلف
- ۷۶ ب) اساتید
- ۷۷ ج) شخصیت مؤلف
- ۷۸ د) عناوین فهرست
- ۷۹ د) اشکالات کتاب
- ۷۹ ۱- اختلاف در تعداد روایات
- ۷۹ ۲- ذکر احادیث ضعیف
- ۸۱ هـ) محتویات کتاب

- ۸۳ (و شروح و نقدها
- ۸۳ تتمه: نام ابوداود در الکافی؟

بخش پنجم: « سنن ابن ماجه »

- ۸۵ نام کتاب
- ۸۵ نام مؤلف
- ۸۵ اساتید
- ۸۵ شاگردان
- ۸۶ جایگاه و منزلت علمی مؤلف
- ۸۶ ارزش کتاب
- ۸۷ تعداد احادیث
- ۸۸ روش کتاب
- ۹۰ ابواب کتاب
- ۹۰ محتویات کتاب
- ۹۱ نقدها و تعلیقه ها

بخش ششم: « سنن ترمذی »

- ۹۲ نام کتاب
- ۹۲ نام مؤلف
- ۹۲ اساتید
- ۹۳ شاگردان
- ۹۳ جایگاه و موقعیت علمی مؤلف
- ۹۴ ارزش کتاب
- ۹۴ مبنای ترمذی در کتاب و نقل احادیث
- ۹۴ ۱- نقل چهار نمونه از احادیث
- ۹۵ توضیحی پیرامون روایت جمع ظهر و عصر
- ۹۶ ۲- تساهل در احادیث
- ۹۷ ابواب کتاب
- ۹۸ محتویات کتاب
- ۹۹ (۱) حدیث تقلین
- ۹۹ (۲) شأن نزول آیه تطهیر
- ۱۰۰ (۳) مناقب امیرالمومنین (ع)
- ۱۰۳ (۴) مناقب الحسنین (ع)

بخش هفتم: « موطأ مالک »

- الف) آشنایی با مؤلف ۱۰۵
- ۱- چگونگی تولد ۱۰۵
- ۲- آواز خوانی ۱۰۵
- ۳- دشمنی وی با حضرت امیرالمؤمنین (ع) ۱۰۶
- ۴- مخالفت با سنت رسول خدا (ص) ۱۰۸
- ۵- انگیزه تألیف ۱۰۸
- ب) آشنایی با شخصیت علمی و نظریات مؤلف ۱۱۰
- اساتید ۱۱۱
- من جمله اساتذته، «نافع مولى ابن عمر» ۱۱۲
- الف) جریان مناظره نافع با ابن عباس و امام حسین (ع) ۱۱۲
- ب) مناظره نافع با امام باقر (ع) ۱۱۳
- ج) اعتراف نافع به بغض حضرت امیر (ع) ۱۱۴
- شاگردان وی ۱۱۵
- ج) آشنایی با کتاب موطأ مالک ۱۱۵
- علت تسمیه به «موطأ» ۱۱۵
- موقعیت و ارزش کتاب ۱۱۵
- طرق کتاب ۱۱۷
- نسخه‌های کتاب ۱۱۸
- عدد احادیث ۱۱۹
- ابواب کتاب ۱۲۰
- د) محتویات کتاب ۱۲۱
- ۱- نحوه ورود «الصلاة خیر من النوم» در اذان (نزد اهل سنت) ۱۲۱
- ۲- نهی از حج تمتع ۱۲۱
- ۳- نهی از متعة النساء ۱۲۱
- ۴- اجتهادات ابوموسی اشعری ۱۲۲
- ۵- رضاع الكبير ۱۲۲
- ۶- سجده بر سنگ ۱۲۳
- ۷- بیعت کردن عبدالله بن عمر با عبدالملک مروان ۱۲۳
- ه) کارهایی که بر موطأ مالک انجام شده است: ۱۲۳

بخش هشتم: «مُسْنَدُ أَحْمَدِ»

.....	مدخل	۱۲۴
.....	الف) تعریف مسند	۱۲۴
.....	ب) ترتیب و چینش مسانید	۱۲۴
.....	ج) فایده مسند نویسی	۱۲۵
.....	د) مبتکر مسند نویسی	۱۲۵
.....	هـ) مهم ترین مسانید	۱۲۵
.....	اسامی مؤلفان مسانید شیعه	۱۲۶
.....	فصل اول: آشنایی با مؤلف	۱۲۷
.....	اساتید	۱۲۸
.....	شاگردان	۱۲۸
.....	شخصیت مؤلف	۱۲۸
.....	الف) عقاید و نظریات	۱۲۸
.....	1- بغض علی بن ابی طالب - علیه السلام - در دل داشتن	۱۲۸
.....	2- اعتراف به کثرت فضائل حضرت علی (ع)	۱۲۹
.....	3- مخالف نظریه «تثلیث»	۱۲۹
.....	4- محبت شدیدش نسبت به معاویه	۱۲۹
.....	5- قائل به قدیم بودن کلام خداوند	۱۳۰
.....	- داستان ها و فضائلی که برای احمد جعل کرده اند	۱۳۱
.....	موقعیت علمی	۱۳۲
.....	فصل دوم: آشنایی و بررسی مسند احمد	۱۳۲
.....	الف) ارزش و اعتبار کتاب	۱۳۳
.....	ب) شیوه و سبک تدوین کتاب	۱۳۳
.....	ج) فهرست مسانید در مسند احمد	۱۳۴
.....	د) طریق کتاب	۱۳۵
.....	هـ) محتویات کتاب	۱۳۷
.....	۱- درباره حضرت مهدی (ع)	۱۳۷
.....	۲- در ارتباط با شأن نزول آیه تطهیر	۱۳۷
.....	۳- فرازهایی از دعای توسل	۱۳۸
.....	- مناظره استاد طبسی با یکی از علمای وهابی (پاورقی)	۱۳۸
.....	۴- ارزش و پاداش دوستی اهل بیت (ع)	۱۴۰
.....	۵- مقام امیرالمؤمنین (ع)	۱۴۰
.....	۶- عمر بن خطاب زنان را کتک می زد	۱۴۰
.....	۷- اعتراف به فضائل امیر المؤمنین (ع)	۱۴۲
.....	۸- جریان سقیفه	۱۴۳
.....	و) کارهایی که در ارتباط با مسند احمد انجام گرفته است	۱۴۵

بخش نهم : « سنن دارقطنی »

۱۴۶ مؤلف
۱۴۷ تولد
۱۴۷ فوت
۱۴۷ اساتید
۱۴۷ شاگردان
۱۴۸ مبانی دارقطنی
۱۴۸ نظر بزرگان اهل سنت
۱۴۸ دارقطنی در علوم و فنون
۱۵۰ دنیا دوستی
۱۵۱ تدلیس
۱۵۱ اعتقادات دارقطنی
۱۵۳ تعصب دارقطنی
۱۵۴ راویان کتب سنن دارقطنی
۱۵۶ تحمل و ادای حدیث
۱۵۷ نظرات علما درباره سن تحمل حدیث
۱۵۸ محتویات کتاب

بخش دهم : « سنن دارمی »

۱۶۰ مؤلف
۱۶۰ اساتید
۱۶۰ شاگردان
۱۶۰ تعریف مؤلف
۱۶۱ ارزیابی کتاب
۱۶۳ نمونه ای از روایات سنن دارمی
۱۶۳ (۱) ازدواج موقت
۱۶۴ (۲) رضاع کبیر
۱۶۴ (۳) تسبیح حضرت زهرا (س)



□ پیش‌گفتار:

چندی است در پی تهاجم سنگین وهابیت علیه معتقدات شیعه و تاخت و تاز به مذهب حقه امامیه، بررسی و کنکاش در جوامع حدیثی اهل سنت، بررسی روایات آن و دقت در تبویب این مجموعه مورد عنایت و دقت نظر علما و اندیشمندان شیعی قرار گرفته است.

آنچه که نقد و بررسی این مجموعه از کتب را لازم گردانیده، دو امری است که در پی می‌آید:

الف) تقویت و تأیید مبانی شیعه:

زیرا بسیاری از مبانی و معتقدات شیعه در کتابهای مورد اعتماد آنان یافت می‌شود و ما با بررسی و استخراج این مبانی از منابع دست اول ایشان، می‌توانیم به تقویت مبانی مذهب حقه امامیه در مقابل اهل سنت و از باب اقرار آنها به معتقدات ما پردازیم. از جمله: مسأله ولایت بلافضل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، فضائل اهل بیت علیهم السلام و امامت و قیام حضرت مهدی عجل الله فرجه.

ب) آشنایی با نقاط ضعف عامه:

موجی است که وهابیت در این برهه از زمان بر ضد شیعه به راه انداخته است؛ مطالبی را از میان کتب معتبر حدیثی ما پیدا کرده، بدون تحلیل و توجه به معارضات و محمل آنها، مستمسک قرار داده و آن را به زعم خود دلیلی بر بطلان معتقدات شیعه پنداشته و به نشر آن همت گمارده‌اند.

آنچه که بر اندیشمندان امامیه لازم می‌آید، بررسی و نقد کتب مبانی و منابع اصلی حدیثی اهل سنت است تا نقاط ضعف آن را - که بسیار است - پیدا کرده و با همان قدرت و بلکه بیشتر در مناظرات و مباحثات مورد استناد قرار دهند. البته در پی انتشار و ارسال برخی نقاط ضعف و اشکالات به سوی علمای اهل سنت (سلفی‌ها)، «سکوت» راحت‌ترین جوابی است که معمولاً از سوی آنها شنیده می‌شود و از کنار این اشکالات می‌گذرند.



انتشار این نوشتار، به منظور بالا بردن سطح اطلاعات عمومی طلاب و آشنایی اجمالی ایشان با منابع اصلی و جوامع حدیثی مورد اعتماد عامه می‌باشد، که این مهم برای دانش‌پژوهان رشته علوم حدیث و سالکان این وادی، در حد «تخصص» لازم است. و ناگفته پیداست که «تعمق» در مطالعات است که می‌تواند ما را به اهداف ذکر شده برساند. در ضمن، با دقت در این کتابها، به عظمت و متانت کتب حدیثی امامیه نیز بیشتر پی می‌بریم.

باید متذکر شد آنچه که جا دارد بیشتر مورد بررسی و کنکاش قرار گیرد، «فضائل اهل بیت علیهم السلام» است که متأسفانه در جامعه سلفی‌ها مورد اغماض قرار گرفته و برخی از ایشان سعی در پوشاندن این فضائل دارند.



این جزوه، نمایانگر گوشه‌ای از تلاش‌های سالیان متمادی استاد گرانقدر جناب حاج شیخ نجم الدین مروجی طبسی (دام الله توفیقاته) است که توسط گروهی از دانش‌پژوهان دوره اول رشته تخصصی علوم حدیث حوزه علمیه قم بویژه آقای حیدری فطرت در سال ۱۳۸۴ - از کلاس جوامع حدیثی اهل سنت - پیاده و ویراستاری شده است. ان شاء الله پس از این مقال - که به بررسی و نقد صحاح سته اهل سنت پرداخته - آشنایی با: مسانید، مستدرکات، معاجم، مستخرجات و مصنفات عامه در دستور کار قرار گرفته که به شرط توفیق الهی به نشر آن می‌پردازیم.

رشته تخصصی علوم حدیث

حوزه علمیه قم

آذر ۱۳۸۴ - ذی‌قعدة ۱۴۲۶

بخش اول:

« صحیح بخاری »

□ مقدمه

منابع حدیثی اهل سنت، چند قسمند: «صحاح»، «سنن»، «مسانید»، «جوامع»، «معاجم»، «مصنّف»، «مستخرج» و «مستدرک».

– مثال برای موارد بالا:

صحاح: صحیح بخاری و صحیح مسلم

سنن: سنن دارقطنی و سنن دارمی

مسانید: مسند احمد، مسند شامیین، مسند ابوعوانه

جوامع: جامع الاحادیث سیوطی، جامع الاصول ابن اثیر جزری

معاجم: معجم الکبیر، معجم الاوسط و معجم الصغیر طبرانی

مصنّفات: مصنف عبدالرزاق^۱، مصنف ابن ابی شیبّه^۲

(باید توجه داشت که این تقسیم بندی، بعضاً از نظر ارزش و اعتبار کتب است.)

برتری و رتبه کتب حدیثی:

از میان موارد فوق، «صحاح» در درجه اول قرار دارد که شامل شش کتاب ذیل می شود:

بخاری – مسلم – ابوداود – ترمذی – نسایی – ابن ماجه^۳

و در بین این شش کتاب، صحیح بخاری و صحیح مسلم برتر از دیگر کتب است. بعد از این

دو، در باقی کتاب ها بحث می شود؛ برخی «ابی داود» را مقدم می دارند^۴ و برخی «ترمذی» را.

ولی «نسائی» را – با تمام موقعیت علمی که دارد – بعضاً در رتبه آخر قرار داده اند.^۵

۱. متوفای ۲۱۱ – این کتاب از قدیمی ترین مصنفات اهل سنت است.

۲. وی استاد محمد بن اسماعیل بخاری است (متوفای ۲۳۵).

۳. مؤلفان صحاح سته (شش گانه) همه ایرانی اند. البته به این خاطر است که ایران آن زمان، وسعت زیادی داشته و مناطق بسیاری را شامل می شده است.

۴. به گفته مرحوم تستری، وی از نواصب است.

۵. علل این امر، بعداً ذکر می شود. ولی معمولاً «ابن ماجه» را در ردیف آخر قرار می دهند.

ذهبی در این زمینه می نویسد :

«نسائی در علل الحدیث، آشنایی و ید طولایی دارد و از مسلم، ترمذی، ابوداود و ... بالاتر است و شاید با بخاری و ابوزرعۀ برابری کند.»^۱

بخاری یا مسلم؟

- بحث بعدی این است که صحیح بخاری برتر است یا صحیح مسلم؟
عمدتاً بخاری را در رتبه اول قرار داده اند،^۲ خیلی ها نظرشان این است که بعد از قرآن، کتابی صحیح تر از صحیح بخاری نیامده است .

- ذهبی در تاریخ الاسلام چنین می نگارد :

« ... اجل کتب الاسلام و افضلها بعد کتاب الله.»^۳

- هیثمی شافعی در «الصواعق» تعبیرش این است :

«علما بر این مطلب اتفاق نظر دارند که بعد از قرآن، معتبرتر از صحیحین (بخاری و مسلم) کتابی وجود ندارد.»^۴

□ زندگینامه مؤلف :

نام: محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره البخاری

تولد: ۱۹۴ هـ

وفات: ۲۵۶ هـ

محل تولد: شهر بخارا

در «معجم البلدان» راجع به شهر "بخارا"، مطالب جالبی آورده شده است : «بخارا، نجس ترین شهرهاست. شعرا وقتی می خواستند تکه بیندازند، به این شهر اشاره می کردند.»^۱

۱. سیر اعلام النبلاء ۱۴/۱۳۳

۲. زیرا الحق و الانصاف در نصب و عداوت اهل بیت (علیهم السلام) رتبه اول را دارد. دلش ملامت از حب معاویه و بنی امیه و عداوت اهل بیت (علیهم السلام) است. از این روست کسانی که ریگ در کفششان هست، بیشتر مورد توجه اند.

۳. تاریخ الاسلام ۱۹ / ۲۴۲.

۴. الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل الزندقه / صفحه ۵ - این کتاب به "سلفی ها" که خون شیعه را مباح می دانند، خطدهی میکند.

بُ + خارا = خارا یعنی نجاست. می گویند این زمین، زمین نجس است. نکته ی قابل تأمل این است که جدّ وی، "مجوسی" بوده است.^۲

- محمد بن اسماعیل بخاری سفرهای زیادی داشته است. (بعداً متذکر می شویم که این کتاب، در چه جوّی نوشته شد. آقایان اهل سنت هیچ ابائی ندارند از اینکه بگویند وی این کتاب را در جوّ «تقیه» نوشته است. ولی ما این مطلب را قبول نداریم. چرا که این کتاب یک ریشه اش به شهر «سامرا» است و یک ریشه دیگرش «شام» است. در سامرا، متوکل عباسی بود. یعنی کسی که خود اهل سنت درباره اش می نویسند: «سه بار قبر حسین بن علی (علیهما السلام) را تخریب کرده و کان ناصیباً»^۳

□ انگیزه تألیف:

«ابراهیم بن معقل» که از شاگردان امام بخاری است، می گوید: خودم از بخاری شنیدم که می گفت: نزد "اسحاق بن راهویه"^۴ نشسته بودم. ایشان در حالیکه من را مخاطب قرار می داد، گفت: ای کاش کتاب مختصری از احادیث صحیح از سنت نبوی (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فراهم می کردی و می آوردی.

بخاری می نویسد: این کلمه در دلم جا گرفت به جمع جامع صحیح پرداختم.
لذا گوید:

۱. چنانچه ابوالطیب و محمود بن داود بخاری و ابوبکر کاتب و دیگران، اشعاری در مذمت این شهر به نظم درآورده اند. ذمّها الشعراء و صفوها بالقذارة و ظهور النجس فی أزقتها لأنهم لاکنف لهم. (۳۵۴/۱)

۲. برخی علمای اهل سنت برای اینکه برخی شیعیان را تنقیص کنند می نویسند: فلان محدث شیعه قبلاً یهودی بوده. در حالیکه خطیب بغدادی می نویسد: «امام مذهب - ابو حنیفه - وُلِدَ نصرانیاً». می گوید: «وقتی او به دنیا آمد، پدرش نصرانی بود». (جلد ۳۲۴/۱۳)

و از دیگر سوی، امام حدیث - بخاری - جدش مجوسی بوده است.

این مطالب در کتاب هایشان هست ولی اینها چشمانشان را بسته اند و - نعوذ بالله - شیعه را متهم می کنند به اینکه همه شان اولاد زنا هستند به چهار دلیل: یکی اینکه اینها متعه را حلال می دانند در حالیکه متعه، زنا است. پس همه اولاد متعه اند و اولاد زنا. یکی نیست بگوید: بیچاره! مگر نخوانده ای حرف «ابن حزم» را؟ «ابن حزم» در باب شرایط امام جماعت - که آیا می تواند حرام زاده باشد یا خیر؟ - از زهری نقل می کند که: «چرا نتوانند؟ بعضی امام های ما (یعنی محدثین و فقهای اهل سنت) حرام زاده بودند: کان ائمة من ذلک العمل» (۲۱۳/۴)

۳. سیر اعلام النبلاء ۳۵/۱۲

۴. وی از شخصیت های بزرگ اهل سنت است که از وی تعبیر به «امیر المؤمنین فی الحدیث» می کنند. اسحاق همانی است که روایت «سلسله الذهب» را از امام رضا (علیه السلام) نقل کرده است.

«ما أدخلت فيه حديثا حتى استخرت الله تعالى و صليت ركعتين و تيقنت صحته» هر حدیثی که من این جا آورده ام، یقین به صحتش پیدا کردم.^۱
 ولی این مطلب را فراموش نکنید که خودش گفته : «و ترکت من الصحاح کی لا یطول الكتاب»^۲

□ ابواب کتاب :

در هشت موضوع مطرح می شود :

- | | | | |
|----------|----------|----------------|----------|
| ۱. عقاید | ۲. احکام | ۳. رفاق | ۴. آداب |
| ۵. تفسیر | ۶. تاریخ | ۷. ملاحم و فتن | ۸. مناقب |

در ۴ جلد و شامل ۹۷ کتاب به شرح زیر :

نام کتاب	تعداد باب	نام کتاب	تعداد باب	نام کتاب	تعداد باب
بدأ الوحی	۶	اعتکاف	۱۹	فضائل القرآن	۳۷
الایمان	۴۲	بیوع	۱۱۳	نکاح	۱۲۵
العلم	۵۳	السلام	۸	طلاق	۵۳
الوضوء	۷۵	شفعه	۳	نفقات	۱۶
الغسل	۲۹	الاجاره	۲۲	اطعمه	۵۹
الحیض	۳۰	حوالات	۳	عقیقه	۴
التیمم	۹	کفالت	۵	ذبائح	۳۸
الصلاة	۱۰۹	وکالت	۱۶	اضحیة (قربانی)	۱۶
مواقیت الصلاة	۴۱	زراعت	۲۱	اشربه	۳۱
اذان	۱۶۶	شرب و مساقاة	۱۷	مرضی	۲۲
الجمعة	۴۱	دیون	۲۰	لباس	۱۰۲
صلاة الخوف	۶	خصومات	۱۰	ادب	۱۸
عیدین	۲۶	لقطة	۱۲	استیذان	۵۳
صلاة الوتر	۷	مظالم	۳۵	دعوات ^۳	۶۲
استسقاء	-	شرکت	۱۶	رفاق	۵۳
کسوف	۱۹	رهن	۶	قدر	۱۶
سجود	۱۲	عتق	۲۰	نذر	۳۳
تقصیر الصلاة	۲۰	مکاتب	۵	کفارات	۱۰

^۱ . مقدمه فتح الباری ص ۴۹۰

^۲ . سیر اعلام النبلاء ج ۱۲ ص ۴۰۲ این مطلب به درد شما می خورد . پس اگر گفتند که حدیث غدیر درست نیست زیرا بخاری در «صحیح» نیاورده، ما در جواب، می گوئیم: وی تعهدی نداده تمامی روایات صحیح را در اینجا بیاورد؛ بلکه مدعی شده آنچه که آورده ام، صحیح است و بسیاری از صحاح را نیز نیاورده ام.

^۳ . دعاهاى عجیبی! از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دارد : «اللهم اغفر خطی و عمدی و کلّ ذلك عندی» - خدایا من عمداً گناه می کنم ولی تو ببخش !!

۳۱	فرائض (ارث)	۳۷	طب	۳۰	تهجد
۴۶	حدود	۳۰	شهادت	۶	الصلاة في مسجد مكة والمدينه
۳۷	ديات	۱۴	الصلح	۱۸	العمل في الصلاة
۹	استتابة المرتدين	۱	شروط	۹	سهو
۷	اكره	۲۶	وصيت	۹۶	جنائز
۱۵	حيل	۱۹۹	جهاد	۲۴	زكوة
۴۸	تعبير الرؤيا	۲۰	خمس	۱۵۱	حج
۲۸	فتن	۲۲	جزيه	۲۰	عمره
۵۳	احكام	۱۷	بدأ الخلق	۱۰	محصر
۹	تمنى	۵۶	انبياء	۲۷	جزاء الصيد
۶	اخبار الآحاد	۲۸	مناقب	۱۲	فضائل المدينة
۲۸	الاعتصام بالكتاب و السنة	۳۰	فضائل رسول الله (ص)	۶۹	الصوم
۵۸	التوحيد	۵۳	مناقب الانصار	۱	صلاة التراويح
	المحاربين	۸۹	مغازي	۵	فضل ليلة القدر

فصل اول:

بررسی صحیح بخاری

بررسی اشکالات صحیح بخاری را در سه محور زیر پی می گیریم :

(۱) اشکالات سندی

(۲) اشکالات متنی

(۳) اشکالات محتوایی و دلالی

۱) اشکالات سندی:

قبل از اینکه وارد این بحث شویم، لازم است صحبتی در ارتباط با شخصیت بخاری - که آیا وی رجالی بود؟ و آیا ایشان فقیه بود؟ - داشته باشیم.

ایشان در فقه و رجال پیاده بود. کسی علم الحدیثش خوب است که در علم رجال قوی باشد.

انتخاب و گزینش این چهار هزار و یا هفت هزار حدیث بخاری از ۶۰۰ هزار حدیث،

^۱ حدیثی آنجا دارد که باید بگویم دست همه شکنجه گران درد نکند. نقل می کند و متأسفانه به پیامبر اکرم نسبت می دهد: پیامبر چند نفری را که اسیر کرده بودند، دستور داد میخ داغ در چشمشان کردند، سپس آنها را خواباندند روی زمین و میخ به دست و پایشان زدند. بعد آنها از تشنگی زبانشان را به زمین می ساییدند ولی پیامبر به آنها آب نداد. این روایت در ابواب وضو باب مسح علی الخفین و در کتاب فرض صدقة الفطر و در ابواب مغازی باب قصة عکل و عرینه هم آمده است.

اینجا است که امام باقر (علیه السلام) می فرماید :

« أن أول ما استحل الأمرء العذاب لكذبة كذبها أنس بن مالك علي رسول الله (صلى الله عليه وآله) » - چراغ سبز شکنجه را «أنس» زد که دروغی به پیامبر (ص) نسبت داد که امام (علیه السلام) از آن تعبیر می کند به «لكذبة كذبها». (علل الشرائع

ج ۲ : ص : ۱۸ حدیث (۵۴۱)

بر چه اساسی بوده است؟!

الف) ضعف در رجال :

خوبست در ارتباط با ضعف ایشان در علم رجال، چند اظهار نظر از ایشان را نقل کنیم. ایشان کتابی دارد در علم رجال به نام «التاریخ الکبیر». در این کتاب ۱۲۳۱۵ نفر را ترجمه کرده است. تخصص رجالی بخاری را لا اقل پنج نفر رد کرده اند :

۱. دارقطنی : وی کتابی دارد با نام «الالزامات و التتبع»

در این کتاب، به پای بخاری پیچیده و نقاط ضعفش را بیان می کنند هر چند این کتاب نقد بر صحیح بخاری است .

۲. ابن ابی حاتم در کتاب «بیان خطأ البخاری»

۳. خطیب بغدادی کتابی مستقل نگاشته با عنوان «موضح أوهام البخاری»

هر سه نفر از ایشان یک تعبیر کرده اند : «لاخبره له بالرجال» تخصصش رجال نبوده . اگر کسی در علم رجال قوی نباشد، نمی تواند بگوید هر چه را که من در اینجا آورده ام، صحیح است . بر چه مبنایی این را بگوید؟

۴. ذهبی نیز، در چند جا به پای ایشان پیچیده است :

الف) ایشان در ترجمه «ابن خالد عامری» می گوید:

«و البخاری لیس بالخبر برجال الشام و هذا من اوهامه.»^۱

ب) در شرح حال قاسم بن عبدالرحمن دمشقی

ذهبی می گوید: «و ذکر البخاری انه سمع علیاً و ابن مسعود. و هذا من وهم البخاری»^۲

سؤال : حالا فرض می کنیم که قاسم بن عبدالرحمن از علی بن ایطالب و ابن مسعود

نشنیده باشد. چه اشکالی خواهد داشت؟

جواب : اگر وی از حضرت علی (علیه السلام) و ابن مسعود نشنیده باشد و شما روایتش را

آورده و بگویید: «عن قاسم، عن علی»، طبق نظر شما، این روایت، مسند است ولی اگر

^۱ (بخاری مطلبی درباره ابن خالد دارد. در پی آن ذهبی جمله بالا را بیان می دارد. (تاریخ الاسلام - سال ۱۰۰ - ص ۱۱۲)

^۲ سیر اعلام النبلاء ۵ / ۱۹۵ - التاريخ الصغير للبخاری ۱ / ۲۲۰

حرف ذهبی را بپذیریم، روایت «مرسل» می شود که از اقسام روایات ضعیف شمرده می شود.

حالا این، یک مورد است. و الا موارد بیشتر از این یافت می شود.

۵. ابن عقده ۶۰۰ هزار حدیث حفظ بود: ۳۰۰ هزار با سند و ۳۰۰ هزار بدون سند. «ابوعمر و بن حمدان» می گوید: از ابن عقده سؤال کردم: «ایهما احفظ؟ کدامیک از این دو نفر قوی ترند: بخاری یا مسلم؟ ابن عقده گفت: «کان محمد عالماً و مسلماً عالم» {دقت کنید: کان محمد (محمد بن اسماعیل بخاری) عالماً یعنی انقضی عند المبدأ. ولی مسلم متلبس بالمبدأ.}

می گوید: دوباره تکرار کردم که کدام با سوادتر است. دوباره همین را تکرار کرد و در آخر گفت:

«يقع لمحمد الغلط في اهل الشام و ذلك لانه اخذ كتبهم و نظر فيها و ربما ذكر رجلاً بكنيته و يذكره في موضع آخر باسمه، يظنهما اثنين؛ اما مسلم، قلما يوجد له غلط في العلل لانه كتب المسانيد و لم يكتب المقاطيع و لا اليه سيل.»^۱ یعنی بخاری در رجال اهل شام، اشتباهاتی دارد. زیرا وی فقط کتب آنها را نگاه کرده است و شخصاً از مشایخ و راویان نشنیده است چه بسا یک راوی را با کنیه نام برده ولی همین آقا را با اسم، در جای دیگر ذکر می کند و خیال می کند که دو نفرند.

(ب) ضعف در «فقه»

سرخسی در المبسوط اغلاط امام بخاری را نقل می کند و می گوید: علت اینکه وی را از شهر بخارا بیرون کردند، نقل این فتوا بوده است.

وی ابتدا فتوای مشهور را چنین بیان می دارد: «لو ان صبيين شربا من لبن شاء او بقرة لم تثبت به حرمة الرضاع. لان الرضاع معتبر بالنسب و كما لا يتحقق النسب بين آدمي و بين البهائم فكذلك لا تثبت حرمة الرضاع بشرب لبن البهائم.»: اگر دو تا بچه از شیر یک گاو یا بز بخورند،

^۱ شروط الائمة الستة لابی بكر محمد بن طاهر المقدسی / ص ۵۰۷

حرمت رضاع به این وسیله ثابت نمی شود.

سپس فتوای محمد بن اسماعیل بخاری بر خلاف مشهور را چنین ذکر می کند :

« و كان محمد بن اسماعيل البخاري - صاحب التاريخ رضي الله عنه - يقول: تثبت الحرمة. و هذه المسألة كانت سبب اخراجه من بخارا، كأنه قدم بخارا في زمن ابي حفص الكبير - رحمه الله - و جعل يفتي. فنهاه ابو حفص و قال له: لست باهلٍ له . فلم ينته حتى سئل عنه هذه المسألة و أفتى بالحرمة، فاجتمع الناس و اخرجوه. ^۱ »

(یعنی: تا به بخارا رسید، دفتر پاسخ به استفتائات باز کرد. ابو حفص او را نهی کرده و گفت: تو اهلیت فتوا نداری! ولی امام بخاری به نصیحت ابو حفص اعتنا نکرد. تا اینکه مسأله رضاع از گاو پیش آمد و بخاری فتوایش را اعلام کرد. مردم جمع شدند و وی را اخراج کردند.)

□ راویان

- نکته بعدی که قابل توجه است، این است که بخاری از چه کسانی نقل کرده؟ جمعی از خوارج، جمعی از ضعاف، گروهی از نواصب؛ چه نتیجه می دهد؟ صحیح بخاری یا ضعیف بخاری؟!

برخی، چنانچه در مقدمه فتح الباری آمده، مشایخ ضعیف وی را تا ۳۰۰ نفر رسانده اند. (البته کسانی را که در سند واقع شده اند.)

بررسی دو تن (یک نفر صحابی و یک تابعی) از کسانی که بخاری از آنان روایت بسیاری را نقل می کند:

۱. ابوهریره (صحابی)

علی رغم این که ابوهریره تقریباً دو سال از زندگانی پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) را درک کرده، ولی روایات او از روایات تمامی صحابه بیشتر است. به آمار روایات دیگر صحابه نگاهی بیاندازیم:

از ابوبکر ۱۴۲ حدیث، عمر ۵۳۷ حدیث، عثمان ۱۴۶ حدیث، سلمان فارسی ۶۰ حدیث،

ابوذر ۲۸۱ حدیث، طلحه و زبیر هر کدام ۳۸ حدیث، عبدالرحمن عوف ۶۵ حدیث، حسان بن ثابت ۱ حدیث، و از حضرت فاطمه (سلام الله علیها) فقط ۱۸ روایت در کتب حدیثی اهل سنت وارد شده است در حالیکه از ابوهریره (که فقط دو سال با پیامبر بوده) حدود ۵۴۰۰ روایت نقل شده است. این، به این معناست که حکومت بنی امیه و بنی عباس می خواسته تا خواسته هایش را از زبان ابوهریره تحقق بخشد.

از ابوهریره نقل است که می گفته: از پیامبر خدا دو انبان حدیث دارم؛ یکی را منتشر کردم، دومی را اگر پخش کنم، گردنم را قطع می کنند. و یا: دو پوست از سخنان پیامبر را پخش کردم، اگر پوست سوم را پخش کنم، سنگبارانم می کنند.^۱

احادیث وی را در یک کتاب جمع کرده اند به نام «مسند ابی هریره» شامل پنج هزار و چهار صد حدیث.

سؤال: چند تا از این روایات در بخاری و مسلم است؟

المتفق (یعنی روایاتی که هم مسلم و بخاری نقل می کند): ۳۲۰ روایت

و احادیثی که فقط در بخاری آورده شده، ۹۳ تا بیشتر است. اگر ما عدد روایات بخاری (با حذف مکررات) را چهار هزار حدیث فرض کنیم، ۴۰۰ روایت از ابوهریره است. یعنی یک دهم کتاب.

از عمر، عایشه، مروان و برخی تابعین و روات برای شما نصوصی نقل می کنیم که ابوهریره را زیر سوال می برند و از نقل این حجم از احادیث وی اظهار شگفتی می کنند.

عمر بن خطاب از ابوهریره چنین تعبیر می کند: «یا عدو الله و عدو کتابه»

۲. زُهری (تابعی)

از «زُهری» بیش از هزار حدیث در بخاری نقل شده است. خوب است بیشتر با شخصیت وی آشنا شویم:

نام وی، محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب زُهری قریشی مدنی است و محل

^۱ . فتح الباری ۲۷۷/۱ - حلیة الاولیاء ۳۸۱/۱ - البدایة و النهایة ۱۰۵/۸ و ... کتاب «ابوهریره» تألیف علامه عسکری

سکونتش در شام بود. او در سال ۵۱ هجری متولد و در سال ۱۲۴ در سن ۷۲ سالگی^۱ درگذشت و در روستای اُدما از توابع فلسطین دفن شد.

او نزد اکثر اهل سنت جایگاهی دارد. ذهبی درباره وی می‌گوید: «الامام العَلَم، حافظ زمانه». می‌گویند او اولین کسی است که حدیث را جمع آوری و تدوین نمود و مجموع روایات او - به گفته ابن مدینی - نزدیک به دو هزار و به گفته ابوداود بالغ بر ۲۲۰۰ حدیث، که نیمی از آن مرسل است.

می‌گویند از ابن عمر و جابر بن عبدالله انصاری حدیث شنیده و از جمعی چون: سهل بن سعد، انس بن مالک، ابوالطفیل و امام زین العابدین (علیه‌السلام) روایت نقل کرده است.

بخاری بیش از ۱۲۵۰ حدیث اعم از مدرجات و متابعات و ... از او نقل می‌کند.

ولی عده‌ای، مراسیل او را مردود می‌شمارند. یحیی بن سعید می‌گوید: مراسیل زهری به مراتب بدتر از مراسیل غیر او است، چون او حافظ است پس هر راوی را که دلش بخواهد می‌تواند نام ببرد و کسانی را که از آنان خوشش نمی‌آید، نام نبرد.

* البته بعضی دیگر از بزرگان اهل سنت، به لحاظ همکاری او با سلاطین جور، تمامی

احادیث وی را مردود می‌شمارند:

مکحول می‌گوید: زهری خود را در اثر مصاحبت با ملوک تباه کرد.

ذهبی نیز می‌گوید: «بعضُ من لا یعتد به، لم یأخذ عن الزُّهری لکونه کان مداخلًا للخلفاء.»

یعنی برخی از کسانی که از نظر ما اهمیت ندارند، به احادیث زهری عمل نمی‌کنند، چون او را همکار سلاطین می‌دانند.

آری، به گفته ذهبی، او ملازم و ندیم جمعی از خلفای بنی امیه بود. همانند: عبدالملک، ولید، سلیمان، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک و هشام. وی معلم فرزندان و راهنمای حج آنان بود. همو گوید: زهری، مورد تعظیم و احترام و یکی از سربازان و نیروهای رده بالا در حکومت بنی امیه بود.

^۱ . سیر اعلام النبلاء ۳۵۰/۵

ابن اشکاب می‌گوید: « کان جُنْدِيًّا فِي رَتْبَةِ الامير » یعنی او درجه‌ی سردار را در ارتش داشت.

۷ وی هیچ گاه فضایل اهل بیت (علیهم السلام) را روایت نمی‌کرد.

۱. چنانچه ابن حبان می‌گوید: ما سراغ نداریم از مالک و زهری حدیثی در فضایل امام علی (علیه السلام) نقل کرده باشند.^۱

۲. ابن عساکر از خواهر زهری نقل می‌کند که او فضایل آل محمد (صلوات الله علیهم) را کتمان می‌کرد و می‌گفت: لا تکتب عنه، فَإِنَّهُ مال الی بنی امیه و أخذ جوائزهم؛ از برادرم - زهری - حدیث نقل نکنید زیرا او به بنی امیه تمایل یافته و جوایز آنان را دریافت می‌کند.

زُهری هزاران دینار از بیت المال برای مصارف شخصی خود دریافت کرد.^۲

۳. آلوسی او را از مصادیق «و لا ترکونوا الی الذین ظلموا» می‌داند.^۳

۴. حدیدی می‌گوید: زهری و عروۀ بن زبیر در مسجد پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) به

حضرت علی (علیه السلام) فحش می‌دادند.

۵. لذا مرحوم طوسی در کتاب رجال خود، او را یکی از دشمنان اهل بیت دانسته و می‌گوید:

«عدو». هر چند مرحوم تستری این معنا را قبول نداشته و او را دوست‌دار امام زین العابدین

(علیه السلام) می‌داند.^۴ و از مرحوم خوبی نیز این معنا استفاده می‌شود.^۵

(۲) اشکالات متنی :

اشکالات و نکاتی در رابطه با عدد روایات بخاری، گاهی در ارتباط با طرق به بخاری،

گاهی در ارتباط با تکمیل یا تألیف این کتاب پس از مؤلف و ... مطرح می‌شود. این‌ها اشکالات

متنی است که هر کدامش اساس بخای را متزلزل کرده است.

الف) عدد روایات بخاری

۱. المجروحین ۲۵۸/۱

۲. تاریخ الاسلام / حوادث ۱۲۱ - صفحه ۲۳۵

۳. روح المعانی ۱۸۹/۳

۴. قاموس الرجال ۳۳۰/۹

۵. معجم رجال الحدیث ۱۸۲/۱۶

یکی از مشکلاتی که باید علمای اهل سنت جواب دهند، این اختلافی است که وجود دارد:

- ۹۲۰۰ روایت از دید ابن خلدون

- ۹۰۸۲ روایت از دید ابن حجر عسقلانی

- ۲۶۰۲ روایت در مقدمه فتح الباری

- ۲۵۱۳ روایت در بعضی از شروح بخاری

- و عددهای دیگر: شش هزار، هفت هزار و ... نیز گفته اند.^۱

ب) طرق کتاب بخاری

معروف ترین کسی که صحیح بخاری را نقل کرده است، «فربری» است. کسانی دیگر نیز

هستند: حماد بن شاکر نسفی، ابراهیم بن معقل نسفی، و بزدوی.^۲

کتابی که «فربری» نقل کرده با کتاب به روایت ابراهیم بن معقل ۲۰۰ روایت تفاوت دارد.^۳

کتاب به روایت ابراهیم بن معقل با روایت حماد بن شاکر ۱۰۰ روایت تفاوت دارد. پس کدام

یک صحیح بخاری است؟!

ج) حذف و تقطیع

امام بخاری در حذف و تقطیع روایات، مهارت دارد. حدیثی را که مطالعه می کند، اگر گوشه

ای از آن به وصی بودن و حقانیت حضرت علی (علیه السلام) اشاره دارد، فوراً آن را حذف

می کند. حذف و تقطیعی که امام بخاری در کتابش اعمال داشته، زائیده تعصبش است:

۱. حذف و تقطیع در مورد فضائل اهل بیت (علیهم السلام)

۲. حذف و تقطیع در مورد مثالب و مطاعن دیگران (نقاط ضعف و بدی های دیگران)

مثال مورد اول: حذف فضائل

۱. اضاء علی السنة المحمدیة ص ۳۲۲ - مقدمه ابن الصلاح فی علوم الحدیث ۲۳/ - کشف الظنون ۵۴۴/۱ - فتح الباری ۴۷۷
در یکی از مناظرات ماهواره ای، به شیعه اشکالاتی کردند که: در تعداد روایات کتاب کافی اختلاف است. ما به جای جواب
حلی، می توانیم جواب نقضی نیز بدهیم. بگویید: بهترین کتاب شما بخاری است. چند تا روایت دارد؟! کدام از اینها صحیح
بخاری است؟ دست بگذارید کدام صحیح است؟ ببینید بین دو هزار و یا نه هزار، خیلی فاصله وجود دارد.

۲. سیر اعلام النبلاء ج ۱۲ ص ۳۹۸

۳. شروط الائمة الخمسة ص ۵۸

حدیثی را بخاری این چنین نقل می کند:

قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : «يا بريدة! أتبعض علياً؟ فقلت: نعم. فقال (صلى الله عليه و آله): فان له في الخمس أكثر من ذلك.»^۱

معلوم نیست سرو ته این روایت چه می باشد؟ پیامبر می فرماید: بریده! از علی ناراحتی؟ بله ، ناراحتتم. او جاریه ای برای خودش برداشته . پیامبر: نه ، ناراحت نباش، علی بیش از این سهم دارد .

ببینید واقع قضیه چه بوده است «طبرانی» قضیه را کامل نقل می کند :

پیامبر اکرم، علی بن ابیطالب را به عنوان فرمانده گروهی از لشکر اسلام به یمن فرستاد. دو محور بود: محور یمن که فرمانده اش علی (علیه السلام) بود و محور دیگر به فرماندهی خالد پیامبر فرمود: هر وقت هر دو به یک نقطه رسیدید. فرماندهی کل لشکر، با علی (علیه السلام) است. این دو سپاه با موفقیت به هم رسیدند. غنائم بسیاری به دست آنها افتاد طوری که هیچ جنگی مثل آن نبود. علی (علیه السلام) از میان غنائم یک کنیز برای خود انتخاب کرد. خالد یک نفر (بریده) را به مدینه فرستاد تا این جریان را به اطلاع پیامبر برساند.

بریده می گوید: وقتی وارد مسجد مدینه شدم، دیدم مردم در اطراف خانه رسول الله (صلى الله عليه و آله) جمع شده اند. گفتند: از عملیات چه خبر؟ گفتم: خدا فتح را به مسلمین عطا کرد. گفتند: پس چرا آمدی؟ گفتم: «جاریه اخذها علی من الغنائم و جئت لأخبر النبي.» (این همه راه را آمده تا خبر دهد علی چه کار کرده) مردم گفتند: سریع به پیامبر بگو تا علی از چشم پیامبر بیفتد. رسول الله در خانه حرف ها را شنید. فرمود: «يا بريدة! اما علمت ان لعلی أكثر من الجارية الذی اخذ و انه وليکم من بعدی.»^۲

^۱ صحیح البخاری ج ۵ ص ۱۱۰ و ۷۳/۳ (المغازی): قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم علياً إلى خالد ليقبض الخمس و كنت ابغض علياً وقد اغتسل فقلت لخالد الا ترى إلى هذا فلما قدمنا على النبي صلى الله عليه و آله وسلم ذكرت ذلك له فقال يا بريدة اتبعض علياً قلت نعم قال لا تبغضه فان له في الخمس أكثر من ذلك.

^۲ المعجم الأوسط - الطبرانی ج ۶ ص ۱۶۲: بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم علياً أميراً على اليمن و بعث خالد بن الوليد على الجبل فقال إن اجتمعنا فعلي على الناس فالتقوا و أصابوا من الغنائم ما لم يصيبوا مثله و أخذ علي جارية من الخمس فدعا خالد بن الوليد بريدة فقال اغتنمها فأخبر النبي صلى الله عليه وسلم بما صنع فقدمت المدينة و دخلت المسجد و رسول الله صلى الله عليه وسلم في منزله و ناس من أصحابه على بابه فقالوا ما الخير يا بريدة فقلت خير فتح الله على المسلمين فقالوا ما أقدمك قال جارية أخذها علي من الخمس فجئت لآخبر النبي صلى الله عليه وسلم قالوا فأخبره فإنه يسقطه من عين رسول الله صلى الله عليه وسلم و رسول الله صلى الله عليه وسلم يسمع الكلام فخرج مغضباً و قال ما بال أقوام ينتقصون علياً من ينتقص علياً فقد انتقصني و من فارق علياً فقد فارقتني إن علياً مني و أنا منه خلق من طينتي و خلقت من طينة إبراهيم و أنا أفضل من إبراهيم ذرية بعضها من بعض و الله سميع عليم و قال يا بريدة أما علمت أن لعلی أكثر من

ببینید امام بخاری چند جمله را حذف کرده است؟! حالا اگر همین ها مربوط به عمر بود، همین طوری برخورد می کرد؟ یا اینکه دو تا هم رویش می گذاشت!

امام بخاری دو قسمت اساسی را حذف کرده است:

اول: عبارت «و انه ولیکم من بعدی» در آخر روایت .

دوم: قبلش را هم حذف کرده: «چرا از علی بدگویی می کنید؟ هر کس از علی بدگویی کند، از من جدا شده است. علی از طینت من است و من از طینت ابراهیم. و من از ابراهیم افضل هستم.»

از دیگر موارد حذف، می توان به حذف حدیث غدیر اشاره کرد. در حالی که ذهبی پس از نقل حدیث غدیر از چند طریق، می نویسد: «هذا حدیث... متنه متواتر.» و همچنین حدیث طبر.^۱

مثال مورد دوم (حذف مطاعن دیگران):

۱. این روایت را صحیح مسلم نقل کرده است:

«عن ابن عباس قال بلغ عمر أن سمرة باع خمرا فقال قاتل الله سمرة ألم يعلم ان رسول الله صلى الله عليه (و آله) وسلم قال لعن الله اليهود حرمت عليهم الشحوم فجملوها فباعوها.»^۲

حال به همین روایت در صحیح بخاری توجه نمایید:

«سمع ابن عباس رضی الله عنهما يقول بلغ عمر ان فلانا باع خمرا فقال قاتل الله فلانا ألم يعلم ان رسول الله صلى الله عليه (و آله) وسلم قال قاتل الله اليهود حرمت عليهم الشحوم فجملوها فباعوها»^۱

الجارية التي أخذ و أنه وليکم من بعدی. کتب دیگری نیز این قضیه را بدون حذف جمله های فوق ذکر کرده اند. از جمله:

البداية و النهاية / ابن کثیر ج ۷ ص ۳۷۹ - المستدرک للحاکم النیسابوری ج ۳ ص ۱۱۰

۱. در صفحه ۳۲ این نوشتار (فصل اشکالات محتوایی / ۳- خلافت و وصایت) به ذکر آن پرداخته ایم.

۲. صحیح مسلم ۴۱/۵ - همچنین کتب دیگری نیز این روایت را اینگونه نقل کرده اند: المصنف / عبد الرزاق الصنعانی ۷۵/۶ و

۹۵/۸ - مسند الحمیدی ۹/۱ - السنن الكبرى / النسائی ۳/ ۸۷ - مسند أبی یعلی الموصلی ۱۷۸/۱

* بخاری این روایت را در دوبار ذکر می کند و در هر دو اسم «سمره» را حذف می کند.

۲. مسلم جریان احتجاج امیرالمومنین و عباس با عمر را این گونه نقل می کند:

«... عن الزهري ان مالك بن اوس حدثه قال ارسل إلى عمر بن الخطاب فجئته حين تعالی النهار قال فوجدته فی بيته جالسا علی سریر ... فاذن لهم فدخلوا ثم جاء فقال هل لك فی عباس وعلی قال نعم فاذن لهما فقال عباس یا امیر المؤمنین اقض بینی و بین هذا الکاذب الآثم الغادر الخائن فقال القوم اجل یا امیر المؤمنین فاقض بینهم و ارحمهم (فقال مالک بن اوس یخیل إلی انهم قد كانوا قدموهم لذلك) ... ثم اقبل علی العباس وعلی فقال ... ثم نشد عباسا وعلیا بمثل ما نشد به القوم قال فلما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال أبو بکر انا ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم فجئتما تطلب میراثک من ابن اخیک و یطلب هذا میراث امرأته من ابیها فقال أبو بکر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما نُورث ما ترکنا صدقةً فرأیتما کاذبا آثما غادرا خائنا والله یعلم انه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفی أبو بکر وانا ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم و ولی ابی بکر فرأیتما کاذبا آثما غادرا خائنا والله یعلم انی لصادق بار راشد تابع للحق ...»^۲

عمر به امیرالمومنین (علیه السلام) و عباس می گوید: نظر شما راجع به ابوبکر و من این است که ما دروغگو، گناهکار، فریبکار و خیانت پیشه ایم. در حالی که خدا شاهد است که ما راستگو، درستکار و تابع حقیم (!)^۳

* در حالی که امام بخاری همین روایت را در چهار جا می آورد ولی در همه موارد، قسمت «کاذبا آثما غادرا خائنا» را حذف می کند:

«... أخبرني مالك بن اوس بن الحدثان النصری ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه دعاه ... فأقبل عمر علی علی و عباس فقال ... ثم توفی النبی صلی الله علیه و سلم فقال أبو بکر فأنا ولی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقبضه أبو بکر فعمل فیہ بما عمل به رسول الله صلی الله علیه و سلم و انتم حينئذ فأقبل علی علی و عباس و قال تذکران ان ابا بکر فیہ کما تقولان و الله یعلم

^۱ صحیح بخاری ۴۰/۳ و ۱۴۵/۴. و به تبع بخاری کتب دیگری نیز این روایت را بدون تصریح به نام «سمره» نقل کرده اند: المنتقی من السنن المسندة / ابن الجارود النیسابوری ص ۱۴۹ - صحیح ابن حبان ۱۴۵/۴۱ - المعجم الأوسط للطبرانی ۷۰/۸.

^۲ صحیح مسلم ۱۵۱/۵

^۳ به یکی از علما گفتند: نظر شما راجع به شیخین چیست؟ گفت: همان نظری که عمر به امیرالمومنین و عباس نسبت داد. گفتند: چی بود؟ گفت: کاذبا آثما غادرا خائنا.

انه فيه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفى الله عز وجل ابابكر فقلت انا ولي رسول الله صلى الله عليه و سلم و أبى بكر فقبضته سنتين من امارتى اعلم فيه بما عمل فيه رسول الله صلى الله عليه و سلم و ابوبكر والله يعلم انى فيه صادق بار راشد تابع للحق ثم جئتمانى كلاكما و كلمتكما واحده و امركما جميع فجئتنى...»^۱

* بخاری برای پوشاندن این قضیه به تکاپو افتاده است. یک جا نوشته:

- تذکران ان ابابكر فيه كما تقولان و الله يعلم انه فيه لصادق...

- فقال تزعمان ان ابا بكر فيها كذا و الله يعلم انه فيها صادق...

- و اقبل على على و عباس تزعمان ان ابابكر كذا و كذا و الله يعلم أنه فيها صادق...

و می نویسد: «قال عمر: ... ثم جئتمانى تكلمانى و كلمتكما واحده» خوب، این کلمه واحد که امیرالمومنین (علیه السلام) و عباس نسبت به عمر و ابوبکر داشته اند، چه بوده است؟!

اگر قرار باشد که در این بحث از این قبیل تقطیعات نقل کنیم، مثنوی هفتاد من

شود.

(د) نسخه های بخاری:

چهار نسخه از کتاب بخاری موجود است:

نسخه ابواسحاق ، نسخه ابو محمد ، نسخه کشمیهنی ، نسخه ابو زید مروزی

خودشان می گویند بین این چهار روایت ، اختلاف است اگر چه همه شان از یک اصل است . برخی می گویند : علتش این است که بعضی از نسخ، جای خالی داشته و سفید بوده و نسخ آمده اند این جاهای خالی را پر کرده اند. یعنی کل کتاب زیر سؤال می رود . پس نمی شود گفت : مؤلف این کتاب امام بخاری است. جاهایی بوده که وی فقط عنوان زده ولی تکمیل نکرده سپس اینان تکمیل کردند.^۲

^۱ صحیح بخاری ۲۳/۵ و ۴/۸ و ۱۴۷/۸ و ۱۹۱/۶ و ۴۲/۴.

^۲ . كشف الظنون ۵۴۵/۱

یک شاهد بر اثبات مدعی :

— کتاب العلم جلد ۱ / ص ۲۲ :

« حدثنا عبیدالله و اخبرنا محمد بن یوسف الفربری و حدثنا محمد بن اسماعیل البخاری، قال

: حدثنا عبید الله بن موسی عن سفیان ... »

خوب، وقتی ما از کتاب بخاری روایت می آوریم، باید بخاری برای ما روایت کند. در

حالیکه می بینیم عبید الله می گوید: حدثنا محمد بن اسماعیل البخاری .

پس کل کتاب از بخاری نیست و در آن دست برده اند.

نسخی هم داریم که اختلافات زیادی در آن وجود دارد. ابن اثیر جزری در جامع الاصول^۱

قصه ی زنا و سنگسار میمون را نقل می کند. امام بخاری حدیث اول کتابش را از حمیدی

اینچنین نقل می کند:

«حکی ابو مسعود: ان للبخاری فی الصحیح حکایةً من روایة الحصین: رایت فی الجاهلیة قردهً

اجتمع علیها قردهً زنت رجموها و رجمتها.»

این روایات را ابن اثیر می نویسد «خ» یعنی فقط از بخاری نقل کرده ام. در حالیکه الان در

برخی چاپهای صحیح بخاری نیست.

ه) حذف توسط دست های امین :

از همه این ها که بگذریم مشکل بعدی، حذف از طرف «دست های امین» — حذفی که از

جانب چاپخانه ها و انتشاراتی ها انجام می گیرد — است. وهابی ها پول می دهند و قسمتهایی

حذف می شود.

به این مثال توجه کنید : (حدیثی از عبد الله بن مسعود)

«كُنَّا نَغْزُوْهُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَيْسَ مَعَنَا نِسَاءٌ. فَقُلْنَا : أَلَا نَسْتَخْصِي (خودمان را اخته کنیم؟)

فنهانا عنه، ثم رخص لنا ان ننكح المرأة بثوبٍ الى اجلٍ. ثم قرأ : يا ايها الذين آمنوا لا تحرموا

ما احل الله لكم و لا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين»

۱. ابن اثیر کل صحاح را یکجا جمع کرده و مدرک می دهد.

آمار کتاب هایی که از بخاری این حدیث را نقل کرده اند با این سند - یعنی ابن مسعود - و این متن - یعنی «الی اجل» - به این قرار است :

۱. بیهقی جلد ۷، صفحه ۲۰۰
۲. الدر المنثور جلد ۲، ص ۲۰۷
۳. نصب الراية زیلعی جلد ۳، صفحه ۱۸۰
۴. المنتقی ۵۱۷/۲ لابن تیمیه (که پدر بزرگ ابن تیمیه معروف نظریه پرداز وهابیت است)

آقایان در چاپ جدید، این دو قسمت یعنی «ابن مسعود از سند» و «الی اجل» را از متن روایت برداشته اند. به چه علت؟!

حتی فقهای اهل سنت این روایت را ذکر کرده و در رابطه با نکاح موقت دانسته اند ولی می گویند: چون معارض دارد، نسخ شده است. ولی در بخاری، این عبارت حذف شده زیرا دست های امین در کتابهای اهل سنت دستبرد زده و می زنند.

۳) اشکالات محتوایی و دلالی:

لازم است این بحث را در سه موضوع دنبال کنیم :

الف) اساتید وی :

به دو نفر اشاره می کنیم که عمده، همان دو نفرند :

۱. اسحاق بن سلیمان - معروف به شِمَخَصَه
۲. ابن کلاب

ببینید «ابن معین» - از بزرگان رجال عامه - نسبت به اسحاق بن سلیمان چه گفته :
«الملعون».

وی انحرافات داشته که باعث شده مطرود شود. این شخص در مکه پول به برخی افراد

می داد و می گفت ، به من فحش بدهید تا من مشهور شوم.^۱

یحیی بن معین نسبت به «ابن کلاب» گفته: «هو نصرانی بهذا الباب.»^۱

پس یکی ملعون است و دیگری اصلاً مسلمان نیست .

(ب) عقاید و افکار مؤلف :

اگر بخواهیم بگوییم وی متمایل به نصب و عداوت اهل بیت بوده، نه تنها گزاف نگفته‌ایم، بلکه با بررسی بیشتر می‌بینیم که وی متمایل نبوده، بلکه «ناصبی» بوده است. ببینید با حکومت‌ها چه برخوردی داشته است؟ نسبت به حکومت خلفای بنی‌امیه چه تعبیری دارد و نسبت به حکومت امیر المؤمنین (علیه‌السلام) چه تعبیری؟ تعبیرات وی حکایت از ما فی الضیمرش دارد.

✓ امام بخاری نظریه «تثلیث»^۲ را دنبال می‌کند و طرفدار آن است . ممکن است تصریح نکند ولی خطش همین است.

– اما قضیه «تثلیث» ریشه‌اش چیست ؟

ریشه‌اش روایتی است که خود بخاری نقل کرده و هرکس رسیده یکی حاشیه بر آن زده است. ناقل روایت عبد الله بن عمر است و در واقع، اظهار نظر شخصی اوست نه اینکه فرمایش پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) باشد : « کنا فی زمن النبی لا نعدل بابی بکر احداً ثم عمر ... ثم عثمان ثم نترک اصحاب النبی لانفارق بینهم» بعد از اینها، همه اصحاب پیامبر همه یکسان بودند. منظور، علی بن ابیطالب است یعنی علی (علیه‌السلام) با مغیره و عمرو عاص و معاویه در یک ردیف بوده است.^۳

– شاهد دیگر بر نظریه تثلیث:

در «التاریخ الاوسط» می‌گوید: «عاش ابوبکر بعد ان استخلف سنتین و اشهرأ، و عمر عشر سنین حجّها کلّها و عثمان اثنتی عشره سنه حجّها کلّها الا سنتین و معاویه عشرین سنه الا شهرأ

^۱ «سیر اعلام النبلاء ۱۷۵/۱۱ و ۷۹/۱۲ – قال الذهبی: عن محمد بن اسحاق الندیم: ابن کلاب من نابتة الحشویة له مع عباد بن سلیمان مناظرات. فیقول: کلام الله هو الله فیقول عباد: هو نصرانی بهذا الباب.

^۲ ابن تیمیه می‌گوید: خلفا، سه تائید. اگر چهارمی باشد، معاویه است. علی بن ابیطالب خلیفه نیست . (این حرف الان نواصب است که ابن تیمیه علمدارش است) نگا: البدایة و النهایة ۲۰۵/۶

^۳ این، اصلاً حدیث نیست. از عبد الله بن عمر است . به فتح الباری ۴۶/۷ مراجعه شود.

حج حجتین و یزید ثلاث سنوات و اشهرأ و عبدالملک بعد الجماعة بضع عشرة سنة الا اشهرأ حج حجةً و الولید عشر سنین الا شهرأ حج حجةً.^۱ و نامی از علی بن ابیطالب (علیه السلام) نمی آورد. در جای دیگر از همین کتاب، تعبیری متعصبانه از حکومت پنج ساله امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد:

« وُلِيَ ابوبکر سنتین، و وُلِيَ عمر عشرين سنین و ستۀ اشهر، و لِيَ عثمان تثنی عشرة سنة غیر اثنی عشر يوماً و كانت الفتنه خمس سنین ! و وُلِيَ معاویة عشرين سنة و وُلِيَ یزید بن معاویة ثلاث سنین و اشهرأ سماه قتاده و كانت فتنه ابن الزبیر ثمان سنین، و وُلِيَ عبدالملک بن مروان اربع عشر سنة و وُلِيَ الولید تسع سنین.»^۲

نظر علمای اهل سنت :

علمای اهل سنت چون به روایت اول (کنا فی زمن النبی ...) رسیدند، موضع گرفتند.

۱. ابن عبدالبر در الاستیعاب می گوید: « بخلاف ما اجتمع علیه اهل السنة من السلف و الخلف من اهل الفقه و الاثر ان علیاً افضل الناس بعد عثمان.»^۳
۲. در تهذیب الکمال آمده: « عن ابن عبدالبر: روى عن سلمان و أبی ذر و المقداد و جناب جابر و ابی سعید الخدری و زید بن ارقم رضی الله عنهم: ان علی بن ابیطالب رضی الله عنه اول من اسلم و فضله هولاء علی غیره.»^۴
۳. الحکم بن عتیبة الکندی، کان یفضل علیاً علی ابی بکر و عمر.^۵
۴. ابن حجر عسقلانی نیز به طور مفصل در دو جا از کتابش به رد حدیث ابن عمر می پردازد و فضیلت علی (علیه السلام) را بر باقی صحابه بیان می کند.^۶

۱. التاريخ الاوسط ۱/۱۱۰

۲. الاوسط ۱/۱۹۵ - رقم ۱۳۲۲

۳. الاستیعاب ۳/۱۱۱۹ - فتح الباری ۷/۱۳ و ۲۰

۴. تهذیب الکمال ۲/۴۸۰ (مؤسسة الرسالة)

۵. سیر اعلام النبلاء ۵/۲۰۹

۶. الف) « وفي رواية عبید الله بن عمر فی مناقب عثمان کنا لا نعدل بأبی بکر أحدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترك أصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم فلا نفاضل بينهم ... و ذهب بعض السلف إلى تقديم علی عثمان و ممن قال به سفیان الثوری و

ج) محتویات مورد اشکال کتاب بخاری :

این مرحله از مهمترین مراحل بحث است زیرا خواننده از محتویات این کتاب اطلاع می‌یابد. از «توحید» و «نبوت»^۱ شروع می‌کنیم.

۱. توحید:

با نگاهی به کتاب بخاری می‌بینیم در قضیه توحید، مطالبی چون: نزول خداوند به زمین، ساق پای خدا، مانور خدا با موحدین و ... عرضه شده است. عجیب این است که خیلی از این روایات را «ابوهریره» نقل کرده است (ابوهریره ای که سال هفتم هجرت یعنی سه سال قبل از وفات پیامبر اسلام مسلمان شده است) البته یکی از علل آن این است که حکومت خیلی به وی میدان می‌داد.

✓ حدیث اول :

عن ابوهریره : پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند :
« یتنزل ربنا تبارک و تعالی کل لیلۃ إلى السماء الدنيا حين یبقی ثلث اللیل الآخر فیقول من یدعونی فأستجیب له من یسألنی فاعطیه من یستغفرنی فاغفر له. »^۲

یقال انه رجع عنه و قال به بن خزیمه و طائفه قبله و بعده و قيل لا یفضل أحدهما علی الآخر قاله مالک فی المدونه و تبعه جماعة منهم یحیی القطان و من المتأخرین بن حزم و حدیث الباب حجة للجمهور. وقد طعن فیہ ابن عبد البر و استند إلى ما حکاه عن هارون بن إسحاق قال سمعت بن معین یقول: من قال أبو بکر و عمر و عثمان و علی و عرف لعلی سابقته فهو صاحب سنه . قال : فذکرت له من یقول أبو بکر و عمر و عثمان و یسکتون؟ فتکلم فیهم بکلام غلیظ و تعقب بأن ابن معین انکر رأی قوم و هم العثمانیة الذین یغالون فی حب عثمان و ینتقصون علیا و لا شک فی ان من اقتصر علی ذلك و لم یعرف لعلی بن أبیطالب فضله فهو مذموم. و ادعی ابن عبد البر أيضا ان هذا الحدیث خلاف قول أهل السنه. ان علا أفضل الناس بعد الثلاثة فانهم اجمعوا علی ان علیا أفضل الخلق بعد الثلاثة و دل هذا الاجماع علی ان حدیث ابن عمر غلط و ان كان السند إليه صحیحاً . . . و قد اعترف ابن عمر بتقدیم علی علی غیره . . . و نقل البیهقی فی الاعتقاد بسنده إلى أبی ثور عن الشافعی انه قال اجمع الصحابة و اتباعهم علی أفضلیة أبی بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی. فتح الباری لابن حجر - ج ۷ ص ۱۴.

ب) « اتفق العلماء علی تأویل کلام ابن عمر هذا لما تقرر عند أهل السنه قاطبة من تقدیم علی بعد عثمان ... و یؤیده ما روی البزاز عن بن مسعود قال کنا نتحدث أن أفضل أهل المدينة علی بن أبیطالب، رجاله موثقون و هو محمول علی ان ذلك قاله ابن مسعود بعد قتل عمر و قد حمل أحمد حدیث ابن عمر علی ما یعلق بالترتیب فی التفضیل. » فتح الباری لابن حجر العسقلانی ج ۷ ص ۴۷.

۱. نبوت، اعم است از بحث پیامبر اسلام (صلوات الله علیه و آله) و سایر انبیاء (علیهم السلام).

۲ صحیح البخاری ج ۸ ص ۱۹۷ - همچنین در صحیح مسلم (کتاب صلاة المسافرين) و سنن نسائی ۱۲۳/۶ - صحیح ابن حبان ۱۹۹/۳ آمده است.

حال در کنار این مطالب، معارف امامان ما خصوصاً حضرت امام رضا (علیه السلام) را ببینید که به این مباحث نظر دارند. مثلاً در مورد روایت فوق به امام رضا (علیه السلام) عرض کردند: نظر شما درباره این که عامه می گویند: پیامبر فرمود: «ان الله ينزل كل ليلة...» چیست؟

حضرت امام رضا (علیه السلام) فرمود: «خدا گویندگان آن را لعنت کند بلکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُنْزِلُ مَلَكًا إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا كُلَّ لَيْلَةٍ ...»^۱

✓ حدیث دوم:

از ابوسعید خدری نقل شده که از پیامبر شنیدم که: «یکشف ربنا عن ساقه فیسجد له کل مؤمن و مؤمنة و بقی من کان یسجد فی الدنیا ریاء و سمعه فیذهب لیسجد فیعود ظهره طبقاً واحداً.»^۲

روز قیامت خدا ساق پایش را به همگان نشان می دهد در این هنگام مؤمنان واقعی به سجده می افتند ولی کسانی که در دنیا سجودشان برای ریا بوده، نمی توانند خم شوند و سجد کنند.

* به امام رضا (علیه السلام) عرض کردند منظور از آیه «یوم یکشف عن ساق» چیست؟ عن حسین بن سعید عن ابي الحسن (علیه السلام) فی قوله عزوجل یوم یکشف عن ساق قال علیه السلام: حجاب من نور یکشف فیقع المؤمنون سجداً و تدمج أصلاب المنافقین فلا یستطیعون السجود.»^۳

✓ حدیث سوم:

^۱ من لا یحضره الفقیه: ۱ / ۴۲۱ :
و رَوَى عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَا ع يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرَوِيهِ النَّاسُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُنْزِلُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةً إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَقَالَ ع لَعَنَ اللَّهُ الْمُحَرِّفِينَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ اللَّهُ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَلِكَ إِنَّمَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُنْزِلُ مَلَكًا إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا كُلَّ لَيْلَةٍ فِي الثَّلَاثِ الْآخِرِ وَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ فَيَأْمُرُهُ فَيُنَادِي هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأَعْطِيهِ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَاتُوبَ عَلَيْهِ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ يَا طَالِبَ الْخَيْرِ أَقْبِلْ وَ يَا طَالِبَ الشَّرِّ أَقْصِرْ فَلَا يَزَالُ يُنَادِي بِهَذَا حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ عَادَ إِلَى مَحَلِّهِ مِنْ مَلَكُوتِ السَّمَاءِ.

^۲ صحیح بخاری ۷۲/۶

^۳ التوحید ص ۱۵۴ - عیون أخبار الرضا(ع) ۱/۱۲۰ - الاحتجاج ۲/۴۱۱.

از قول پیامبر (ص) نقل شده که : « ... فإذا رأيتُ ربِّي وقعتُ ساجداً فيدعني ما شاء ثم يقال ارفع رأسك و سل تعطه و قل يسمع و اشفع تشفع ... »^۱

برخی علمای عامه گویند : رأيتُ ربِّي في المنام. دیشب خدا را در خواب دیدم !!

* در امالی مرحوم صدوق مجلس ۸۹ از ابراهیم کرخی روایت می کند : قلت للصادق (عليه السلام) : إن رجلاً رأى ربه عز وجل في منامه ، فما يكون ذلك ؟ فقال : ذلك رجل لا دين له ، إن الله تبارك و تعالى لا يرى في اليقظة ، و لا في المنام ، و لا في الدنيا ، و لا في الآخرة.

به امام صادق (عليه السلام) گفتم مردی خدای خود را در خواب دید. این خواب چه تعبیری دارد؟ حضرت فرمود او مردیست که دین ندارد زیرا خداوند در بیداری ، خواب ، در دنیا و در آخرت دیده نمی شود.

✓ حدیث چهارم :

عن الزهري ... أن ابا هريرة أخبرهما: « ان الناس قالوا: يا رسول الله! هل نرى ربنا يوم القيامة؟ قال: هل تمارون في القمر ليلة البدر ليس دونه سحاب ؟ قالوا: لا، يا رسول الله. قال: فهل تمارون^۲ في الشمس ليس دونها سحاب؟ قالوا: لا. قال: فانكم ترونه كذلك يحشر الناس يوم القيامة. فيقول: من كان يعبد شيئاً فليتبّع فمنهم من يتبع الشمس و منهم من يتبع القمر و منهم من يتبع الطواغيت و تبقى هذه الامّة فيها منافقوها فيأتيتهم الله عزوجل فيقول: انا ربكم. فيقولون: هذا مكاننا حتى يأتينا ربنا فإذا جاء ربنا عرفناه. فيأتيتهم الله فيقول: انا ربكم. فيقولون: انت ربنا . . . »^۳

✓ حدیث پنجم:

« ... حتى يأتينا ربنا فإذا اتانا عرفناه فيأتيتهم الله في الصورة التي يعرفون فيقول: انا ربكم.

فيقولون: انت ربنا، فيتبعونه . »^۴

۱ . صحيح البخارى ج ۵ ص ۱۴۷ - ابن ابى الحديد نیز چند روایت در این زمینه نقل می کند: و رووا عن النبي ص أنه قال رأيتُ ربِّي في أحسن صورة فسألته عما يختلف فيه الملائة الأعلى فوضع يده بين كتفي فوجدت بردها فعلمت ما اختلفوا فيه. و رووا أنه ينزل إلى السماء الدنيا في نصف شعبان و أنه جالس على العرش ... (شرح ابن ابى الحديد ۲۲۶/۳)

۲ . هل تمارون، یعنی: آیا شک دارید؟

۳ بخارى ۱/ ۱۹۵

۴ . بخارى ۷ / ۲۰۵

نتیجه این روایت این است که «خداوند جسم است» در حالی که فقهای امامیه در بحث نجاسات، بعد از کفار، «مجسمه» را می آورند.^۱

۲. نبوت

باید بخاری را مطالعه کرد تا بفهمیم وی، چگونه انبیاء را برای ما بیان کرده است:

- ابراهیم (علیه السلام) : یکذب ثلاث کذبات

- موسی (علیه السلام) : یخرج عریاناً مکشوف العورة

- محمد (صلی الله علیه و آله) : یصلی او یهمّ بالصلاة و هو جنب

یسهو فی الصلاة و ینکر أنه سهی

یتغلب علیه الشیطان

یهمّ بالانتحار (خودکشی) فی حین تأخیر الوحی

یذنب سهواً و عمداً

یصدّق الیهود

و

✓ حدیث اول :

عن الزهري ... عن أبي هريرة قال: « اقيمت الصلاة و عدلت الصفوف قياماً فخرج الينا رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم فلما قام في مصلاه ذكر انه جنب. فقال لنا: مكانكم! ثم رجع فاغتسل ثم خرج الينا و رأسه يقطر فكبر فصلينا معه.»^۲

دقت کنید اگر کسی بخواهد یک سخن ناروا به پیامبر - نعوذ بالله - نسبت بدهد، از این بدتر می تواند بنویسد؟! حداقل معنای این نسبت آن است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را - نعوذ بالله -

یک انسان شهوتران بی خیال معرفی می کند.

✓ حدیث دوم :

^۱ . مرحوم آیت الله خویی در تنقیح جلد ۲ ص ۷۷ و ۷۸ بحثی مفصل و نقدی علمی به مرحوم ملاصدرا دارد.

^۲ . صحیح بخاری ۱ / ۷۲

« ان النبي صلى الله عليه [و آله] و سلم جاءه عمر بن الخطاب يوم الخندق فقال: يا رسول الله! و الله ما كدت ان اصلى حتى كادت الشمس تغرب و ذلك بعد ما افطر الصائم. فقال النبي صلى الله عليه [و آله] و سلم: و الله ما صليتها. فنزل النبي صلى الله عليه و سلم إلى بطحان و انا معه فتوضأ ثم صلى العصر بعد ما غربت الشمس ثم صلى بعدها المغرب.»^۱

نتیجہ روایت عدم تقید پیامبر(ص) به نماز است. جعل این روایات فقط و فقط به خاطر آن بود که کار خلفا و حکام را توجیه کنند. زیرا آنها به نماز مقید نبودند، مست می‌کردند، خلاف می‌کردند و ... معاویه سر سفره شراب می‌گذاشت و می‌گفت پیامبر هم شراب می‌گذاشت. (نعوذ بالله!)

« شوکانی » زیدی مذهب بود ولی سنی شد. می‌گوید: « اغلب این جعلیات، برای این است که همه استانداران و فرمانداران آنها فاسق بودند و این روایات، کار آنها را توجیه می‌کرده است.» پس اگر گفتند عمرو بن عاص و یا ... نماز نمی‌خواند، نتوان بر وی ایراد گرفت. زیرا خود پیامبر - نعوذ بالله - نیز نمازش را سر وقت نمی‌خواند.^۲

* در مقابل این روایات جعلی، به سخنان امیر المؤمنین (علیه السلام) در رابطه با پیامبر (صلوات الله علیه و آله) توجه فرمایید:

خداوند، از لحظه بدنیا آمدن رسول الله، ملکی را موظف کرد تا راه اخلاق و مکارم و صراط مستقیم را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) یاد بدهد. « انک لعلی خلق عظیم.

✓ حدیث سوم:

عن أبي هريرة قال: « صلى بنا رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم احدى صلاتي العشي فصلى بنا ركعتين ثم سلم، فقام إلى خشبة معروضة في المسجد فاتكأ عليها كأنه غضبان و وضع يده اليمنى على اليسرى و شبك بين اصابعه و وضع خده الايمن على ظهر كفه اليسرى و خرج سرعان من ابواب المسجد فقالوا: « قصرت الصلاة » و في القوم أبوبكر و عمر، فهابا ان يكلماه و

۱. صحیح بخاری ۱ / ۱۵۷ و ۴۸ / ۵.

۲. نیل الاوطار ۳ / ۱۶۳ - و از این همین جاست چون نمی‌توانند به علی (ع) گیر بدهند و نقطه ضعف پیدا کنند، لذا به ایشان بغض می‌ورزند.

فی القوم رجل فی یدیه طول - یقال له ذو الیدین - قال: یا رسول الله! أ نسیت ام قصرت الصلاة؟ قال (ص): لم أنس و لم تُقصِر. قال: بلی قد نسیت. فقال(ص) أ کما یقول ذو الیدین؟ فقالوا: نعم. فتقدم فصلی ما ترک ثم سلم ثم کبر و سجد مثل سجوده أو اطول ثم رفع رأسه و کبر ثم کبر و سجد مثل سجوده أو اطول ثم رفع رأسه و کبر.»^۱

روزی پیامبر (صلوات الله علیه و آله) دو رکعت از نماز عشا را خواندند و سپس به درختی که در مسجد بود تکیه دادند. صدای مردم در آمد که: نماز شکسته شد. شخصی به نام ذوالیدین به ایشان عرض کرد: آیا یادتان رفت یا نماز شکسته شد؟ پیامبر فرمود: نه فراموش کردم و نه شکسته. سپس رو به ابوبکر و عمر و اصحاب کرده و فرمود: شما هم همین را می گوید؟ گفتند: بله. پیامبر بلند شد و باقی نماز را خواندند. اینجاست که بحث سهو النبی را پیش می کشند.^۲

* سؤال: ابوهریره که این روایت را نقل می کند، سال هفتم اسلام آورد در حالی که: «ذوالیدین» در جنگ بدر (سال دوم هجری) به شهادت رسیده است. پس این کدام نماز است که هم ابوهریره مسلمان در آن بوده و هم ذوالیدین؟!

✓ حدیث چهارم:

ابوموسی اشعری دعایی از پیامبر روایت می کند که حضرت همیشه آن را می خواند: «رب اغفر لی خطیئتی و جهلی و اسرافی فی امری کله و ما انت اعلم به مِنّی اللهم اغفر لی خطای و عمدی و جهلی و هزلی و کل ذلک عندی اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت.»^۳

ابوهریره نیز دعای دیگری از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) نقل می کند: «اللهم فأیما مؤمن سببته فاجعل ذلک له قربةً الیک یوم القیامة.»^۴

^۱ . صحیح بخاری ۲۱۳/۱ و ۸۵/۷ و ۶۶/۲.

^۲ . فرق است بین «سهو النبی» و «إسهاء النبی» یعنی خدا کاری می کند که نبی (ص) سهو کند. و در مورد نظر شیخ صدوق: اولاً: سهو الصدوق اولی من سهو النبی (ص) ثانیاً: نظر شیخ صدوق، اسهاء النبی است نه سهو النبی (ص).

^۳ . صحیح بخاری ۱۶۶/۷

^۴ . «خداوندا هر که او را به ناحق اذیت کنم یا بزنم یا به او دشنام دهم خدایا تو آن را برای او موجب تقرب و آمرزش گناهانش قرار بده.» صحیح بخاری ۱۵۷/۷

از این احادیث معلوم می شود که - نعوذ بالله - حضرت (صلی الله علیه و آله) سبّ هم می کنند و آن هم عمداً نه سهواً، یعنی: «پیامبر، یذنب سهواً و عمداً»

* عامه به راحتی نسبت گناه به پیامبران می دهد^۱ ولی برای آنان سخت است که بگویند صحابی گناه کرده مثلاً با اینکه در تاریخ داریم معاویه روزانه هفت مرتبه غذا می خورد^۲ و می گفت: «تعبت و لا شبعت» خسته شدم ولی سیر نشدم^۳ بلافاصله حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد او (لا أشبع الله بطنه) را توجیه می کنند تا مدح معاویه شود؛ بدین صورت که: خوردن نعمت خداست و معاویه از این نعمت زیاد استفاده می کرد.

✓ حدیث پنجم: (تصدیق عالم یهودی)

« جاء حبر من الاحبار إلى رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم فقال: يا محمد! انا نجد ان الله يجعل السماوات على اصبع و الارضين على اصبع و الشجر على اصبع و الماء و الثرى على اصبع و سائر الخلائق على اصبع فيقول انا الملك. فضحك النبي صلى الله عليه [و آله] و سلم حتى بدت نواجذه، تعجباً و تصديقاً لقول الحبر، ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم: و ما قدروا الله حق قدره^۴ »

بخاری در میان روایت، پس از نقل قول عالم یهودی می افزاید: «تعجباً و تصديقاً لقول الحبر»

ابن حجر در شرح این حدیث می نویسد: «قال الدارقطني: هذا كله قول اليهودي و هم يعتقدون التجسيم و ان الله شخص ذو جوارح. و اما من زاد: «و تصديقاً له»، فليست بشيء فانها

۱. مثلاً سه دروغی که به حضرت ابراهیم نسبت می دهند به گونه ای است که فخر رازی اعتراض می کند که امر دائر است بین اینکه راوی راست و پیامبر دروغ گفته است یا اینکه راوی دروغ گفته و پیامبر بری از کذب شود «و نسبة الكذب الى الراوي أولى» چرا که: «لا ينسب الكذب الى النبي الا الزندق».

این التزامشان به متون (جعلی) مثل قصه «عن رجل» است. راغب اصفهانی در محاضرات آورده که: آقایی حدیث می خواند: . . . عن ابي هريره عن رسول الله عن جبرئيل عن الله عن رجل. به وی گفتند: من هذا الرجل الذي يروي عنه الله؟! جواب داد: همانی است که در سند آمده. نگاه کردند دیدند نوشته شده: . . . عن الله عز وجل!

۲. البداية و النهاية ۱۲۳/۸

۳. شرح ابن ابی الحديد ذیل حکمت رب اكله منعت اكلات .

۴. بخاری ۳۳/۶ و ۲۰۲/۸ و ۱۷۴/۸.

مِنْ قَوْلِ الرَّاْوِي. وَ هِيَ بَاطِلَةٌ لِأَنَّ النَّبِيَّ (ص) لَا يَصْدُقُ الْمَحَالَّ.^۱

✓ حدیث ششم:

اهل سنت به ما اشکال وارد کرده اند که «شما قائل به تحریف قرآن هستید» ما در پاسخ به آنها تحریف را انکار می کنیم و از کتابهای خودشان ثابت می کنیم که قائل به تحریف قرآن هستند.

بخاری در تفسیر سوره حج از ابن عباس نقل می کند :

و قال ابن عباس فی «إِذَا تَمَنَّى الْقِيَّ الشَّيْطَانُ فِي أَمْنِيَّتِهِ»: «إِذَا حَدَّثَ الْقِيَّ الشَّيْطَانُ فِي حَدِيثِهِ فَيَبْطِلُ اللَّهُ مَا يَلْقَى الشَّيْطَانُ وَ يَحْكُمُ آيَاتِهِ وَ يُقَالُ أَمْنِيَّتُهُ قِرَاءَتُهُ.»^۲
در این تفسیر می خوانیم : بعد از اینکه آیه « افرأيتم اللات و العزی ... نازل شد، القی الشیطان علی لسانه » تلك الغرائق العلی، و إن شفاعتھن لترتجی « فقال المشركون : ما ذكُر آلهتنا بخیر قبل هذا اليوم .

عجیب آن است که بخاری می گوید: این روایت طرق زیادی دارد!^۳

✓ حدیث هفتم:

پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) قبل از پیامبری روزی در مکه زید بن عمرو را دید آن حضرت زید را به سفره ای که در آن گوشت قرار داشت دعوت کردند. زید قبول نکرد و گفت: « انی لا آکل ما تذبحون علی انصابکم الا ما ذکر اسم الله علیه.»^۴

۱. فتح الباری ۳۴۰/۱۳

۲. صحیح بخاری ۲۴۱ / ۵

۳. برخی دیگر از علمایشان هم این حدیث را به یکی از این سه راه توجیه می کنند: اول : پیامبر (هنگام تلقی وحی) در حال چرت زدن بود که شیطان در همان موقع خود را وارد کرد (خط رو خط شد) و آیه ای را القا کرد. پیامبر که بیدار شد، تصور کرد که وحی است آن را اخذ و برای دیگران قرائت کرد. دوم : کفار وقتی آیات این سوره را شنیدند، به پیامبر حمله کردند و پیامبر مجبور شد که این آیه های جعلی را به آیات دیگر اضافه کند. سوم : - نعوذ بالله - خود کفار این آیات را اضافه کردند.

۴. صحیح البخاری ج ۶ ص ۲۲۵ « قال أخبرني سالم انه سمع عبد الله يحدث عن رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم انه لقي زید بن عمرو بن نفیل بأسفل بلدح و ذاک قبل ان ينزل علی رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم الوحی فقدم إليه

این مطلب چه مفهومی دارد؟! یعنی پیامبر گوشت میتة و ذبح شده برای بتها را می خورده!! ابن حجر عسقلانی می نویسد: پیامبر قبل از رسالتش در عبادات مشرکان شرکت نمی کرد لذا نمی دانسته گوشت ذبح شده بر بت، حرام است. ولی زید چون با برخی از اهل کتاب ملاقات داشته، متوجه این امر بوده است! ^۱

✓ حدیث هشتم: درباره حضرت موسی (علیه السلام)

بخاری حدیث زیر را از ابوهریره نقل می کند:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ يَغْتَسِلُونَ عُرَاءً يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى سِوَاهُ بَعْضٍ وَكَانَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَغْتَسِلُ وَحْدَهُ فَقَالُوا وَاللَّهِ مَا يَمْنَعُ مُوسَى أَنْ يَغْتَسِلَ مَعَنَا إِلَّا أَنَّهُ آدُرُ قَالَ فَذَهَبَ مَرَّةً يَغْتَسِلُ فَوَضَعَ ثَوْبَهُ عَلَى حَجَرٍ فَفَرَّ الْحَجَرُ بِثَوْبِهِ قَالَ فَجَمَحَ مُوسَى بِإِثْرِهِ يَقُولُ ثَوْبِي حَجَرٌ ثَوْبِي حَجَرٌ حَتَّى نَظَرْتُ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَى سِوَاهُ مُوسَى قَالُوا وَاللَّهِ مَا بِمُوسَى مِنْ بَأْسٍ فَقَامَ الْحَجَرُ حَتَّى نَظَرَ إِلَيْهِ قَالَ فَأَخَذَ ثَوْبَهُ فَطَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَنَدَبٌ بِالْحَجَرِ سِتَّةً أَوْ سَبْعَةً ضَرْبُ مُوسَى بِالْحَجَرِ» ^۲

ترجمه: «قوم بنی اسرائیل هنگام غسل کردن، لخت می شدند. ولی حضرت موسی (علیه السلام) در تنهایی غسل می کرد. بنی اسرائیل گفتند: علت تنها غسل کردن موسی فقط یک چیز می تواند باشد؛ و آن اینکه وی باد فتق داشته باشد. تا اینکه یک بار که حضرت موسی جهت غسل لباسهایش را درآورد و روی سنگی قرار داد، آن سنگ به حرکت درآمد و فرار کرد و به سوی شهر آمد. موسی (علیه السلام) نیز فریاد می زد: ثوبی حجر (سنگ! لباسم را بده) در

رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم سفره فيها لحم فأبى ان يأكل منها ثم قال انى لا أكل مما تذبحون على انصابكم و لا أكل الا مما ذكر اسم الله عليه.»

^۱ « ابن حجر: قال الداودى: كان النبى قبل البعث لم يشهد المشركين فى عباداتهم، ولكن لم يكن يعلم ما يتعلق بأمر الذبائح. و كان زيد قد علم ذلك من اهل الكتاب الذين لقيهم. و قال ايضا: ... فكان زيد يقول: عدت بما عاذ به ابراهيم ثم يخسر ساجداً للكعبة. » فتح البارى ۱۱۳/۷ - همچنين در تاريخ الذهبى/ص ۸۲ آمده: « ففرب اليه السفرة فقال: ما هذا يا محمد؟ قال : شاء ذبح على النصب. قال: ما كنت لأاكل مما لم يذكر اسم الله عليه.»

^۲ صحيح بخارى كتاب الغسل ۶۱/۱ حديث ۲۶۹ - و صحيح مسلم / كتاب الحيض حديث ۵۱۳

این هنگام بنی اسرائیل حضرت موسی را که لخت بود، دیدند و فهمیدند که مشکلی در بدن و . .
 . موسی (علیه السلام) وجود ندارد.»

✓ حدیث نهم: درباره حضرت ابراهیم (علیه السلام)

باز هم ابوهریره از رسول الله (صلوات الله علیه و آله) نقل می کند:

« أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَطُّ إِلَّا ثَلَاثَ كَذَبَاتٍ تَنْتَبِهَنَّ فِي ذَاتِ اللَّهِ قَوْلُهُ (إِنِّي سَقِيمٌ) وَ قَوْلُهُ (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا) وَ وَاحِدَةٌ فِي شَأْنِ سَارَةَ فَإِنَّهُ قَدِمَ أَرْضَ جَبَّارٍ وَ مَعَهُ سَارَةُ وَ كَانَتْ أَحْسَنَ النَّاسِ فَقَالَ لَهَا إِنَّ هَذَا الْجَبَّارَ إِنْ يَعْلَمَ أَنَّكَ امْرَأَتِي يَغْلِبُنِي عَلَيْكَ فَإِنْ سَأَلَكَ فَأَخْبِرِيهِ أَنَّكَ أُخْتِي فَإِنَّكَ أُخْتِي فِي الْإِسْلَامِ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ مُسْلِمًا غَيْرِي وَ غَيْرِكَ فَلَمَّا دَخَلَ أَرْضَهُ رَأَاهَا بَعْضُ أَهْلِ الْجَبَّارِ أَتَاهُ فَقَالَ لَهُ لَقَدْ قَدِمَ أَرْضَكَ امْرَأَةٌ لَا يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تَكُونَ إِلَّا لَكَ فَأَرْسَلْ إِلَيْهَا فَاتَى بِهَا فَقَامَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الصَّلَاةِ فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ لَمْ يَتَمَالَكَ أَنْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَيْهَا فَقَبِضَتْ يَدَهُ قَبْضَةً شَدِيدَةً فَقَالَ لَهَا ادْعِي اللَّهَ أَنْ يُطْلِقَ يَدِي وَ لَا أُضْرِكَ فَفَعَلَتْ فَعَادَ فَقَبِضَتْ أَشَدَّ مِنَ الْقَبْضَةِ الْأُولَى فَقَالَ لَهَا مِثْلَ ذَلِكَ فَفَعَلَتْ فَعَادَ فَقَبِضَتْ أَشَدَّ مِنَ الْقَبْضَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ فَقَالَ ادْعِي اللَّهَ أَنْ يُطْلِقَ يَدِي فَلَكَ اللَّهُ أَنْ لَا أُضْرِكَ فَفَعَلَتْ وَأُطْلِقَتْ يَدُهُ وَ دَعَا الَّذِي جَاءَ بِهَا فَقَالَ لَهُ إِنَّكَ إِنَّمَا أَتَيْتَنِي بِشَيْطَانٍ وَ لَمْ تَأْتِنِي بِإِنْسَانٍ فَأَخْرَجَهَا مِنْ أَرْضِي وَ أَعْطَاهَا هَاجِرًا قَالَ فَأَقْبَلْتُ تَمْشِي فَلَمَّا رَأَاهَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ انْصَرَفَ فَقَالَ لَهَا مَهَيْمٌ قَالَتْ خَيْرًا كَفَّ اللَّهُ يَدَ الْفَاجِرِ وَ أَخَذَمَ خَادِمًا.»^۱

ترجمه: حضرت ابراهیم (علیه السلام) فقط سه بار دروغ گفت. دو بار به خاطر خداوند که گفت: «قال انی سقیم» و «بل فعله کبیرهم» و یک بار هم به خاطر همسرش ساره. قضیه از این قرار است که حضرت ابراهیم علیه السلام با همسرش ساره وارد سرزمینی شدند که سلطان ستمگری داشت. و از طرفی ساره نیز بسیار زیبا بود. ابراهیم (علیه السلام) به ساره گفت: اگر سلطان بفهمد که تو همسر من هستی، تو را به تصاحب خود در می آورد. در زمین غیر از من و

۱. صحیح بخاری کتاب البیوع حدیث ۲۰۶۵ و کتاب الانبیا حدیث ۳۱۰۸ - صحیح مسلم کتاب الفضائل حدیث ۴۳۷۱

تو مؤمن دیگری وجود ندارد. لذا من به وی می‌گویم که تو خواهر من هستی. تو نیز این را تصدیق کن... (همین کار را می‌کنند و شر مرتفع می‌شود).

□ رازی حرف جالبی دارد که: «لا يحکم بنسبۃ الکذب الیهم الا الزندق.»^۱ در جای دیگر می‌گوید: «لا ينبغي ان يقبل هذا الحديث لان نسبة الکذب الی ابراهیم لا يجوز، لما وقع التعارض بین الکذب الی الراوی و بین نسبته الی الخلیل (علیه السلام) کان من المعلوم بالضرورة ان نسبة الکذب الی الراوی اولی»^۲ (یا باید بگوییم راوی دروغ گفته و یا ابراهیم (علیه السلام) و مسلم است که نسبت دروغ به راوی شایسته تر است).

وقتی که به ابوهریره می‌گویند: این مطلب را از کجا می‌گویی؟ می‌گوید: «من کیسی و ربّ کیسی لم أفتحه.»^۳

۳. وصایت و خلافت (نصب و عداوت)

این هدف را در دو جهت پیاده کرده اند: ابتدا احادیث فضائل اهل بیت (علیهم السلام) را حذف کرده اند (که ذکر آن در بحث «حذف و تقطیع» گذشت) آن گاه فضائلی را برای خلفا و برخی صحابه جعل کرده اند. از جمله:

^۱ التفسیر الکبیر ۱۸۶/۲۲

^۲ التفسیر الکبیر ۱۴۸/۲۶

^۳ امام احمد بن حنبل در مسند ۲/۲۵۲ می‌نویسد: قالوا: یا ابا هریره هذا شیء قاله رسول الله أم هذا من کیسی قال بل هذا من کیسی. بیهقی در السنن الکبری ۷/۴۷۱، نسائی در السنن الکبری ۵/۳۸۴ و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری ۹/۴۱۳ نیز این فقره با ارزش را نقل می‌کنند.

– البته ابن حجر در «سبل السلام ۳/۲۲۳» پس از نقل این فقره (هذا من کیسی) به توجیه آن می‌پردازد: «و فی روایة الاسماعیلی: قالوا: یا ابا هریره شیء تقوله عن رأیک أو عن قول رسول الله صلی الله علیه و سلم. قال: هذا من کیسی، إشارة إلى أنه من استنباطه هكذا قاله الناظرون فی الاحادیث. و الذی یظهر بل و یتعین أن ابا هریره لما قال لهم: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم قالوا: هذا شیء تقوله عن رأیک أو عن رسول الله صلی الله علیه و سلم؟ أجاب بقوله: من کیسی جواب المتهم بهم لا مخبرا أنه لم یکن عن رسول الله و کیف یصح حمل قوله من کیسی ابا هریره علی أنه أراد صلی الله علیه و سلم به الحقیقة. و قد قال: قال رسول الله (ص) فینسب استنباطه إلى قول رسول الله (ص): و هل هذا إلا کذب منه علی رسول الله صلی الله علیه و سلم؟ و حاشا ابا هریره من ذلک فهو من رواة حدیث: من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار. فالقارئ واضحة أنه لم یرد أبو هریره إلا التهمک بالسائل و لذا قلنا إنه یتعین أن هذا مراده. و الذی أتى به المصنف من الروایة بعض حدیثه علی أنه قد فسر قوله: من کیسی ابا هریره أي من حفظه و عبر عنه بالکیسی إشارة إلى ما فی صحیح البخاری و غیره من أنه بسط ثوبه أو نمره کانت علیه فأملاه رسول الله (ص) حدیثا کثیرا ثم لفه فلم ینس منه شیئا کأنه یقول: ذلک الثوب صار کیسیا.

۱. جناب جعفر می گوید یک عدد سفرجل (به) برای پیامبر آوردند. پیامبر آنها را به سه قسمت تقسیم کردند و یک قسمت آن را به معاویه دادند و فرمودند در بهشت با همین سفرجل با من ملاقات کن!^۱

* یکی نیست بگوید: روزی که جعفر زنده بود، معاویه مسلمان نشده بود. و وقتی معاویه (به حسب ظاهر) مسلمان شد سه سال از شهادت جعفر می گذشت.

جالب است که گاهی اوقات خودشان هم تعلیقه می زنند. مثلاً ذهبی درباره این روایت و امثال آن می گوید: « هذه الاحادیث ظاهرة الوضع »^۲

۲. روی عرش نوشته شده: لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر صدیق.

* وقتی که امام صادق (علیه السلام) این سخن ساختگی را شنیدند، فرمود: « سبحان الله، غیروا کل شیء حتی هذا؟! »^۳

اگر گفته شود که پیامبر (صلوات الله علیه و آله) فرموده: « النظرُ إلى وجهِ علیِّ عبادَةٌ » قابل تحمل نیست و کفر است ولی « النظر الی وجه معاویه عبادَةٌ » صحیح است رواه فلان کتاب و صححه!^۴

□ ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه ذیل احادیثی که درباره علی بن ابیطالب (علیه السلام) جعل کرده اند می نویسد:

« فصل فی ذکر الاحادیث الموضوعه فی ذم علی و ذکر شیخنا أبو جعفر الاسکافی رحمه الله تعالی أن معاویه وضع قوماً من الصحابة و قوماً من التابعین علی رواية أخبار قبيحة فی علی (علیه

۱. سیر اعلام النبلاء ۳/۱۳۰

۲. سیر اعلام النبلاء ۳/۱۳۱- خطیب بغدادی می گوید: الحدیث غیر ثابت و جعفر قتل فی موته و معاویه انما اسلم عام.

۳. و روی القاسم بن معاویه قال قلت لأبی عبد الله ع هؤلاء یروون حدیثاً فی معراجهم أنه لما أسرى برسول الله رأى علی العرش مكتوباً لا إله إلا الله محمد رسول الله أبو بكر الصديق فقال سبحان الله غیروا كل شیء حتی هذا قلت نعم قال إن الله عزوجل لما خلق العرش كتب علیه لا إله إلا الله محمد رسول الله علی أمير المؤمنين فإذا قال أحدكم لا إله إلا الله محمد رسول الله فليقل علی أمير المؤمنين ع (الاحتجاج ۱/ ۱۵۸ همچنین در بحار الانوار ۲۷ / ۱ و ۸۹)

۴. باید این دروغ گویان و وضعین سپس احادیثشان را جمع کنند. چون اینان کارخانه جعل حدیث داشتند و پشت سرهم تولید می کردند ولی اگر کسی بر خلاف مذاق حکومت می گفت دهانش را خرد می کردند.

السلام) تقتضی الطعن فيه و البراءة منه ، و جعل لهم على ذلك جعلاً يرغب في مثله ، فاختلقوا ما أَرْضاه ، منهم أبو هريرة و عمرو بن العاص و المغيرة بن شعبة ، و من التابعين عروة بن الزبير .^۱

سپس به ذکر چهار روایت می‌پردازد که آنها را گروهی از صحابه و تابعین جعل کرده اند:

روایت اول:

« روی الزهري أن عروة بن الزبير حدثه ، قال : حدثني عائشة قالت : كنت عند رسول الله إذ أقبل العباس و علي ، فقال : يا عائشة ، إن هذين يموتان علي غير ملتي أو قال ديني »

روایت دوم:

« أن عائشة قالت : كنت عند النبي صلى الله عليه و سلم إذ أقبل العباس و علي ، فقال : يا عائشة ، إن سرَّك أن تنظري إلى رجلين من أهل النار فانظري إلى هذين قد طلعا ، فنظرت فإذا العباس و علي بن أبي طالب »^۲

روایت سوم: حدیثی است که بخاری از عمرو بن عاص نقل می‌کند:

« سمعت رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم جهازاً غير سرٍ يقول: الا ان آل ابى يعنى فلاناً ليسوا لى باولياء. انما وليى الله و صالح المومنين.»^۳

روایت چهارم: بخاری قضیه ای را درباره خواستگاری علی بن ابیطالب از دختر ابوجهل

نقل (جعل) می‌کند:

« عن المسور بن مخرمة، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم يقول و هو على المنبر: إن بنى هشام بن المغيرة استأذنوا فى أن ينكحوا ابنتهم على بن أبى طالب فلا آذن ثم

^۱ شرح نهج البلاغة / ابن أبى الحديد ج ۴ ص ۶۳

^۲ علی رغم این که این دو حدیث را ابن ابی الحديد در شرح نهج البلاغه آورده ولی در بخاری نیامده است.

^۳ صحیح بخاری کتاب الادب حدیث ۵۵۳۱ - صحیح مسلم کتاب الايمان حدیث ۳۱۶ (البته در نقل ابن ابی‌الحديد از کتب اهل سنت « آل ابی طالب » دارد.)

لا آذن ثم لا آذن إلا أن يرید ابن اُبی طالب أن يطلق ابنتی و ینکح ابنتهم فإنما هی بضعة منی یریبنی ما أرابها و یؤذینی ما آذاها هكذا قال.^۱

در کنار این احادیث ساختگی که علیه امیرالمومنین (علیه السلام) از طرف دستگاه حکومت جعل شده، برخی از فضائل آن حضرت که شکی در صحتش نیست، در کتبشان نیست. از جمله حدیث غدیر، ثقلین^۲ و حدیث طیر که ماجرای آن چنین است:

در شورایی که عمر برای تعیین خلیفه پس از خودش ترتیب داده بود، امیرالمومنین (علیه السلام) در مقام احتجاج، دیگر حضار جلسه را به برخی از مناقب مخصوص خود توجه دادند. از جمله حدیث طیر را متذکر شدند و سپس فرمودند: آیا کسی در این مطلب شکی دارد؟ حاضران جواب دادند: نه.

« قال (علیه السلام) فهل یكون فیکم أحد قال له رسول الله: اللهم ائتنی بأحب الخلق إلیک و إلیّ أشدهم لی و لک حباً یأکل معی من هذا الطیر، فأتیتُ و أکلتُ معه غیری. قالوا: اللهم لا. »^۳

^۱ بخاری کتاب النکاح حدیث ۴۸۲۹ - مسلم/کتاب فضائل الصحابه حدیث ۴۴۸۲

^۲ بخاری حدیث ثقلین را که شیعه و سنی در نقلش اتفاق نظر دارند، نقل نکرده، در حالیکه کتب ذیل به نقل آن پرداخته‌اند. از جمله:

سنن الترمذی ۳۲۷/۵ - مسلم؛ جزء هفتم ص ۱۲۲ - مسند احمد ۱۴/۳ و ۲۶/۴ و ۱۸۲/۵ - مستدرک حاکم ۱۴۸/۳ - تذکره سبط بن الجوزی ۱۸۲/ - الصواعق ابن حجر ص ۷۵ و ۸۷ و ۹۰ - عقد الفرید ۱۵۸/۲ و ...

^۳ إرشادالقلوب ج : ۲ ص : ۲۵۹ - بحارالأنوار ج : ۳۸ ص : ۳۵۳ - الأملی للطوسی ص : ۵۴۵ - المناقب ۳ / ۵۹

فصل دوم:

شناسنامه صحیح بخاری

در این فصل راجع به موارد زیر، مطالبی ارائه می گردد:

۱. چاپ های کتاب
 ۲. شروح آن
 ۳. تعالیق کتاب
 ۴. معاجم کتاب
 ۵. رجال
 ۶. تکمله
 ۷. تلخیص
 ۸. ردّ
- بررسی این مطالب برای آشنایی اجمالی با بخاری لازم است .

(۱) چاپ های بخاری :

چاپهای متعددی دارد :

- دارالکتب العلمیة : ۴ جلد - بدون تحقیق و تصحیح
- دار ابن کثیر : ۶ جلد - با تحقیق مصطفی دیب البغا
- دارالقلم : ۸ جلد وزیری - با تحقیق قاسم شمّاعی
- عالم الکتب : ۹ جزء در ۴ جلد - بدون تحقیق
- دارالمعرفه ۱۲ جلد
- دارالفکر ۵ جلد

آشنایی با اینها برای شما لازم است که هم شماره جلد ها و هم چاپ ها را بدانید و هم هنگام تحقیق در پاورقی آدرس دهید. مهمترین چایی که به آن آدرس می دهند: چاپ ۴ جلدی و ۸ جلدی است .

(۲) شروح بخاری : متأسفانه یا خوشبختانه ۸۰ تا شرح و تعلیق دارد.

حاجی خلیفه در کشف الظنون اشاره به بیش از ۸۰ شرح و تعلیق بر بخاری دارد. اطلاع رسانی این کتاب (کشف الظنون) راجع به حدود سیصد سال پیش است بعد از این کتاب هم شروحو نوشته شده است.^۱

^۱ . آیا شروح کافی معروف چندتاست؟ البته اهل سنت چندین برابر ما بوده اند، امکانات داشتند، ما تحت تعقیب بودیم ... همه اینها هست اما اشکال را باید بپذیریم که کم کاری کردیم.

۱. فتح الباری / ابن حجر عسقلانی: ۱۳ جلد - دارالکتب العلمیه
 ۲. ارشاد الساری / قسطلانی: ۱۵ جلد - دارالکتب العلمیه
 ۳. عمدۀ القاری / عینی: ۲۵ جزء در ۱۲ مجلد - دار احیاء التراث العربی
- این شرح، شاید علمی ترین شرح و از مهمترین شرح بخاری است. خدا رحمت کند آیت الله احمد میانجی را. ایشان روی این کتاب خیلی تأکید می کردند.
۴. فیض الباری / محمد انور الکشمیری دیوبندی.^۱
 ۵. التوشیح / سیوطی - ۵ جلد .

(۳) تعلیقه :

تعالیق زیادی بر بخاری هست که معروف دو تاست:

۱. تغلیق التعلیق علی صحیح البخاری / ابن حجر عسقلانی - ۵ جلد (البته به یک بیان تعلیقه نیست بلکه معلقات اسناد کتاب را متصل کرده است .
۲. عون الباری لحل ادلة البخاری / قنوجی بخاری - ۵ جلد (احتمالاً صاحب همان کتاب الاذاعة است. الاذاعة کتابچه ای است مربوط به علامات قیامت. بحثی هم پیرامون حضرت مهدی (علیه السلام) دارد.)

(۴) معاجم^۲ :

^۱ دو جریان مهم در بین اهل سنت هست، اکثریت برلوی اند. «برلوی» و «دیوبندی» دو فکر در بین اهل سنت است. عده کثیری هم دیوبندی اند. دیوبندی ها نزدیک به وهابیت اند و طرفداری سرسختانه از معاویه دارند و اباء هم ندارند که به مولای متقیان طعنه بزنند و جسارت کنند و این برایشان عادی است من در لسان المیزان ۴۱۴/۶ دیدم نسبت به این تیمیه یک بحثی دارد و می گوید دشمنی ابن تیمیه نسبت به شیعه سبب شده که به علی (ع) حمله کند. جسارت می کنند نسبت به مولای متقیان (ع) این مطلب را عسقلانی می گوید و رد می شود. نه حاشیه ای می زند نه تعلیقی دارد و نه تویخی!! اما اگر می گفتند همین آقا، عمر و ابوبکر را تنقیص می کرد از کنارش رد نمی شد. اگر وقت و فرصتی شد، خیلی لازم است با افکار دیوبندی و برلوی آشنا شوید. احساس خطر کنید. اهل سنت که در کردستان هستند می گویند: امروز دیوبندی ها تلاش می کنند نفوذ کنند در بین مردم. این دو گروه با هم مشکل دارند، «ابو الأعلى مودودی» خط فکر سومی است. وقتی فوت شد امام (ره) اطلاعیه برای فوتش داد. اگر کسی کتابی از او چاپ کند به شدت با او برخورد می کنند. این شخص با هر دو گروه مبارزه می کرد.

۲. برای کتاب شریف «بحار الانوار» نیز دو معجم نگاشته شده است: ۱. معجم الالفاظ لاحادیث بحار الانوار در ۱۴ جلد (چاپ دفتر تبلیغات) ۲. معجم از آقای برازش که در ۳۰ جلد نگاشته شده است. (روال معجم بر اساس حروف الفباست).

بخاری چند معجم دارد:

۱. دلیل القاری الی مواضع احادیث البخاری / عبد الله الغنيمان - چاپ الرساله بیروت
۲. مفتاح البخاری / محمد شكري - در ۴ جلد.
امتیاز این کتاب، این است که ۳ چاپ از چاپ های بخاری را دیده و کار خود را طبق آن سه انجام داده است.^۱
۳. مفتاح كنوز السنّة / ونسنگ - ترجمه: فؤاد عبدالباقي
این کتاب در حقیقت کلیدی است برای ۱۴ عنوان کتاب از «صحاح» و «سنن»^۲ (کلیدی است برای ۵۱ جلد کتاب) وی، موضوعی کار کرده است به این صورت که مثلاً اگر کسی بخواهد راجع به «غدیر» اطلاعاتی به دست آورد، به حرف «غ» مراجعه می کند.
در این کتاب، از رموز استفاده شده است: ب (بخاری) - م (مسلم) و ... در مجموع، این کتاب، منبع بسیار مناسبی است برای تحقیق.
۴. الكشاف الموضوعی لأحادیث البخاری / محی الدین عطیة
روش کار این معجم، موضوعی است.
- همان طور که مشاهده می کنید، روی جوانب مختلف «بخاری» کار کرده اند تا سهل المؤمنه شود. ولی خواهید دید که شمشیری است دو لبه. زیرا به خاطر ضعف های فراوان بخاری در توحید، نبوت و ... به راحتی می توان به این ضعف ها دسترسی پیدا کرد و به اسم اسلام تمام کرد.

(۵) رجال بخاری:

چند کتاب در این راستا نگاشته شده است. که مهمترین آنها «رجال صحیح البخاری» کلاباذی (در ۲ جلد) است. این کتاب، طبق حروف الفبا می باشد.

۱. مثلاً اگر کسی بخواهد «الدلیل» برای وسائل الشیعه بنویسد، باید هر سه چاپ ۶ جلدی (سنگی) - ۲۰ جلدی و ۳۰ جلدی را ببیند و هر حدیث را از هر سه چاپ آدرس دهی کند.

۲. که عبارتند از: بخاری (۴ جلد) - مسلم (۴ جلد) - ابی داود (۴ جلد) - نسائی (۴ جلد) - ترمذی (۵ جلد) - سنن احمد (۱ جلد ولی ۱۰ جزء) - دارمی (۲ جلد) - دارقطنی (۲ جلد) - زید (۱ جلد) - سیره نبوی (۴ جلد) - ابن سعد (۹ جلد)

شبهه این کار را مرحوم علامه مجلسی در «مرآة العقول» انجام داده است. ایشان به هر حدیث کتاب کافی که می رسد، نظر رجالی خود را نسبت به روایت بیان می دارد که این روایت صحیح است یا حسن یا موثق و یا ضعیف. گاهی اوقات ایشان مبنای مشهور را بیان می دارند (در جایی که طبق دو مبنای، دو حکم مختلف روی سند روایت می توان اعمال کرد)^۱

۶ تکمله (مستدرک):

۱. المستدرک علی الصحیحین / حاکم نیشابوری - ۴ جلد

«ذهبی» بر این مستدرک تعلیقه زده است. وی گاهی با نظرات حاکم نیشابوری موافق است و گاهی مخالف. ولی اگر ذهبی مستدرکات نیشابوری را بپذیرد، از دیدگاه اهل سنت به یک سری حقائق اقرار کرده است.

هدایة الباری الی ترتیب احادیث البخاری / طنطاوی - ۳ جلد (گرچه ممکن است گفته شود این مستدرک نیست بلکه ترتیب الاحادیث است).

بخاری برای نقل و تدوین احادیث در کتابش، پنج شرط گذاشته است. لذا به وی اشکال می شود که طبق همین پنج شرط که خودت گذاشتی، باید یک سری احادیث را می آوردی، ولی نیاوردی. پس در حقیقت «مستدرک»، محاکمه‌ی محترمانه بخاری است.^۲

۷ تلخیص:

معروف ترین تلخیص بخاری، «مختصر صحیح البخاری» از «محمد ناصر الدین الالبانی» است. این کتاب نزد اهل سنت از اهمیت بالایی برخوردار است. «الالبانی» اصالتاً اهل آلبانی و ساکن و تابعیت اردن است و مدتی هم سعودی بود. وی صاحب مبنا است و نزد اهل سنت و سلفی ها صاحب اعتبار است.

۸ رد:

۱. خوب است روی رجال بحار الانوار نیز این کار انجام شود. البته باید مؤلف، اهل فن نیز باشد که بتواند در بین نظریات مختلف جمع بندی بکند.

۲. بحث پیرامون شروط الشیخین در پایان بخش دوم (صحیح مسلم) آورده می شود.

۱- سیری در صحیحین / محمد صادق نجمی (جلدی) ^۱

۲- بررسی رجال صباغی

این کتاب فقط رجال بخاری را بررسی کرده و بین کلینی و بخاری تطبیق داده است. یکی دو کتاب نیز در مصر به چاپ رسانده است. ^۲

۳- بین یدی الساعة / دکتر عبد الباقي

البته این کتاب به حسب ظاهر رد بخاری نیست بلکه در مورد قیامت است. اما یک بحث بسیار جالبی در رد بخاری و مسلم دارد. ^۳

۴- الامام البخاری و صحیحہ الجامع المختصر

۵- شیخین / عبدالرحیم خطیب (از ائمه جمعه اهل سنت)

وی دو کتاب تألیف کرده: ۱. صهرین (درباره دو داماد پیامبر: امیر المؤمنین و عثمان) ۲. شیخین (ابوبکر و عمر) در این کتاب، وی در مقام دفاع از «عمر» برآمده است. ولی ناخواسته، بخاری را رد کرده است.

از اشکالاتی که به عمر وارد می کنند این است که وی اصلاً پیامبر را قبول نداشته است. به

این دلیل که در بخاری آمده: «ان الرجل لیهجر» ^۴

۱. این کتاب چاپ جامعه مدرسین است. برای مطالعه، کتاب بسیار مناسبی است.

۲. مصری ها یک مقدار این هستند و با وهابی ها فرق می کنند. لذا وقتی علامه شرف الدین با رییس حوزه مصر مناظره می کند، وی خطاب به علامه شرف الدین می گوید: «من شهادت می دهم شما به حق، شیعیانید بالأصول و الفروع تبعون ائمة آل الرسول». سعودی ها بسته فکر می کنند و به خودشان اجازه نمی دهند که فکر بکنند شاید بخاری اشتباه کرده باشد. دین شان را به کتاب بخاری گره زده اند. اخیراً در مصر حرکتی شده در رد ابوهریره. شخصی به نام محمود ابوریه کتابی نوشته در رد ابوهریره و احادیثش. ابوهریره بیش از پنج هزار حدیث روایت کرده (جعل کرده) که چهار صد و اندی آن در بخاری است. یعنی یک دهم بخاری از ابوهریره است. وی کارخانه عظیمی بوده برای تولید احادیث! - و همچنین دکتر عبدالباقی در کتاب بین یدی الساعة به صحیحین حمله می کند.

۳. بعضی از اهل سنت از آن جهت که در بخاری صحبتی از حضرت مهدی (عج) نشده است، آن حضرت را قبول ندارند. این حرف را دکتر عبدالباقی در کتاب «بین یدی الساعة» رد کرده است. وی پس از رد این مطلب می نویسد: لا أری لزما علینا نحن المسلمین أن نربط دیننا بهما. فلنفرض أنهما لم یكونا. فهل تشمل حرکتنا وتتوقف دورتنا؟

۴. البته بخاری با زیرکی این واقعه را نقل می کند. یا می گوید «قال رجل: ان الرجل لیهجر» و یا اگر بخواهد اسم عمر - گوینده این سخن - را بیاورد، عبارت را عوض می کند: «قال عمر: ان الرجل غلبه الوجع»

مقام، مقام دفاع از عمر است. لذا مؤلف این کتاب شیخین در دفاع از عمر، ذیل این عبارت - ان الرجل لیهجر- می نویسد: «این از اسرائیلیات است. خدا لعنت کند یهود را که این احادیث را در بخاری وارد کرده اند» عبدالرحیم خطیب اشکال دومی هم مطرح می کند و می گوید: «ناقل این روایت، ابن عباس است. مگر می شود در لحظه آخر عمر پیامبر، یک بچه ۱۰ ساله (ابن عباس) وارد اتاق شود.» بنابراین ابن عباس را هم زیر سوال می برد.

- در جواب می گوئیم :

اولاً: شما پذیرفتند که در بخاری، اسرائیلیات وجود دارد. پس نگوئید صحیح بخاری بلکه بگوئید: «اسرائیلیات البخاری» .

ثانیاً: اگر بگوئیم ابن عباس هنگام وفات رسول الله (صلی الله علیه و آله) ۱۰ ساله بوده و نمی توانسته روایتی از آن حضرت نقل کند، پس بیش از دو هزار حدیثی که ابن عباس نقل کرده، بی اعتبار می شود.

ثالثاً: اگرچه امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) از نظر اهل سنت معصوم نیستند، ولی احادیثشان از پیامبر را می پذیرند. در حالیکه ابن عباس شش سال از آن دو امام، بزرگ تر بوده است. پس چه طور احادیث وی را نمی پذیرند.

۵. ابو هریره / محمود ابوریة

گرچه این کتاب در رد ابوهریره و احادیث وی تألیف شده، ولی اعتبار کتاب بخاری را زیر سؤال می برد. زیرا حدود یک دهم احادیث بخاری از ابوهریره است.

بخش دوم:**« صحیح مسلم »****□ مقدمه****الف) اسم کتاب:**

المسند الصحيح - المسند - الصحيح - الجامع الصحيح - صحيح مسلم - المختصر من السنن

ب) مؤلف:

ابو الحسين مسلم بن حجاج بن مسلم النيسابوری
وی برای فراگیری حدیث به حجاز و سپس به عراق مسافرت کرد. پس از گذشت چند
سال، به نیشابور بازگشته و به تدریس مشغول شده است.^۱

ج) اساتید:

بخاری - اسحاق بن راهویه^۲ - سعید بن منصور - داود بن عمرو - احمد بن حنبل .

د) شاگردان:

ابوعوانة - ابوحاتم رازی - ترمذی.

هـ) رتبه کتاب:

در اینکه صحیح مسلم چه رتبه ای را در میان صحاح اهل سنت داراست، اقوال گوناگونی
نقل شده است:

۱. رتبه اول ، قبل از صحیح بخاری (این قول از ابوعلی نیشابوری^۱ ، مازری و ابن حزم

می باشد.)

^۱ . علامه تستری در ترجمه محمد بن اسماعیل البخاری، ذکری از مسلم بن حجاج می کند و می نویسد: « محمد بن اسماعیل البخاری ... هو و مسلم ... کانا من النصب بمکان ، لم یرویا حدیث الطائر مع تواتره فضلاً عن صحته .. و قد رویا فی کتابیہما اخباراً وضعها عمرو بن العاص و ابوهریره لمعاویة. » قاموس الرجال ۱۱۰/۹ - رقم ۶۴۵۰
^۲ . اسحاق بن راهویه را اهل سنت به « امیر المؤمنین فی الحدیث » لقب داده اند.

۲. رتبہ دوم و بعد از صحیح بخاری است. (اکثر اهل سنت بر این باورند).
۳. رتبہ سوم، بعد از بخاری و موطاً^۲ (که این قول رزین است.^۳)
۴. صحیح بخاری و مسلم هر دو در یک ردیف هستند. (نظر اهل مغرب)
۵. قول به توقف؛ زیرا نمی دانیم کدامیک مقدم اند.^۴

☑ دو کتاب بخاری و مسلم به این جهت توانستند جایگاهی پیدا کنند که حکومت وقت از آنها حمایت می کرد. ذهبی در این زمینه می نویسد: حکومت، مسلم را جلو انداخت. (به اصطلاح، آخوند درباری بود.) حاکم نیشابوری از ابو عبدالرحمن سلمی نقل می کند که: «در مکانی ایستاده بودم دیدم شیخی را با سلام و صلوات آوردند. گفتم: این کیست؟ گفتند: مسلم است. درباریان جلو آمدند و اعلام کردند امیرالمؤمنین امر کرده مسلم بن حجاج، امام المسلمین باشد. پس او را صف جلو انداخته و پشت سر او نماز خواندند.»^۵

(و ابواب کتاب:

مجموع کتابهای صحیح مسلم، ۵۴ کتاب است که ظاهراً این تبویب از خود مسلم نبوده و کار افراد بعدی می باشد^۶:

عنوان کتاب	تعداد ابواب	عنوان کتاب	تعداد ابواب	عنوان کتاب	تعداد ابواب
الایمان	۳۸	الطهاره	۱۱۱	الحیض	۱۲۶
الصلاة	۲۸۵	مساجد	۳۱۶	صلاة المسافرين	۳۱۲

^۱. قال الحافظ ابن مندة: سمعت أبا علي النيسابوري الحافظ يقول: ما تحت أديم السماء كتاب أصح من كتاب مسلم. سير أعلام النبلاء ۵۶۵/۲۱

^۲. البته نظر رقیب عقبی در کتاب النکت ۲۸۶/۱ این است که موطاً قبل از بخاری، و مسلم بعد از این دو است. خوب است بدانید مالک نیز هیچکدام از فضائل حضرت علی علیه السلام را نقل نکرده است.

^۳. النکت علی کتاب ابن الصلاح ۲۸۶/۱

^۴. روایات المدلسین ۴۸/

^۵. قال الحاکم: سمعت أبا عبدالرحمن السلمی يقول: رأيت شيخا حسن الوجه والثياب، عليه رداء حسن، وعمامة قد أرخاها بين كنفیه. فقيل: هذا مسلم. فتقدم أصحاب السلطان، فقالوا: قد أمر أمير المؤمنين أن يكون مسلم بن الحجاج إمام المسلمين، فقدموه في الجامع، فكبر، وصلى بالناس. «سير اعلام النبلاء ۵۶۵/۱۲»

^۶. چنانچه نووی و سیوطی به این مطلب اشاره کرده اند. سیوطی می گوید: «و ما يوجد في نسخة من الابواب مترجمة فليس من صنيع المؤلف و انما صنعه جماعة بعده، كما قاله النووي، و منها الجيد و غيره و كان الصواب ترك ذلك.» روایات المدلسین ۳۷/

۱۷	استسقاء	۲۲	صلاة العیدین	۷۳	صلاة الجمعة
۱۷۷	الزكاة	۱۰۸	جنازہ	۲۹	کسوف
۵۲۲	الحج	۱۰	اعتکاف	۲۲۲	الصيام
۱۳۴	الرضاع	۳۲	الطلاق	۱۱۰	نکاح
۱۲۳	بيع	۲۶	عتق	۲۰	لعان
۳۳	الهبات	۲۱	فرائض	۱۴۳	مساقات و مزارعة
۵۹	ایمان	۱۳	نذر	۲۲	وصیت
۲۱	الاقضية	۴۶	حدود	۳۹	قسامة
۱۸۵	الإمارة	۱۵۰	جهاد	۱۹	لقطة
۱۲۷	لباس	۱۸۸	اشربة	۶۰	الصيد
۲۱	الفاظ من الادب	۱۵۵	سلام	۴۵	آداب
۱۷۴	فضائل	۲۳	رؤيا	۱۰	شعر
۳۴	قدر	۱۶۶	بر و صلة	۲۳۲	فضائل الصحابة
۶۰	توبه	۱۰۱	ذکر و دعا	۱۶	علم
۱۴۳	الفتن	۸۴	الجنة	۸۳	صفات المنافقين
۴۵	الأضاحی	۳۴	التفسير	۷۵	الزهد

(ز) سند کتاب:

صحیح مسلم از دو نفر نقل شده است:

۱. عمده آن به سند ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن سفیان نیشابوری (ت ۳۰۸)

۲. در مغرب از طریق ابو محمد احمد بن علی القلانسی.

فصل اول: اشکالات کتاب

(الف) عدد احادیث:

سؤالی که مطرح می شود این است : مسلم، چگونه و طبق چه مبنایی این احادیث را انتخاب

کرده است؟

خود مسلم می گوید: من از میان سیصد هزار حدیث، تعداد ۷۲۷۵ حدیث را گلچین کردم.

سپس آنها را بر «ابی زرعه» عرضه کردم. هر کدام را که گفت این ضعیف است، کنار گذاشتم و هر کدام را که صحیح دانست، قبول کردم.^۱ لذا محمد بن یعقوب اخرم می گوید: کم است حدیث صحیحی پیدا شود و در شکار مسلم یا بخاری نیفتاده باشد.^۲ در تعداد روایات صحیح مسلم و همچنین تعداد روایات غیر تکراری آن، اختلاف اقوال پدید آمده است.

✓ تعداد کل روایت کتاب با مکررات:

- ۷۲۷۵ روایت
- ۱۲۰۰۰ روایت (از احمد سلمه - متوفای ۲۸۶)
- ۸۰۰۰ روایت (از عمر بن عبد المجید میانجی - متوفای ۵۸۱)

✓ تعداد احادیث با حذف مکررات:

- ۲۳۰۳ روایت
- ۴۰۰۰ روایت (از: ابن صلاح و نووی)
- ۳۰۳۳ روایت (از: محمد فؤاد عبد الباقی - نظر معاصران)
- ۷۵۸۱ روایت (از: احمد محمد شاکر)

ب) اشکالات سنّی:

^۱ . وقال مکی بن عبدان : سمعت مسلما يقول : عرضت کتابی هذا " المسند " علی ابی زرعه ، فکل ما أشار علیّ فی هذا الكتاب أن له علّة و سببا ترکته ، وکل ما قال : إنه صحیح لیس له علّة ، فهو الذی أخرجت . ولو أن أهل الحدیث یکتبون الحدیث متّی سنّة فمدارهم علی هذا " المسند " . سیر أعلام النبلاء ۲۱ / ۵۶۸

^۲ . قال ابن مندّه : سمعت محمد بن یعقوب الاخرم یقول ما معناه : قل ما یفوت البخاری ومسلما مما ثبت من الحدیث . « سیر أعلام النبلاء ۲۱ / ۵۶۵ » ولی برخلاف این ادعا، بسیاری از احادیث صحیح نیز وجود دارد که مسلم ذکر کرده است. دربار «جابر بن یزید جعفی» آمده که وی هفتاد هزار حدیث از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است. ولی مسلم به نقل از جریر می گوید: من علیرغم اینکه جابر را دیدم، ولی از او روایت نقل نکردم زیرا وی ایمان به رجعت داشت و اگر حدیثی نیز از وی نقل کرده ام، مربوط به قبل از انحراف و اظهار عقیده اش بوده است. جراح بن ملیح می گوید: به گوش خود از جابر شنیدم که نزد من از رسول خدا و امام باقر (علیهما السلام) هفتاد هزار حدیث هست. زُهری می گوید: جابر به من گفت که نزد من پنجاه هزار حدیث هست . ابن عیینه نقل میکند: سی هزار حدیث از جابر شنیدم که گفت روا نمی دارم که حتی یکی از اینها را نقل کنی. با این حال، مسلم می گوید به خاطر عقیده اش من از وی هیچ حدیثی را نقل نمی کنم. از دیگر سوی، شخصی چون «عُباد» که سنی است و پنجاه هزار حدیث دارد ولی چنانچه در تهذیب الکمال آمده است، می گویند ما آنها را قبول نداریم. شاید علت این باشد که وی ۲۰۰ حدیث از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که این تعداد، بین کل روایات وی مشخص نیست. بنی امیه از فقها تعهد گرفته بود که نامی از علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیاورند لذا گاهی که مجبور بودند، می گفتند: «رجل من المهاجرین».

(۱) موقوفات، مقطوعات و مُدرجات:

علی رغم اینکه مؤلف تأکید دارد که به ذکر احادیث صحیح مسند پرداخته، اما با کمی دقت، به احادیث موقوف و مقطوع و مدرج نیز برمی‌خوریم. به همین خاطر، ابن حجر عسقلانی کتابی در این زمینه با نام «الوقوف علی ما فی صحیح مسلم من الموقوف» نگاشته که در آن، تعداد ۱۹۲ روایت موقوف یا مقطوع را ذکر کرده است. در این کتاب روایتهای مدرج نیز داریم.

مثال اول برای مدرج:

عایشه از رسول خدا نقل می‌کند: «هر کس که بنده‌اش را آزاد کند، ولایت و ارث بنده، از آن اوست.» در کنار این روایت، این جمله آورده شده: «و کان زوج بریره عبداً.» به این، مدرج می‌گویند. زیرا این قسمت، حرف عایشه است نه سخن پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله). دلیل این ادعا، کلام عبدالرحمن بن قاسم است که پس از ذکر روایت فوق، داخل پرانتز می‌گوید: «کان زوج بریره حراً.» (شوهر بریره، آزاده بوده است). بنابراین با وجود این احادیث موقوف (و مدرج) چه طور می‌توان ادعا کرد که این کتاب، «الصحیح من السنن» است.

البته در جواب از این اشکال چنین گفته شده که: مراد از صحیح بخاری یا مسلم، فقط روایات کتاب است، نه مدرجات آن.

که در جواب باید متذکر شد: برای ما مشخص کنید که کدام، مدرج است و کدام موقوف است و کدام نیست. کدام حرف پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و کدام صحبت غیر ایشان است؟!

مثال دوم:

ما مدعی هستیم که ازدواج ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) با عمر بن خطاب در هیچیک از صحاح اهل سنت نیامده است ولی بخاری در کتاب المغازی قضیه ام سلیم را می‌آورد که: «مقداری پارچه را به عنوان هدیه نزد عمر آوردند. وی پارچه‌ها را بین

همسران خود تقسیم کرد. فقط یکی ماند. گفتند: این را به دختر رسول خدا (ص) نمی‌دهی؟ عمر گفت: نه. در روایت آمده: «و هی ام کلثوم بنت علی، کانت عنده.» در حالی که این، جزء روایت نیست. این مطلب را کدامیک از راویان آورده؟ راوی اول یا راوی دوم؟^۱

(۲) تعلیق:

تعلیق، حذف واسطه بین مؤلف و راوی است و معروف است که تقریباً ۱۴ مورد در صحیح مسلم این طور است. مثلاً: روی الیث .

(۳) ابهام راوی :

مثلاً : حدثنی غیر واحدٍ من اصحابنا، حدثنی من سمع فلاناً، حدثنی بعض اصحابنا.

(۴) تدلیس:

در ارتباط با تدلیس یک بحث باید مطرح شود: تدلیس در متن و تدلیس در سند. در روایات اهل سنت از این نمونه‌ها کم نیست و این رویه از بالاترها گرفته شده است. می‌گویند: «الامام ابوهریره کان مُدْلِساً»^۲ سپس می‌افزایند: این تدلیس، اشکال ندارد زیرا تدلیس صحابی از صحابی دیگر است. ابوهریره نقل می‌کند: «مَنْ أَصْبَحَ جُنْباً فَلَا صَوْمَ لَهُ.» از او می‌پرسند: خودت از پیامبر (ص) شنیدی؟ گفت: نه، از شخصی شنیدم. در ذیل این روایت هر چه دروغ است، می‌پذیرند و - نعوذ بالله - به پیامبر نسبت می‌دهند تا ابوهریره خراب نشود و می‌گویند برای حفظ حرمت پیامبر باید همه حرفهای صحابه را بپذیریم. ولی ما می‌گوییم: برای حفظ این حرمت، یکسری روایات! را رد کنید.

شعبه بن حجاج در مورد تدلیس گوید: التذلیس اخو الکذب، و می‌گوید: التذلیس هو الزنا.

- انواع تدلیس: در صحیح مسلم در ۱۵ مرتبه مدلس وجود دارد:

در مرتبه اول ۲۴ راوی، مرتبه دوم ۲۸ راوی، مرتبه سوم ۲۶ راوی، مرتبه چهارم ۶ راوی، مرتبه پنجم ۲ راوی تدلیس وجود دارد که هر کدام از اینها چند روایت دارند. گاهی می‌گویند: «حدثنا» و گاهی می‌گویند: «عن فلان» (یعنی حدیث را معنعن می‌آورد و

^۱ . بخاری ۲۵/۳

^۲ . سیر اعلام النبلاء ۶۰۲/۲

تدلیس ها نیز در سند معنعن است.)

۷ افرادی که روایات معنعن دارند:

- سلیمان بن مهران — ۲۵۷ مورد حدیث معنعن دارد.
- عامر بن عبدالله — ۵ مورد
- عبدالله بن ابی نُجیح — ۱۰ مورد
- عبدالملک بن عبدالعزیز رومی، معروف به «ابن جریج»^۱ — ۲۵۲ مورد
- ابن عبدالملک — ۴۶ مورد
- عبدالملک بن عمیر^۲ — ۲۴ مورد
- عبدالوهاب — ۹ مورد
- سیعی — ۲۴ مورد
- قتاده — ۱۶۰ مورد
- محمد بن عجلان — ۱۲ مورد
- محمد بن مسلم بن تدرس — ۱۱۱ مورد
- مروان بن معاویه — ۳۴ مورد
- هشام بن حسان — ۴۹ مورد
- هشیم بن بشیر — ۵۳ مورد

(۵) ضعف:

یکی از اشکالاتی که به «صحیح مسلم» وارد می‌شود، این است که چرا تعبیر به «صحیح» کرده است؟ زیرا این، زمینه را برای اهل بدعت فراهم می‌آورد که احادیث صحیح را به احادیثی که در «مسلم» آمده، محصور کنند و بقیه را رها کنند.

در جواب این مطلب، گفته اند: این کار مسلم، مبنای خاصی دارد که دارقطنی، کتاب «الزامات مسلم» را به همین خاطر نوشته است. (به جواب این سخن در قسمت «شروط الشیخین» می‌پردازیم).

^۱. وی در متعه ید طولائی داشته و ۷۰ زن متعه ای داشته است. نظرات فقهی او به شیعه نزدیک است. گاهی اوقات که اهل سنت از امام صادق (علیه السلام) سؤال می‌کردند، حضرت به ابن جریج رجوع می‌دادند. همه اهل سنت وی را قبول دارند.

^۲. وی، سر مبارک حضرت مسلم (ع) را از تن جدا کرد.

- روایت از ضعفا:

کتاب «رجال صحیح مسلم» ابن منجویه در دو جلد تمام روایات مسلم را بررسی کرده است و از الفاظ جرح در مورد بعضی استفاده کرده است. خود مسلم هم در مورد برخی می‌گوید: «ضعیف» و با این حال از آنها نقل کرده است.^۱

برخی از ضعفایی که ابن منجویه از میان روایات مسلم ذکر کرده، عبارتند از:

احمد بن عبده ضبی، احمد بن عبدالرحمن بن وهب، اسماعیل بن ابراهیم بن معمر، اسماعیل بن سالم، ایوب بن خالد، اسباط بن نصر همدانی، اشعث بن سوار، بشیر بن نهیک، بشیر بن مسمار، جابر بن عمرو، حبیب بن ابی قریبه، حبیب بن سالم، الحارث بن عبید، حرب بن ابی العالیة، خالد بن مهران بصری، خالد بن خدش، زیاد بن عبدالله، زهیر بن محمد، سهل بن حماد، سلیمان بن بلال، سلیمان بن قمر، سلیمان بن کثیر، سلیم بن زبیر، شعیب بن صفوان و صالح بن رستم.

ج (بررسی محتویات کتاب

(۱) محتویات مورد اشکال:

وجود برخی روایات ساختگی، اعتبار کتاب را زیر سؤال می‌برد:

۱. روایت: «ان آل ابی فلان لیسوا لی بأولیاء...». از شرح ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۶۸ معلوم می‌شود که منظور از فلان ابوطالب است - بر خلاف آنچه بعضی شراح پنداشته اند - به گمان قوی خود مسلم یا کسانی بعد از او کلمه طالب را به فلان تغییر داده اند.

۲. علاقه به آوازخوانی!!

«عن أنس: ان النبی صلی الله علیه [وآله] و سلم رأى صبیانا و نساء مقبلین من عرس فقام نبی الله صلی الله علیه [وآله] و سلم متمثلاً فقال اللهم انتم من احب الناس إلیّ اللهم انتم من احب الناس إلی یعنی الانصار.»^۱

^۱ . از این اشکال سه جواب داده اند: الف) ضعیف نزد شخص دیگری است نه در نزد خودش ب) بعدها ضعیف شده ج) اگر ضعیفی هم وجود دارد، در شواهد است، نه در اصول. این جوابها مشکلی را حل نمی‌کند. روایات المدلسین فی صحیح مسلم تألیف عواد حسینی الخلف.

پیامبر اکرم نشستہ بودند. دیدند زن‌ها و بچہ‌ها از عروسی می آیند. ایشان بلند شد و فرمود: من شما را خیلی دوست دارم و فرمود: خدایا! این‌ها بهترین مردم نزد من هستند!

۳. تماشای رقص مردم:

« عن عائشة ... فخرجنا وكان يوم عيد يلعب السودان بالدرق والحراب فإما سألت رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم وإما قال تشتهين تنظرين فقلت نعم، فقامني وراءه، خدي على خده وهو يقول دونكم يا بني ارفده حتى إذا مللت قال حسبك؟ قلت نعم، قال فذهبي.»^۲

روز عید بود. مردم دست می زدند و می رقصیدند. عایشه نقل می کند که پیامبر به من گفت: می خواهی شرکت کنی و نگاه کنی؟ گفتم: بله، دوست دارم. پشت سر پیامبر ایستادم و صورتم در کنار صورت ایشان بود. پیامبر گفت: حالا ادامه بدهید. تا این که عایشه گفت: خسته شدم. سؤال کردند: بس است؟ گفتم: بله.

۴. « عن عائشة قالت جاء حبش يزفنون (ای: یرقصون) فی یوم عید فی المسجد فدعانی النبی صلی الله علیه [وآله] و سلم فوضعت رأسی علی منکبه فجعلت انظر إلی لعبهم حتی کنت انا التي انصرف عن النظر إلیهم.»^۳

حبشی‌ها روز عید در مسجد می رقصیدند. پیامبر اکرم فرمود: بلند شوید تا برویم بین آنها...

۵. « عن أنس بن مالك أن النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ مَرَّ بِبَعْضِ الْمَدِينَةِ فَإِذَا هُوَ بِجَوَارٍ يَضْرِبْنَ بِدِفْهِنٍ وَيَتَغَنَّيْنَ وَيَقُلْنَ نَحْنُ جَوَارٌ مِنْ بَنِي النَّجَّارِ يَا حَبْدًا مُحَمَّدٌ مِنْ جَارٍ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ يَعْلَمُ اللَّهُ إِنِّي لَأُحِبُّكُمْ.»

۱. مسلم ۱۷۴/۷ - فضائل الصحابة

۲. مسلم ۲۲/۳

۳. همان

پیامبر در خیاباهای مدینه قدم می زد تا اینکه چند زن آواز خوان را دید که راه می روند و آواز می خوانند. به پیامبر که رسیدند، شعار را عوض کردند: «نحن جوار من بنی النجار یا حبذا...» رسول خدا فرمود: من شما را خیلی دوست دارم.^۱

۶. غنا در خانه رسول الله (ص)!

«عن عائشة قالت: دخل علیّ أبو بکر و عندی جاریتان من جوارى الانصار تغنیان بما تقاولت به الانصار یوم بعثت قالت ولیستا بمغنیتین فقال أبو بکر أمزامیر الشیطان فی بیت رسول الله صلی الله علیه [و آله] وسلم؟ - و ذلك فی یوم عید - فقال رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلم یا ابا بکر ان لكل قوم عیدا و هذا عیدنا»^۲

عایشه می گوید: روزی پدرم به خانه ما وارد شد در حالیکه دو کنیز نزد من مشغول غنا بودند. ابوبکر گفت: آلات لهو و مزامیر شیطان در خانه رسول خدا؟ رسول خدا فرمود: ابوبکر! امروز، روز عید است. آنها را رها کن راحت باشند.

۷. ایستاده بول کردن:

حَدَّثَنَا ... عَنْ حُدَيْفَةَ قَالَ كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ فَانْتَهَى إِلَيَّ سُبَّاطَةٌ قَوْمٍ فَبَالَ قَائِمًا فَتَنَحَّيْتُ فَقَالَ أَذُنُهُ فَدَنَوْتُ حَتَّى قُمْتُ عِنْدَ عَقْبِيهِ فَتَوَضَّأَ فَمَسَحَ عَلَيَّ خُفِّيهِ.

فضیل نقل می کند که: پیامبر اکرم به داربستی رسید. آمد پشت دیوار و ایستاده بول کرد. مسلم می گوید: «کان من شأن العرب، البول قائماً»^۳

ابوموسی اشعری بالای منبر گفت: مردم! در مورد ترشحات بول بسیار احتیاط کنید. زیرا بنی اسرائیل اگر یک مقدار بول به لباسشان می ریخت، آن را می بریدند. حذیفه بلند شد و گفت: خیلی سخت نگیر. من خودم پیامبر را دیدم که پشت دیواری ایستاد و

۱. البته این روایت در سنن ابن ماجه - کتاب النکاح ۱۸۸۹ آورده شده است.

۲. مسلم ۲۱/۳ - صلاة العیدین.

و همچنین این روایت: «عن عائشة ان ابا بکر دخل علیها و عندها جاریتان فی ایام منی تغنیان و تضربان و رسول الله صلی الله علیه و سلم مسجی بثوبه فانتهرهما أبو بکر فکشف رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم عنه و قال دعهما یا ابا بکر فانها ایام عید و قالت رایت رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم یسترنی بردائه و انا انظر إلى الحبشة وهم یلعبون و انا جاریة فاقدروا قدر الجاریة العربیة الحدیث السنن.» مسلم ۲۱/۳ - صلاة العیدین

۳. مسلم ۲۰۳/۱ - کتاب الطهارة ح ۴۰۲

بول کرد همانطور که شما بول می کنید. من از ایشان فاصله گرفتم. حضرت فرمود: پشت سر من بایست تا کسی مرا نبیند.

هدف علمای اهل سنت از جعل این روایات در مورد ایستاده بول کردن پیامبر، چه بوده است؟ به این عبارات دقت کنید:

مالک در الموطأ نقل می کند که: دیدم عبدالله بن عمر ایستاده بول می کند (سنی ها میگویند روی کره زمین دو فقیه داریم: عمر و عبدالله بن عمر که هر دو ایستاده بول می کردند).

عایشه می گوید: هر کس گفت که پیامبر ایستاده نیز بول می کرد، باور نکنید. چرا که ایشان فقط در حالت نشسته این کار را می کردند.^۱

به این علت این کار را به پیامبر نسبت می دهند تا کار این دو فقیه بزرگ (عمر و پسرش) و برخی دیگر را که ایستاده بول می کردند، توجیه کنند و آنها زیر سؤال نروند.

شارحان در توجیه این کاری که به پیامبر نسبت می دهند، چند مطلب را عنوان می کنند: أ) برای شفای کمر درد، عرب ها ایستاده بول می کردند. شاید پیامبر هم اینگونه بودند و کار جاهلیت را انجام می داده است.

ب) احتمالاً پیامبر درد زانو داشته و نمی توانسته نشسته بول کند!

ج) شاید جایی برای نشستن نبوده که ایشان بنشینند.

د) پیامبر ایستاده بول می کرد تا به مردم بفهماند که این کار جایز است.

هـ) بول ایستاده، انسان را از خروج ریح ننگه میدارد. لذا عمر گفته: ایستاده بول

کردن، نشیمن گاه را حفظ می کند!! ◀ بخوانید و گریه کنید!

۸. فراموشی قرآن:

عایشه می گوید: مردی در مسجد مشغول خواندن قرآن بود. پیامبر شنیدند و گفتند: خدا رحمت کند این شخص را. آیه ای را تلاوت کرد که من اصلاً فراموشش کرده بودم و از قرآن ساقط کرده بودم.^۱

^۱ عن عائشة: من حدثكم ان النبي كان يبول قائماً فلاتصدقوه، ما كان يبول الا قاعداً.

قبول این حدیث، باعث می شود سنگ روی سنگ نماند. شاید پیامبر، آیات دیگری را فراموش کرده باشند. به همین خاطر است مسیحیان شبهه کرده اند که: قرآن زمان عثمان جمع شده و احادیث هم زمان منصور. پس این کدام اسلام است که دنیا را به آن دعوت می کنید؟!

۹. پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - از کنار باغی رد می شدند. گروهی مشغول گرده افشانی نخل ها بودند. حضرت فرمود: اگر این کار را نکنید، میوه های بهتری خواهید داشت. آن عده دست از کار کشیدند. سال دیگر که پیامبر از آن مکان رد شدند، مشاهده کردند که نخل ها محصول نداده اند. فرمود: چرا محصول ندارید؟ عرض کردند: خود شما این گونه فرمودید که گرده افشانی نکنیم. ایشان فرمود: من هم بشرم و اگر شما را در امر دین به چیزی امر کردم، قبول کنید و در غیر دین اگر چیزی از خودم گفتم، اگر خواستید، عمل کنید و یا عمل نکنید.^۲

۱۰. لعن و سب بدون دلیل:

اهل سنت به ما اشکال می کنند که شما در زیارت عاشورا یک عده را لعن می کنید. اما خودشان نقل می کنند که پیامبر (ص) بدون دلیل اشخاص را لعن می کرده و کتک می زده است.

«عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ رَجُلَانِ فَكَلَّمَاهُ بِشَيْءٍ لَا أَدْرِي مَا هُوَ فَأَغْضَبَاهُ فَلَعَنَهُمَا وَسَبَّهُمَا فَلَمَّا خَرَجَا قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَصَابَ مِنَ الْخَيْرِ شَيْئًا مَا أَصَابَهُ هَذَا قَالَ وَمَا ذَاكَ قَالَتْ قُلْتُ لَعَنْتُهُمَا وَسَبَبْتُهُمَا قَالَ أَوْ مَا عَلِمْتَ مَا شَارَطْتُ عَلَيْهِ رَبِّي قُلْتُ اللَّهُمَّ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ فَأَيُّ الْمُسْلِمِينَ لَعَنْتُهُ أَوْ سَبَبْتُهُ فَاجْعَلْهُ لَهُ زَكَاةً وَأَجْرًا.»^۳

۱. مسلم ۵۴۳/۱ - فضائل القرآن

۲. مُوسَى بْنُ طَلْحَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ مَرَرْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ بِقَوْمٍ عَلَى رُءُوسِ النَّخْلِ فَقَالَ مَا يَصْنَعُ هَؤُلَاءِ فَقَالُوا يُلْقُوهُنَّ يَجْعَلُونَ الذِّكْرَ فِي الْأَنْثَى فَيَلْقَحُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ مَا أَظُنُّ يُعْنَى ذَلِكَ شَيْئًا قَالَ فَأَخْبِرُوا بِذَلِكَ فَتَرَكُوهُ فَأَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ بِذَلِكَ فَقَالَ إِنْ كَانَ يَنْفَعُهُمْ ذَلِكَ فَلْيَصْنَعُوهُ فَإِنِّي إِنَّمَا ظَنَنْتُ ظَنًّا فَلَا تَوَاضَعُونَ بِلِظْنٍ وَلَكِنْ إِذَا حَدَّثْتُمْ عَنِ اللَّهِ شَيْئًا فَخُذُوا بِهِ فَإِنِّي لَنْ أَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. «مسلم - كتاب الفضائل حديث ۴۳۵۶»

۳. صحيح مسلم - كتاب البر و الصله و الآداب - حديث ۴۷۰۵ « و قَالَ فِي حَدِيثِ عَيْسَى فَخَلَوْا بِهِ فَسَبَّهُمَا وَلَعَنَهُمَا وَأَخْرَجَهُمَا. »

دو نفر نزد پیامبر آمدند. پیامبر با آنها سخنانی گفت که نمی‌دانم چه بود. آن دو نفر پیامبر را عصبانی کردند. پیامبر آن دو را لعنت کرد و دشنام گفت. وقتی آن دو رفتند، گفتم: هیچ کس مانند این دو نفر خیر ندید! (به طنز) آن دو را لعنت کرده و دشنام دادید. پیامبر فرمود: مگر نمی‌دانی با خداوند چه شرطی کرده‌ام؟ قرار گذاشته‌ام که خدایا! من بشر هستم، هر مسلمانی را که لعنت کردم یا دشنام دادم، آن را برای او موجب اجر و پاکی قرار بده.^۱

اینها برای توجیه کارهایشان است. سؤالی مطرح می‌شود: چرا عثمان، ابوذر را تبعید کرد تا از گرسنگی بمیرد؟ می‌گویند: خود پیامبر هم این کارها می‌کرده است.

۱۱. عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كُنْتُ أَنَا بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ وَرَجُلَايَ فِي قِبْلَتِهِ فَإِذَا سَجَدَ غَمَزَنِي فَقَبَضْتُ رِجْلِي وَإِذَا قَامَ بَسَطْتُهَا قَالَتْ وَالْبُيُوتُ يَوْمَئِذٍ لَيْسَ فِيهَا مَصَابِيحُ.^۲

هنگامی که پیامبر نماز می‌خواند، من روبروی ایشان دراز می‌کشیدم و پاهایم را دراز می‌کردم هر وقت که ایشان سجده می‌کرد، پای مرا فشار می‌داد و من پاهایم را جمع می‌کردم.^۳

۱۲. نسبت به سایر انبیا:

عن ابی هریره قال: ارسل ملك الموت الى موسى عليه السلام، فلما جاءه صكه ففقأ عينه فرجع الى ربه، فقال: أرسلتني الى عبد لا يريد الموت؟ قال: فرد الله اليه عينه.

^۱ . مسلم در همین باب از کتابش حدیثی نقل می‌کند که خداوند نهی کرده که مسلمان نباید لعنت‌گر باشد. وقتی به پیامبر گفتند:

مشرکین را لعنت کن! فرمود: من به عنوان لعنت‌گر مبعوث نشدم، بلکه برای رحمت آمده‌ام.

^۲ . صحیح مسلم - کتاب الصلاة - حدیث ۷۹۶

^۳ . و یا اینک در سیر اعلام النبلاء ۱۴۱/۲ آمده:

«عایشه نقل می‌کند: من ۱۰ خصوصیت دارم که بقیه همسران پیامبر (ص) از آن بی‌بهره‌اند: کان ینزل الوحی و انا و النبی فی لحاف واحد - کان یصلی ... از وی می‌پرسند: آیا جایز است شوهر در ایام حیض با زنتش نزدیکی کند؟ می‌گوید: بله، پیامبر اکرم این کار را می‌کرد. (نعوذ بالله) می‌پرسند: آیا کسی که روزه است جایز است با همسرش ملاعبه کند؟ می‌گوید: بله، پیامبر روزه بود وقتی می‌خواست به مسجد برود، جلوی در من را می‌بوسی و می‌رفت.»

عزراییل که آمد جان حضرت موسی (علیه السلام) را بگیرد، حضرت موسی (علیه السلام) با مشت به صورتش می زند و چشم عزراییل کور می شود. عزراییل نزد خدا رفت و گفت: خدایا! چشمم را برگردان.^۱

۱۳. مورچه ای پای حضرت موسی (علیه السلام) را گاز گرفت. حضرت ناراحت شد و دستور داد روستا را آتش زدند. خدا به وی خطاب کرد که: یک مورچه تو را گاز گرفت، چرا همه روستا را می سوزانی؟^۲

۱۴. حضرت سلیمان (علیه السلام) اعلام کرد: امشب می خواهم با صد زن همبستر شوم طوری که همه پسر به دنیا بیاورند و همه مجاهد فی سبیل الله شوند. فرشته ای به او گفت: بگو ان شاء الله! ولی او نگفت. سلیمان به همه زنان در آن شب درآمیخت و فقط یکی از آنان یک نیمه انسان زایید.^۳

۲) مطالبی که مورد استفاده قرار می گیرد:

علی رغم اینکه شخصی مثل مسلم در نصب و عداوت به اهل بیت (علیهم السلام) دارای مرتبه ای بالاست، با این حال، احادیثی در کتابش پیدا می شود که خط بطلان بر عقاید باطل عامه می کشد. از آن جمله است:

۱. حدیث « اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش »^۴

۲. حدیث رایة: دادن پرچم در جنگ خبیر توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی بن

ابیطالب (علیه السلام)

۳. حدیث منزلت

۱. مسلم ۱۸۴۲/۴

۲. مسلم ۱۷۵۹/۴

۳. مسلم ۱۲۷۶/۳ کتاب النکاح

۴. عَنْ غَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ مَعَ غُلَامِي نَافِعٍ أَنْ أَخْبِرَنِي بِشَيْءٍ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ قَالَ فَكَتَبْتُ إِلَيَّ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ يَوْمَ جُمُعَةٍ عَشِيَّةَ رُجْمِ الْأَسْلَمِيِّ يَقُولُ لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ وَسَمِعْتُهُ ... صحيح مسلم - كتاب

۴. شأن نزول آیه مباہلہ

۵. روایات متعددی در صحیح مسلم وجود دارد که بر تشریح ازدواج موقت دلالت دارد.

۶. یکی از اشکالات اهل سنت بر شیعه این است که شما نماز را در غیر وقتش می خوانید زیرا بین دو نماز جمع می کنید. ولی در صحیح مسلم روایات متعددی بر این مطلب اشاره دارند که رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) بین دو نماز جمع می کردند بدون اینکه مریض باشند یا در سفر باشند یا در حالت خوف به سر برند. بلکه در حال عادی بین دو نماز جمع می کردند.^۱

۷. در مسلم چنین آمده:

معاویه دستور سب علی بن ابیطالب (علیه السلام) را صادر کرده بود. این را به همه جا بخشنامه کرده بود. « وقتی معاویه به مدینه آمد، به وی خبر دادند که سعد بن ابی وقاص این کار را (سب علی) را انجام نمی دهد. معاویه از وی پرسید: چرا این کار را نمی کنی؟ سعد در جواب گفت: من سه منقبت درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) از خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که با این اوصاف نمی توانم خود را راضی کنم که وی را سب و لعن کنم ... »^۲

فصل دوم (شروح و تلخیص‌ها

(۱) شروح:

۱- شرح النووی - ۱۰ جلد - دارالکتب العلمیة (در حاشیه ارشاد الساری نیز چاپ شده است.)

^۱ . آیه قرآن نیز وقت نماز را غیر از روش اهل سنت بیان می دارد: « و اقم الصلاة لذلک الشمس الی غسق اللیل ... » وقتی که آیه قرآن، فاصله انداختن را متذکر نمی شود و بسیاری از روایات نیز به فاصله اشاره نکرده اند، پس دلیل شما بر فاصله گذاشتن چیست؟!

^۲ . سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ يَقُولُ لَهُ خَلْفَهُ فِي بَعْضِ مَعَاذِهِ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ خَلَفْتَنِي مَعَ النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ لَأَعْطِينَ الرَّأْيَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ قَالَ فَتَطَاوَلْنَا لَهَا فَقَالَ ادْعُوا لِي عَلِيًّا فَأَتَى بِهِ أَرْمَدًا فَبَصَقَ فِي عَيْنِهِ وَدَفَعَ الرَّأْيَةَ إِلَيْهِ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَكَمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ اللَّهُ هُوَ لِأَهْلِ صَحِيحِ مُسْلِمٍ - كِتَابِ فَضَائِلِ الصَّحَابَةِ - حَدِيثِ ۴۴۲۰

- ۲- شرح الآبی - ۹ جلد - دارالکتب العلمیة
- ۳- الدیباچ / السیوطی - ۶ جلد
- ۴- الاکمال / عیاض المالکی - ۷ جلد - دار الطبری بریاض
- ۵- التعلیق / حلبی - یک جلد
- ۶- تنبیه المعلم بمبهمات صحیح مسلم / العسجی - یک جلد
- ۷- منهاج الابتهاج / عسقلانی
- ۸- المعلم بفوائد کتاب مسلم
- ۹- فیض المنعم من صحیح مسلم / الحموی - دار الثقافة العربیة - دمشق - یک جلد
- ۱۰- فتح الملهم

(۲) تلخیص:

- ۱- تلخیص مسلم / قرطبی - ۲ جلد
- ۲- المفهم لما أشکل من تلخیص مسلم / قرطبی - ۷ جلد
- ۳- مختصر مسلم / منذری - یک جلد

(۳) شرط:

مسلم و بخاری در کتابشان چیزی به عنوان مبنا برای ذکر احادیث بیان نکرده اند ولی با تتبع در کتابهای آن دو، به شرایطی دست می‌یابیم که از آن تعبیر به «شروط الشیخین» می‌شود. یعنی بخاری و مسلم طبق این شروط و مبانی به جمع آوری و نقل احادیث پرداخته اند. که این شروط در کتاب های شروط الائمة الستة و شروط الائمة الخمسة تألیف حازمی و ابن طاهر مقدسی ذکر شده است . از آن جمله اند:

المتفق علیها: که روایات این سند به ترتیب تا صحابی برود و از پیامبر اکرم نقل کند و اختلافی بین آنها نباشد و اتصال در سند حفظ شود. با این اوصاف، اگر برای یک صحابی دو

¹ . القسم الاول من المتفق علیها: اختیار البخاری و مسلم و هو الدرجة الاولى من الصحیح و مثاله الحدیث الذی یرویه الصحابی المشهور بالروایة عن الرسول و له راویان ثقتان (کتاب شروط الائمة الخمسة ص ۳۵).

یا چند نفر راوی ثقة باشد، خیلی بهتر است از وجود یک راوی در طبقه دوم (که از صحابی روایت می کند) با این حال، ما معلقات و مدرجات زیادی در این دو کتاب می یابیم. یکی از مسائلی که باعث اختلاف مبنایی بین بخاری و مسلم می شود، این است که بخاری می گوید: سندی که به این گونه است: فلان عن فلان (معنعن) و طریق تحمل حدیث بیان نگردد، صرف معاصر بودن دو راوی کافی نیست بلکه ملاقات آن دو لازم است. ولی مسلم هم عصر بودن را کافی می داند.

- با توجه به شرط شیخین، مستدرکات و مستخرجات نگاشته شده است. مستدرک حاکم نیشابوری بر این مبنا نوشته شده است.

شروط شیخین:

- ۱- كل رجل ثقة روى عن مثله حديثاً، و لقاءه له، و السماع منه ممكن و جائز، فالرواية ثابتة و الحجة بها لازمة.
- ۲- ان يُخرج ما أجمعوا عليه.
- ۳- ان يكون الحديث متصل الاسناد بنقل الثقة عن الثقة من اوله الى منتهاه سالماً عن الشذوذ من علة.
- ۴- ان لا يخرج حديث الضعفاء و المتروكين.
- ۵- انه لا يخرج حديث الطبقة الثانية من الرواء و قد ينزل الى اعيان الثالثة.^۱

بخش سوم:

« سنن نسائی »

مدخل:

^۱. شروط ائمة الستة / ۱۳ - و الحطة في ذكر الكتب الستة / ۲۹۵

□ بحث اول: معنای سنن

معناه: الكتب المرتبة حسب ابواب الفقهية و ليس فيها شيء من الموقوف. (یعنی: التبویب الفقهی فی الكتاب لكن مع عدم وجود الموقوف^۱) یعنی کتابهایی که دارای ابواب و نظم فقهی اند و منحصر به روایات و احادیث پیامبر است و هیچ حدیث صحابی را دربر ندارد. آن را اصطلاحاً سنن می‌نامند.

بنابراین، سنن: هو الكتاب الذي يشتمل على سنن الرسول صلى الله عليه و آله ، لأنّ المروى عن الصحابي فعلاً او قولاً لا يُعدّ سنّة.

□ بحث دوم: فرق بین سنن و مصنف

تعریف «سنن» که گذشت ولی «مصنف» مشتمل است بر الاحادیث المرفوعة^۲ و الاحادیث الموقوفة و الاحادیث المقطوعة. پس از آنجایی که در مصنف، موقوف و مقطوع نیز وجود دارد، اطلاق سنن بر آن نمی‌شود.

□ بحث سوم: اولین کسی که سنن را جمع کرد

اولین کسی که سنن را جمع کرد، عبیدالله بن رافع از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و شیعیان مخلص حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) بود.^۳ ایشان کتابی دارد به نام «كتاب السنن في الاحكام و القضاء»

ولی اهل سنت، مبتکر این فن را «مالک بن انس» می‌دانند. ولی کتاب وی (موطأ مالک) نتوانست به عنوان سنن جا باز کند. زیرا مشتمل بر مقطوع و موقوف نیز بوده است. در حالی که از

^۱ . معنای موقوف: المروى عن الصحابي قولاً و فعلاً. مثلاً: قال ابن عباس، صلّى ابنُ عباس هكذا. البته نه به این صورت که: قال ابن عباس: فعل النبي (ص) هكذا.

^۲ . اصطلاح مرفوع بین شیعه و اهل سنت تفاوت دارد. از نظر عامه، به روایاتی که از پیامبر اکرم باشد، مرفوع می‌گویند. لذا از نظر اهل سنت، حدیث مرفوع، صحیح است. ولی از منظر شیعه، حدیث مرفوع حدیثی است که در آخر سند روایت، ارسال رخ دهد و تصریح به لفظ «رفعه» شود. لذا جزو احادیث ضعیف است.

موقوف، کلامی است که مروی از صحابی باشد و مقطوع، مروی از تابعی را می‌گویند.

^۳ . ایشان تمام مدت خلافت پنج ساله امیرالمؤمنین علیه السلام، کاتب آن حضرت بود. نامه‌هایی که حضرت به شرق و غرب می‌نوشتند، از طریق وی بوده است. وی نویسنده و کاتب امام (ع) بوده است. جا دارد افرادی درباره ایشان و شرح حالش تحقیقی انجام دهند.

شرایط سنن انحصار در احادیث مرفوع می‌باشد. لذا این کتاب به نفع کتاب ابی داود و ابن ماجه کنار رفت.

□ بحث چهارم: فایده سنن نویسی

فایده سنن نویسی، اطلاع یافتن بر مدارک احکام است. که از سنن پیامبر (صلی الله علیه و آله) استفاده می‌شود.

✓ ما یک اشکال اساسی به علمای عامه داریم. شما ادعا می‌کنید که سنن نوشته‌اید. کدام سنن؟ در زمان عمر بن عبدالعزیز (سال صد هجری) به دست چه کسی؟ توسط شخصی به نام «زُهری» دستمال کاغذی حُکام (مندیل الامراء)؟^۱ از طرف دستگاه اموی به این شخص دستور داده شد که فرهنگ حدیثی گردآورد. ابن حبان می‌گوید: دو نفرند که حتی یک کلمه از فضائل علی بن ابیطالب (علیه السلام) نقل نمی‌کنند، یکی از آن دو «زُهری» است.^۲

بعد از این همه سال که حداقل پنج نسل از زمان رسول الله گذشته، می‌خواهد سنن ایشان را بنویسند. عامه، وقتی در مسأله‌ی ساده‌ای مثل دست روی دست گذاشتن در نماز - مسأله به این سادگی که به توهم آنان هر روز چند بار مردم می‌دیدند - این قدر اختلاف دارند، چه طور می‌خواهند سنن پیامبر را پس از صد سال جمع کنند و به نگارش درآورند؟

□ بحث پنجم: عدد و اهمّ سنن

اهل سنت بیش از ۳۰ کتاب به نام «سنن» دارند. (از جمله: دارقطنی، دارمی، سعید بن منصور، رزین عبدری و ...) ولی از این تعداد، چهار تا را مقدم می‌شمارند: نسائی، ترمذی، ابی داود و ابن ماجه.

^۱ به جلد ۵۵ تاریخ مدینه دمشق صفحه ۳۷۱ مراجعه شود.

^۲ وی آنقدر در دستگاه اموی کرنش می‌کرد که درباره اش گفته شده: کان جندباً.

زهری در این زمینه نتوانست کار کند. البته بنی امیه جهت وارد کردن حدیث (احادیث موضوعه) تلاش بسیار کردند و خوب کار کردند. تا زمان بنی عباس که منصور دوانیقی این مهم را به دست مالک سپرد. وی نیز یک کلمه از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نکرده است.

اینها در نقل احادیث، گزینشی برخوردار کرده و احادیث مطابق با سیاست و خوشایند حکومت را نقل، و از آوردن احادیثی که به مذاق آنان نمی‌ساخت، پرهیز می‌کردند.

علت اعتبار و تقدم برخی بر دیگر کتب، یک کلمه است: لکثرة الاحادیث الصحاح نسبة الى الاحادیث الضعاف. یعنی هر چه درصد احادیث صحیح نسبت به ضعیف بیشتر باشد، آن کتاب رتبه بالاتری را خواهد داشت.

✓ سؤالی که مطرح می شود این است که چهارمین سنن کدام است؟
 دو قول مطرح شده است: اقلیت و اکثریت. اقلیت گفته اند: موطأ مالک. قول دیگر: دارمی (که این قول از ابن حجر است).
 اما قول مشهور، «ابن ماجه» است. طبق نظر مشهور، سنن مالک و دارمی جزء گروه سنن نیستند.

□ بحث پیرامون سنن نسائی در چند محور قابل بررسی است:

الف) نام کتاب: سنن نسائی

ب) مؤلف: ابو عبدالرحمن احمد بن شعيب (متولد ۲۱۵ - متوفای ۳۰۳)

ج) موقعیت علمی وی:

ذهبی اینچنین به شرح موقعیت علمی نسائی در نزد اهل سنت می پردازد:
 «النسائی، الامام الحافظ الثبت، شیخ الاسلام، ناقد الحدیث، أبو عبد الرحمن، أحمد بن شعيب بن علی بن سنان بن بحر الخراسانی النسائی، صاحب السنن. ولد بنسائی سنة خمس عشرة و مئتين، و طلب العلم فی صغره، ... و سمع من: إسحاق بن راهويه، و هشام بن عمار، و محمد بن النضر بن مساور، و سويد بن نصر، و عيسى بن حماد و ... و كان من بحور العلم، مع الفهم، و الاتقان، و البصر، و نقد الرجال، و حسن التألیف ... و لم یبق له نظیر فی هذا الشأن»^۱.

وی سپس می نویسد:

«و كان نضر الوجه مع كبر السن، يؤثر لباس البرود النوبية و الخضر، و يكثر الاستمتاع، له أربع زوجات، فكان يقسم لهن، و لا يخلو مع ذلك من سرية، و كان يكثر أكل الديوك، تشتري

^۱. سير أعلام النبلاء ج ۴۱ ص ۱۲۵.

له و تسمن و تخصی. قال مرة بعض الطلبة: ما أظن أبا عبدالرحمن إلا أنه يشرب النبيذ للنضرة التي في وجهه. »

نسائی خوش ظاهر بود و ۴ زن رسمی داشت و زنهای غیر رسمی نیز داشت و خیلی مرغ می خورد و گاهی شراب هم می خورد، او خوش سیما بود و ظاهری مرتب داشت.

☑ برای نسائی سه مشکل ذکر کرده اند:

- ۱- از معاویه خوشش نمی آمد.
- ۲- حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را بر عثمان مقدم می داشت.
- ۳- یک مسأله فقهی (استمتاع در دُبر)

نسائی نزد اهل سنت جایگاهی دارد ولی چون متمایل به اهل بیت و علی بن ابیطالب است، کمی از وی فاصله گرفته اند. موقعیت علمی اش خیلی بالاست ولی عقیده اش کار دستش داد تا جایی که برخی از اهل سنت می گویند نسائی شیعه است.^۱

✓ اما عقیده اش نسبت به معاویه:

ذهبی در این زمینه می نویسد:

« قال الوزير ابن حنزابه سمعت محمد بن موسى المأموني صاحب النسائي قال : سمعت قوما ينكرون علي أبي عبدالرحمن النسائي كتاب : " الخصائص " لعلی رضی الله عنه ، و تركه تصنيف فضائل الشيخين ، فذكرت له ذلك ، فقال : دخلت دمشق و المنحرف بها عن علی كثير، فصنفت كتاب : " الخصائص " ، رجوت أن يهديهم الله تعالى . ثم إنه صنف بعد ذلك فضائل الصحابة ،

^۱ . البته باید توجه داشت که اهل سنت دو اصطلاح دارند: شیعه و رافضی. شیعه یعنی کسی که « بد معاویه » است و علی بن ابیطالب را بر عثمان ترجیح می دهد اما در عین حال ابوبکر و عمر را خلیفه اول و دوم می داند. و اصطلاح دیگر، رافضی است که خط قرمز را برای رافضی ها کشیده اند و تمام کتابهای ما را بایکوت کرده اند. با این حساب، نسائی شیعه است نه رافضی. مبنای ذهبی این است که اگر ما احادیث شیعه را کنار بگذاریم، لذهب جمله من الآثار النبویة. چون شیعه به این معنا بسیاری از تابعین را در برمی گیرد.

قال الحافظ ابن حجر في " التهذيب " ۱ / ۹۴ : التشيع في عرف المتقدمين : هو اعتقاد تفضيل عليّ علي عثمان ، وأن عليا كان مصيبا في حروبه ، و أن مخالفه مخطئ مع تقديم الشيخين وتفضيلهما ، و ربما اعتقد بعضهم أن عليا أفضل الخلق بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم ، و إذا كان معتقد ذلك و رعا ديننا صادقا مجتهدا ، فلا ترد روايته لا سيما إن كان غير داعية. (نقل از : سير أعلام النبلاء ج ۵ ص ۴۳)

فقیل له و أنا أسمع : ألا تخرج فضائل معاوية رضي الله عنه ؟ فقال: أي شيء أخرج؟ حديث : " اللهم ! لا تشبع بطنه ". فسكت السائل . قلت : لعل أن يقال : هذه منقبة لمعاوية لقوله صلى الله عليه و سلم : " اللهم ! من لعنته أو سببته فاجعل ذلك له زكاء و رحمة " ^۱

گروهی نزد نسائی آمدند و گفتند: چرا کتاب خصائص علی را نوشتی ولی برای شیخین کتابی نوشتی؟ وی در جواب گفت: وقتی وارد دمشق شدم دیدم منحرفین از مقام علی بن ابیطالب (علیه السلام) بسیارند. لذا این کتاب را نگاشتم به این امید که آنها را هدایت کنم. (البته بعد از آن کتاب خصائص شیخین را هم نگاشت). دوباره گفتند: چرا درباره فضائل معاویه کتابی نوشتی؟ نسائی در جواب گفت: من چه بنویسم؟! این را بنویسم که پیامبر در حقش گفت: اللهم لا تشبع بطنه؟^۲

ذهبی قضیه وفات نسائی را این گونه بیان می کند:

« أن النسائي خرج من مصر في آخر عمره إلى دمشق ، فسئل بها عن معاوية و ما جاء في فضائله ، فقال : لا يرضى رأسا برأس حتى يفضل ؟ قال : فما زالوا يدفعون في حضنيه حتى أخرج من المسجد ، ثم حمل إلى مكة فتوفى بها . قال الدارقطني : خرج حاجا فامتحن بدمشق ، و أدرك الشهادة فقال : احملوني إلى مكة . فحمل و توفى بها ، و هو مدفون بين الصفا و المروة. »^۳

به نسائی گفتند: درباره برتری معاویه بر علی بن ابیطالب (علیه السلام) مطلبی بنویس. گفت: ما یکسان بودنشان را قبول نداریم چه برسد به برتری معاویه. پس آن قدر به شکم (یا بیضه هایش) زدند تا بیهوش شده و سپس از دنیا رفت.

ذکر اقوال برخی بزرگان درباره نسائی:

ذهبی (پس از نقل ماجرای فوت او) در این مورد می نویسد:

^۱ . سیر أعلام النبلاء ج ۴۱ ص ۱۲۹

^۲ البته ذهبی از این جواب خوشش نمی آید و می گوید: این حدیث، فضیلتی است برای معاویه. زیرا پیامبر فرمود: هر کس که من به وی فحش دادم، خدایا آن را برایش کفاره گناهانش قرار بده!

^۳ . سیر أعلام النبلاء ج ۴۱ ص ۱۳۲

- و كان أفته مشايخ مصر فى عصره ، و أعلمهم بالحديث والرجال .

- قال أبو سعيد ابن يونس فى " تاريخه " : كان أبو عبد الرحمن النسائى إماما حافظا ثبتا .

- و لم يكن أحد فى رأس الثلاث مائة أحفظ من النسائى ، هو أحذق بالحديث و علله و رجاله من مسلم و من أبى داود و من أبى عيسى ، و هو جار فى مضمار البخارى ، و أبى زرعة ، إلا أن فيه قليل تشيع و انحراف عن خصوم الامام على ، كعواوية و عمرو ، و الله يسامحه^۱ .
* وقتى در مقام اشكال بگويم كه: جناب ذهبى! شما كه در بيان مقام علمى وى اين گونه مى گوئيد، پس چرا كتابش را در رده پنج و شش قرار مى دهيد؟ اين جواب را مى دهند: إلا أن فيه قليل تشيع و انحراف عن خصوم الامام على ، كعواوية و عمرو. زيرا وى از دشمنان على بن ابيطالب رويگردان بوده است.

✓ مسأله فقهى مورد اشكال:

جمعى از علمای اهل سنت معتقدند كه إتيان النساء من دبرهن لواط.

در جواب مى گويم: رأى عبدالله بن عمر اين بوده است. از صحابه افرادى چون محمد بن اسلم و از ائمه اهل سنت نیز مثل نسائى اهل اين كار بوده اند.

وقتى از نسائى در اين مورد مى پرسند، مى گويد: « و قال آخر : ليت شعرى ما يرى فى إتيان النساء فى أدبارهن ؟ قال : فسئل عن ذلك ، فقال : النبذ حرام ، و لا يصح فى الدبر شئ. لكن حدث محمد بن كعب القرظى ، عن ابن عباس قال : إسق حرثك حيث شئت. فلا ينبغى أن يتجاوز قوله.»^۲

د (عناوين فهرست:

اين كتاب چند چاپ دارد و آن كه در دسترس است، ۸ جلد است در ۴ مجلد:

^۱ . سير أعلام النبلاء ج ۴۱ ص ۱۳۳

^۲ ذهبى در اينجا ناراحت مى شود و مى گويد: قد تيقنا بطرق لا محيص عنها نهى النبى صلى الله عليه و سلم عن أدبار النساء و جزما بتحريره و لى فى ذلك مصنف كبير (سير أعلام النبلاء ج ۱۴ ص ۱۲۷).

مجلد ۲		مجلد ۱	
تعداد ابواب	عنوان کتاب	تعداد ابواب	عنوان کتاب
۱۰۵	السهو	۲۰۴	طهارت
۴۵	الجمعة	۱۳	مياه
۵	تقصير الصلاة	۲۶	حيض
۲۵۱	كسوف	۳۰	غسل و تیمم
۱۸	استسقاء	۲۴	صلاة
۱	صلاة الخوف	۵۵	مواقیت
۳۶	عیدین	۴۲	اذان
۶۷	قیام اللیل	۴۶	مساجد
۱۲۱	جنائز	۲۵	قبله
۸۵	صیام	۶۵	امامت
مجلد ۴		۸۹	افتتاح الصلاة
تعداد ابواب	عنوان کتاب	۱۰۶	التطبیق (دست روی زانو گذاشتن)
۵۰	ایمان و نذور	مجلد ۳	
۴	عشرة النساء	تعداد ابواب	عنوان کتاب
۳۷	دم	۱۰۰	زکات
۳۸	فیء	۲۳۱	مناسک
۳۹	بیعة	۴۸	جهاد
۴۰	عقیقة	۸۴	نکاح
۱۱	الفرق	۷۶	طلاق
۳۸	صيد	۱۷	خیل (اسب)
۴۳	ضحایا	۴	احباس
۱۰۹	بیوع	۱۲	وصایا
۴۸	قسامة	۱	النحل
۱۸	قطع السارق	۴	هبة
۳۳	ایمان	۱	رقبی
۱۲۲	زینت	۵	عمری
۳۷	آداب القضاء		
۶۵	استعاذة		
۵۸	اشربة		

هـ) محتویات کتاب:

۱- بدعت معاویه (معاویة یخالف السنة النبویة) *

البته ایشان عنوان دیگری می آورد: التلبیة فی الحج. ولی مطلبی در آن وجود دارد که برای ما

بسیار ارزش دارد:

عن سعيد بن جبیر قال كنا مع ابن عباس بعرفات فقال ما لي لا أسمع الناس يلبون؟ فقلت: يخافون من معاوية. فخرج ابن عباس من فسطاطه فقال: لبيك اللهم لبيك فإنهم قد تركوا السنة من بغض علي^۱.

سعيد بن جبیر می گوید: با ابن عباس در عرفه بودیم. ابن عباس گفت: چرا صدای تلبیه مردم را نمی شنوم؟ (ابن عباس در اواخر عمر نابینا بود.) گفتیم: مردم از معاویه می ترسند. ابن عباس از خیمه خارج شد و با صدای بلند گفت: اللهم لبيك، آنها به خاطر بغض علی بن ابیطالب سنت پیامبر (ص) را کنار گذاشتند.

این متن نسائی است. سندی در حاشیه و تعلیقه ای بر سنن نسائی بیانی دارد. وی جهت توضیح عبارت نسائی می نویسد: «أی: علیُّ کان یتقید بالسنن، فهولاء ترکوها بغضاً له.» یعنی علی بن ابیطالب حافظ سنت بود ولی معاویه به خاطر کینه و بغض با حضرت علی (علیه السلام) سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را رها کرد. آن وقت ببینید این شخص (ذهبی) چه می گوید، به خاطر این که نسائی از معاویه منحرف بود از او گله مند است^۲.

۲- سجده بر حصیر:

عن میمونه أن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كان يصلي على الخمره^۳.
فرق است بین اینکه گفته شود: «ان رسول الله صَلَّى» و «ان رسول الله كان يصلي» جمله دوم استمرار را می رساند و سیره را بیان می کند. (ولی الان در مکه کسی را نمی بینی که روی قطعه حصیر نماز بخواند. فوراً می گویند: شرک است.)

۳- جمع بین دو نماز:

طبق نقل عامه در بین صحابه چند نفرند که قائل به جمع بین الصلاتین بودند: ابن عباس، ابویوب، ابوهریره، ابن مسعود و ابن عمر.

۱. سنن نسائی ج ۵ ص ۲۵۳

۲. ذهبی: "الا ان فيه - یعنی نسائی - قلیل تشیع و انحراف عن خصوم الامام علی کماویه و عمرو بن عاص و الله یسامحه". سیر

اعلام النبلا ج ۱۴ ص ۱۳۳

۳. سنن نسائی ج ۲ ص ۵۷

از ابن عباس نقل است: أن النبی صلی الله علیہ وسلم کان یصلی بالمدينة یتجمع بین الصلاتین الظهر و العصر و المغرب و العشاء من غیر خوف و لا مطر قیل له: لم؟ قال: لئلا یکون علی أمتہ حرج.^۱ و چند روایت دیگر به همین مضمون.^۲

ولی از اشکالاتی که وهابی‌ها به شیعه می‌کند این است که شیعه نماز نمی‌خواند. زیرا آن را در وقتش نمی‌خواند و جمع می‌کند.

۴- فقه عمر:

آن قدر خلیفه دوم فقیه و ملا بود که حکم تیمم را بلد نبود و جالب این است که این حدیث را همه نقل می‌کنند.

أن رجلاً جاء إلى عمر رضی الله عنه فقال إني أجنب فلم أجد الماء فقال عمر لا تصل فقال عمار یا امیر المؤمنین أما تذكر إذ أنا و أنت فی سرية فأجنبنا فلم نجد ماء فأما أنت فلم تصل و أما أنا فتممعت فی التراب ثم صليت فلما أتينا رسول الله صلی الله علیه و سلم ذكرت ذلك له فقال إنما یکفیک و ضرب النبی صلی الله علیه و سلم بیدیه إلى الارض ثم نفخ فیهما فمسح بهما وجهه و کفیه - شک سلمة و قال - لا أدري فيه إلى المرفقين أو إلى الکفین قال عمر نُؤلیک من ذلك ما تولیت.^۳

شخصی نزد عمر آمد و گفت: امروز جنب شدم ولی آب پیدا نکردم. خلیفه به وی گفت: نماز نخوان. عمار در این هنگام به عمر گفت: آیا به یاد داری که در یکی از جنگها هر دو جنب شدیم و آب پیدا نکردیم. تو نماز نخواندی ولی من در خاک غلتیدم. خدمت پیامبر آمدیم. ایشان به ما تیمم را یاد دادند. عمر به عمار گفت: تو از این به بعد مأمور فتوا شو. (ولی اصلش این است که عمر گفت: آبروی مرا نبر. که نگویند خلیفه مسلمین احکام را بلد نیست.)

۱. سنن نسائی ج ۱ ص ۲۹۰

۲. أن النبی صلی الله علیه و آله و سلم صلی بالمدينة سبعا و ثمانیا الظهر و العصر و المغرب و العشاء یتجمع بین الصلاتین (سنن نسائی ج ۱ ص ۲۹۰) - عن ابن عمر أن رسول الله صلی الله علیه و سلم کان إذا جد به السیر جمع بین المغرب و العشاء الجمع بین الصلاتین فی الحضر من غیر خوف. - عن ابن عباس قال صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم الظهر و العصر جميعا و المغرب و العشاء جميعا من غیر خوف و لا سفر باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر من غیر خوف و لا مطر. (سنن نسائی ج ۱ ص ۲۹۰)

۳. السنن الکبری ج ۱ ص ۱۳۴

۵ - در ارتباط با اذان:

تشریح اذان، واقعاً از بحث های مهم است و شایسته مطالعه است. نظر شیعه این است که اذان، وحی است و آسمانی. ولی عامه می گوید: اذان زمینی است و حاصل خواب و رؤیا است. آن هم نه خواب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یا بلال، بلکه عمر بن خطاب خواب دیده است. ببینید سرخسی چه می گوید: نظر اکثریت اهل سنت این است که در زمان پیامبر (ص) هنگام نماز بوق می زدند. پیامبر مانده بود چه کند تا اینکه جلسه گذاشتند. اول ابوبکر آمد، سپس عمر و ... در سنن نسائی از ابن عمر نقل می کند: کان المسلمون حین قدموا المدینة یجتمعون و یتحینون الصلوات و لیس ینادی لها أحد فتکلموا یوما فی ذلک فقال بعضهم اتخذوا ناقوسا مثل ناقوس النصارى و قال بعضهم بل قرنا مثل قرن اليهود فقال عمر أو لا تبعثون رجلا ینادی بالصلاة فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا بلال قم فناد بالصلاة.^۱

۶- تکبیرات نماز میت:

عامه قائل به این هستند که در نماز میت چهار تکبیر باید گفته شود زیرا این را عمر گفته در حالی که در صحیح نسائی چنین آمده:

عن ابن اَبی لیلی: أن زید بن أرقم صلی علی جنازة فکبر علیها خمساً و قال کبرها رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلم.^۲

و آن که پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - در چند مورد چهار بار تکبیر گفتند، شاید برای خصوصیت و جهت خاصی بوده است.

(و شروح و نقد:

۱- زهر الربی / سیوطی (در حاشیه نسخه سنگی سنن نسائی این شرح موجود است).

۲- بغیة الراغب / سخاوی - ۱ جلد

۳- تقریب الساعی فی مراسیل النسائی / کسروی حسن

^۱ . سنن نسائی ۲/۲ السنن الکبری ۴۹۶/۱ - المبسوط ۱۲۷/۱ (در این نقل اشاره به خواب نشده است اما در پاورقی سنن نسائی نقل شده که این خلاصه روایت مفصل تری است که در آن خواب هم مطرح شده است). معلق گوید: این خلاصه جریان تشریح اذان توسط رؤیای عبد الله بن زید است.

^۲ . السنن الکبری ج ۱ ص ۶۴۲

۴- اسعاد الرائی بإفراد و زوائد النسائی / کسروی حسن - ۲ جلد

۵- صحیح سنن النسائی - ۳ جلد / البانی

۶- ضعیف سنن النسائی - ۱ جلد / البانی

(در این دو کتاب، احادیث صحیح را در یک طرف و ضعیف را در طرف دیگر قرار داده است.)

بخش چهارم:

« سنن أبی داود »

(الف) مؤلف: سلیمان بن اشعث ازدی سجستانی^۱ (تولد ۲۰۲، وفات ۲۷۵ هـ)

(ب) اساتید وی:

مهم‌ترین اساتید وی در بغداد عبارتند از:

۱- احمد بن حنبل^۲

۲- یحیی بن معین

۳- محمد بن عیسی بن نجیح

۴- ابراهیم بن خالد

نکته‌ای که در این قسمت حائز اهمیت است و باید به آن توجه شود این است که وی عمده

روایاتش را در چه مناطقی و از چه اساتیدی اخذ کرده است؟

^۱ . مرحوم قمی در الکنی و الالقاب می‌گوید سجستانی یعنی سیستانی.

در معجم البلدان بحثی راجع به سجستان دارد و روحیات مردم را نقل می‌کند. معجم البلدان / الحموی ج ۱ ص ۴۱۵
سیستان شیعیان خوبی داشته ولی برخی از مناطق آن، پناهگاه خوارج بوده. لذا نسبت به عقیده ابو داود بحث است. هر چند در کتابهای اهل سنت به چشم نمی‌خورد ولی در کتابهای خودمان از وی تعبیر به «ناصبی» شده است. در تاریخ بغداد به پسرش نسبت نصب داده شده است. البته مرحوم تستری در قاموس الرجال تصریح به ناصبی بودن وی می‌کند. قاموس الرجال ۲۴۳/۵ و مستدرکات علم رجال الحدیث ۳۷۷/۸ .

^۲ . احمد بن حنبل، نوه ذوالنبدیه است. ذوالنبدیه رئیس و ایدئولوگ خوارج است که به دست توانای امیرالمؤمنین علیه السلام به درک واصل شد. احمد نسبت به معاویه نظر مثبت دارد.

خودش از مراکزی که تحصیل کرده، چنین تعبیر کرده است: حران، دمشق، حمص، حلب: سمع ... کان ابن ابی التوبة بحلب، در شهر حران از احمد بن شعیب و عده ای، در حمص از یزید بن عبدربه و جمعی، دمشق از هشام بن عمار.

به این چند شهر دقت کنید. شام، مرکز نواصب است و مرکزش، دمشق است. امام جماعت حمص - حریر - هر صبح و شب، امیرالمؤمنین را سب می کرد. حران، مرکز مشرکین و صابئین بود. منطقه ای بود که افتخار می کردند که نسبت به امیرالمؤمنین دشمنی دارند. و این آقا مدارج علمی اش را از این چند شهر گرفته است. غرض از طرح این مباحث این است که بگوییم ریشه های تألیف این کتاب کجا بوده است.

ج) شخصیت مؤلف:

ذهبی در سیر اعلام النبلاء^۱ به ذکر کلام بزرگان در توصیف وی پرداخته است:

- ذهبی: الامام شیخ السنة، مقدم الحفظ.

۱- قال الحافظ زکریا الساجی: کتاب الله أصل الاسلام، و کتاب ابی داود عهد الاسلام. قلت: کان أبو داود مع إمامته فی الحدیث و فنونه من كبار الفقهاء، فکتابه يدل على ذلك، و هو من نجباء أصحاب الامام أحمد، لازم مجلسه مدة، و سألته عن دقائق المسائل فی الفروع و الاصول و کان على مذهب السلف فی اتباع السنة و التسليم لها فی مضائق الکلام.

۲- قال أبو بکر محمد بن إسحاق الصاغانی و إبراهيم الحربی: لما صنف أبو داود کتاب السنن " ألین لابی داود الحدیث، كما ألین لداود، علیه السلام، الحدید.

۳- الحاکم: سمعت الزبیر يقول: لما صنف ابوداود کتاب " السنن"، و قرأه على الناس، صار کتابه لاصحاب الحدیث كالمصحف، يتبعونه ولا يخالفونه، و أقر له أهل زمانه بالحفظ و التقدم فيه.

۴- قال الحافظ موسى بن هارون: خلق أبو داود فی الدنيا للحدیث، و فی الآخرة للجنة. و ایضاً: ما رأیت أفضل من ابی داود.

۱. سیر اعلام النبلاء ج ۳۱ ص ۲۱۲

۵- قال أبو حاتم بن حبان : أبو داود أحد أئمة الدنيا فقها و علما و حفظا و نسكا و ورعا و إتقاناً جمع و صنف و ذب عن السنن.

۶- قال الحافظ أبو عبد الله بن منده : الذين خرجوا و ميزوا الثابت من المعلول و الخطأ من الصواب أربعة : البخارى ، و مسلم ، ثم أبو داود ، والنسائى .

۷- قال أبو عبد الله الحاكم : أبو داود إمام أهل الحديث فى عصره بلا مدافعة.

۸- ابوبكر خلال مى گوید: الامام المقدم فى زمانه (يكه تاز بود) رجل لم يسبقه الى معرفته بتخريج العلوم و بصره بمواضعه احد فى زمانه.

۹- ابراهيم اصفهانی: يرفعون من قدره و يذكرونه بما لا يذكرون احداً فى زمانه.

حال از خود ابو داود سؤال كنيم كه آيا واقعا اين گونه است؟

وى غير از اين را گوید و مى نويسد: «ذكرت فى السنن الصحيح و ما يقاربه فإن كان فيه وهن شديد بينته». در سنن روايات صحيح و نزديك به صحيح را آوردهام يعنى اگر در آن وهن وجود داشته باشد ولى زياد نباشد، تذكر نمى دهم و فقط آن چه به شدت موهون و ضعيف است را تذكر دادهام^۱.

د) عناوين فهرست:

۴ جلد شامل ۴۰ كتاب فقهى است. شروع با كتاب الطهارة و پايان با الديات.

- جلد يك:

طهارت - صلاة - صلاة استسقاء.

- جلد دو:

صلاة المسافر - تطوع شهر رمضان - سجود - ذبح - زكاة - لقطه - مناسك - نكاح -

طلاق - صوم.

- جلد سه:

^۱ . قال ابن داسة : سمعت أبا داود يقول : ذكرت فى " السنن " الصحيح و ما يقاربه ، فإن كان فيه وهن شديد [بينته] (سير أعلام النبلاء ج ۱۳ ص ۲۱۳) در پاورقى كتاب سير آمده: "كان فيه وهن شديد بينته " : يفهم أن الذى يكون فيه وهن غير شديد أنه لا يبينه ، ومن هنا يتبين أن جميع ما سكت عنه أبو داود لا يكون من قبيل الحسن إذا اعتضد .

جهاد - ایجاب الاضاحی - وصایا - فرائض (ارث) - خراج - جنائز - ایمان و نذور - بیوع - اقصیة - اطعمه و اشربة.

- جلد چهار:

طب - العتاق - القرائات - الحمّام - اللباس - الترّجل - الخاتم - الفتن - المهدي^۱ - ملاحم - حدود - دیات - السنة - الأدب.

د) اشکالات کتاب:

۱- اختلاف در تعداد روایات:

کتاب فعلی شامل ۵۲۷۴ روایت است. در حالی که مؤلف چنین می نویسد: «کتبتُ عن النبی (ص) خمس مائة الف حدیث انتخبْتُ منها ما ضمّمته کتاب السنن، فجمعتُ فیہ اربعة آلاف و ثمانی مئة حدیثاً.» یعنی طبق تصریح خود مؤلف، حدود پانصد حدیث کمتر از مقدار فعلی کتاب است. پس این پانصد حدیث از کجا آمده؟ ما روی هر حدیثی که دست بگذاریم، ممکن است جزو احادیثی باشد که بعداً اضافه گردیده است.

۲- ذکر احادیث ضعیف:

سخن ابوداود گذشت که: ذکرْتُ فی السنن الصحیح و ما یقاربه و ان کان فیہ وَهناً شدیداً. که در تفسیر این فقره نوشته اند: یفهم أن الذی یكون فیہ وهن غیر شدید أنه لا یبینه، و من هنا یتبین أن جمیع ما سکت عنه أبو داود لا یكون من قبیل الحسن إذا اعتضد.

□ ذهبی در این زمنیه می نویسد:

« فقد وفی - رحمه الله - بذلك بحسب اجتهاده، و بین ما ضعفه شدید، و وهنه غیر محتمل و کاسر (چشم پوشی کرد) عن ما ضعفه خفیف محتمل، فلا یلزم من سکوته عن الحدیث أن یكون حسناً عنده.» سپس احادیث کتاب را تقسیم بندی می کند:

۱- فکتاب أبی داود أعلى ما فیہ من الثابت ما أخرجه الشیخان

^۱ . سجستانی با تمام نصب و عداوتی که دارد، «کتاب المهدي» را نقل می کند. ولی اگر تمام بخاری را زیر و رو کنید، یک کلمه به نام مهدی نمی بینید. ببینید بخاری، دیگر کیست؟! البته شنیدم اخیراً عنوان باب را به کتاب الهدی تغییر داده اند.

۲- ثم يليه ما أخرجه أحد الشيخين ، و رغب عنه الآخر.

۳- ثم يليه ما رغباً عنه ، و كان إسناده جيداً ، سالماً من علة و شذوذ.

۴- ثم يليه ما كان إسناده صالحاً ، و قبله العلماء لمجيئه من وجهين لينين فصاعداً ، يعضد كل إسناده منهما الآخر.

۵- ثم يليه ما ضعف إسناده لثقص حفظ راويه . فمثل هذا يُمَشِّيه أبو داود ، ويسكت عنه غالباً.

۶- ثم يليه ما كان بين الضعف من جهة راويه ، فهذا لا يسكت عنه ، بل يوهنه غالباً ، و قد يسكت عنه بحسب شهرته و نكارتة.

وقتی کتاب مشتمل بر این شش قسم باشد، آیا باز هم جزء صحاح سته می شود که برخی از اهل سنت گفته اند؟!

□ نووی این اشکال را به این نحو بیان می کند:

فی " سنن " أبی داود أحادیث ظاهرة الضعف ، لم یبینها ، مع أنه متفق علی ضعفها . والحق أن ما وجدناه فی " سننه " مما لم یبینه ، ولم ینص علی صحته أو حسنه أحدٌ ممن یعتمد ، فهو حسن ، وإن نص علی ضعفه من یعتمد ، أو رأى العارف فی سنده ما یقتضی الضعف ولا جابر له ، حکم بضعفه ولا یلتفت إلى سکوت أبی داود.^۱

□ در پاورقی سیر اعلام النبلاء کسانی را که ابوداود از آنها نقل می کند این گونه بیان

می کند:

۱- أبو داود یخرج أحادیث جماعة من الضعفاء ويسکت عنها ، مثل : ابن لهيعة ، و صالح مولى التوأمة ، و عبد الله بن محمد بن عقيل ، و موسى بن وردان ، و سلمة بن الفضل ، و غیرهم . فلا ینبغی للناقد ان یقلده فی السکوت علی أحادیثهم ، و یتابعه فی الاحتجاج بهم ، بل طریقہ ان ینظر : هل لذلك الحدیث متابع یعضد به ، أو هو غریب فیتوقف فیہ ، لا سیما إن كان مخالفاً لروایة من هو أوثق منه ، فإنه ینحط إلى قبیل المنکر . و قد یخرج لمن هو أضعف من هؤلاء بکثیر ،

^۱ . سیر اعلام النبلاء ج ۱۳ ص ۲۱۴ (پاورقی)

کالحارث بن دحیة ، و صدقة الدقیقی ، و عمرو بن واقد العمری، و محمد بن عبدالرحمن البیلمانی ، و أبی حیان الکلبی ، و سلیمان بن أرقم ، و إسحاق بن عبدالله بن أبی فروة ، و أمثالهم من المتروکین و كذلك ما فيه من الاسانید المنقطعة و أحادیث المدلسین بالعنعنة و الاسانید التي فيها من أبهت أسماءهم ، فلا يتجه الحكم لاحادیث هؤلاء بالحسن من أجل سكوت أبی داود. لان سكوته تارة يكون اكتفاء بما تقدم من الكلام في ذلك الراوی في نفس كتابه و تارة يكون لذهول منه و تارة يكون لظهور شدة ضعف ذلك الراوی و اتفاق الائمة على طرح روايته كأبی الحويرث ، و يحيى بن العلاء ، و غيرهما ، و تارة يكون من اختلاف الرواة عنه و هو الاكثر.^۱

با توجه به اقوالی از بزرگان اهل سنت نقل کردیم، درباره این کتاب که یکی از صحاح سته است، چه باید گفت؟

هـ) محتویات کتاب:

۱- خمس در گنج:

اهل سنت قائلند: با توجه به آیه قرآن، خمس فقط در غنیمت است. ولی در سنن ابی داود روایتی وجود دارد که خمس را در گنج نیز واجب می‌داند:
عن النبی (ص): فی الركاز^۲ الخمس.

۲- کتاب المهدی:

ابوداود در این باب دوازده روایت راجع به حضرت مهدی (علیه السلام) و قیام حضرت در آخرالزمان آورده است.

ألف. عن جابر بن سمره ، قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول : لا يزال هذا الدين قائما حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم تجتمع عليه الامة. فسمعت كلاما من النبي صلى الله عليه و سلم لم أفهمه ، قلت لأبى : ما يقول ؟ قال : كلهم من قریش .

ب . عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال : لو لم يبق من الدنيا إلا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث فيه رجلا منى (أو) من أهل بيتي ، يواطئ اسمه اسمي ، واسم أبيه

^۱ . همان ص ۲۱۵

^۲ . حسن بصری می‌گوید: الركاز، الكنز العاری.

اسم ابي^۱، یملا الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما و جوراً. و در روایت دیگر آمده: لا تذهب، أو لا تنقضي، الدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي، يواطئ اسمه اسمي.

ج. عن علي رضي الله تعالى عنه، عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: لو لم يبق من الدهر إلا يوم لبعث الله رجلا من أهل بيتي يملأها عدلا كما ملئت جورا.

د. عن أم سلمة، قالت: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: المهدي من عترتي من ولد فاطمة.

ه. عن أبي سعيد الخدري، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: المهدي مني أجلى الجبهة، أقنى الأنف، یملا الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما، یملك سبع سنين.^۲

۳- رضاع الكبير:

قالت عائشة دخل علي رسول الله صلى الله عليه وسلم و عندي رجل قاعد، فاشتد ذلك عليه و رأيت الغضب في وجهه. فقلت: يا رسول الله إنه أخى من الرضاعة. فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: انظرن إخوتكن و قال مرة أخرى انظرن من أخوتكن من الرضاعة فإنما الرضاعة من المجاعة.^۳

عایشه نقل می کند که روزی پیامبر (ص) در حالی بر من وارد شد که مردی در اتاق من بود. این امر بر پیامبر بسیار سخت آمد به حدی که آثار خشم در چهره شان نمودار شد. گفتم: ایشان برادر رضاعی من است.

این روایت را در کنار این جمله بگذارید: کانت عائشة رضي الله تعالى عنها تأمر بنات إخواتها و بنات إخوتها أن يرضعن من أحبت عائشة رضي الله تعالى عنها أن يراها و يدخل عليها و إن كان كبيرا خمس رضعات ثم يدخل عليها، هر کس را که دوست داشت او را ببیند، به

^۱ البته این فقره (اسم ابیه اسم ابي) در روایات ما نیست. این را زائده نقل کرده و گفته اند: زائده يزيد في الحديث. در نقل دیگر حدیث نیز این قسمت وجود ندارد و فقط آمده: يواطئ اسمه اسمي.

^۲ سنن ابي داود ج ۲ ص ۳۰۹:

^۳ السنن الكبرى ج ۳ ص ۳۰۱

خواهرزادگان و برادرزادگانش دستور می داد تا وی را پنج بار شیر دهند که آن شخص بر عایشه محرم شود.^۱

(و) شروح و نقدها:

✓ شروح:

- ۱- غایة المقصود / محمد شمس الدین - ۳ جلد
- ۲- بذل المجهود فی حلّ ابی داود / احمد السمار التونی - ۱۰ جلد
- ۳- عون المعبود / عظیم آبادی - ۱۳ جلد
- ۴- معالم السنن / احمد بن محمد خطابی - ۲ جلد
- ۵- المنهل المورود / محمود محمد الخطابی - ۸ جلد
- ۶- مرقاة الصعود / سیوطی

✓ مختصرات کتاب:

- ۱- مختصر سنن ابی داود / حافظ منذری - ۸ جلد
- ۲- تهذیب السنن / ابن القیم

✓ نقد:

از میان نقدهایی که نوشته شده، یکی معروف است:
ضعیف سنن ابی داود / ناصر الدین الألبانی - ۲ جلد

□ **تیمه:** نام ابوداود در کافی؟

۱. ... كانت عائشة رضي الله تعالى عنها تأمر إخوتها وبنات إخوتها أن يرضعن من أحببت عائشة رضي الله تعالى عنها أن يراها ويدخل عليها وإن كان كبيراً خمس رضعات ثم يدخل عليها و أبت أم سلمة وسائر أزواج النبي صلى الله عليه وسلم أن يدخل عليهن بتلك الرضاعة أحد من الناس حتى يرضع في المهد. وقلن لعائشة رضي الله تعالى عنها فوالله ما ندرى لعلها كانت رخصة من رسول الله صلى الله عليه وسلم لسالم دون الناس. (المنتقى من السنن المسندة / ابن الجارود النيسابوري ص ۱۷۳ - صحيح ابن حبان ج ۰۱ ص ۲۸ - مسند الشاميين / الطبراني ج ۴ ص ۱۹۱ - إرواء الغليل / محمد ناصر الألباني ج ۶ ص ۲۶۳)

و به عبارت دیگر نیز آمده: ... كانت تأمر أم كلثوم ابنة أبي بكر وبنات أخيها ، يرضعن لها من أحببت أن يدخل عليها من الرجال ، وأبي سائر أزواج النبي صلى الله عليه وسلم أن يدخل عليهن بتلك الرضاعة ، قلن : والله ما نرى الذي أمر النبي صلى الله عليه وسلم به سهلة إلا رخصة في رضاعة سالم وحده. (المصنف / عبد الرزاق الصنعاني ج ۷ ص ۴۵۹)

در کتاب کافی آمده است: عدة من اصحابنا، عن احمد بن محمد و ابی داود جميعاً، عن الحسين بن سعيد...^۱

مراد از «ابی داود» در این سند و امثال آن - که در کافی در حدود بیست مورد است - کیست؟

میرزا محمد علی در کتابش - منهج المقال - می نویسد: یحتمل ان یكون المراد هو السجستانی. و در دیگر کتابش به ضرس قاطع می گوید: انه هو السجستانی.

تعلیقات مرحوم خویی و داماد و تستری در واقع ردی است بر صاحب منهج. مرحوم داماد جزم دارد که مراد، ابوداود مسترق است. و وحید بهبهانی آید هذا الجزم یعنی این معنا را تأیید کرده است. علامه خویی نیز اینکه مراد، سجستانی باشد را بعید می داند.^۲ مرحوم تستری نیز می افزاید: « لا ریب ان اباداود السجستانی هو سلیمان بن اشعث صاحب السنن احد الصحاح الست ان کون ابی داود الذی روی الكلینی^۳ هذا غیر معلوم بل معلوم عدمه فشیخ الكلینی إمامی متأخر و ذاک عامی ناصبی.»

ما نیز در پایان می گوئیم:

^۱ . کافی ۳ / ۱۹ و ۳۵ و ۷۶

^۲ . در معجم رجال الحدیث ج ۲۲ ص ۱۶۰ آمده:

« وبالجملة ، إن محمد بن یعقوب قد یبدأ بالسند ، بأبی داود ، وقد یقول عدة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، وأبی داود ، جميعاً ، عن الحسين بن سعيد . فمحمد بن یعقوب یروی عن أبی داود تارةً بلا واسطة ، وأخرى مع واسطة واحدة ، أما ما یروی عنه مع الواسطة فلا یبعد ، بل الظاهر أنه أبو داود المسترق ، فإنه المعروف الشهير ، وقد تكرر ذكره فی الاسانید ، ویأتی . لكن لا یمکن أن یروی عنه محمد بن یعقوب بلا واسطة ، فإن محمد بن یعقوب توفی سنة (۳۲۹) وأبو داود المسترق توفی سنة (۲۳۱) ، فكیف یمکن أن یروی عنه محمد بن یعقوب ، ولا شك فی أن من وقع فی إسناد الروایات المتقدمة رجل واحد ، إذ هو مجهول ولم یظهر لنا أنه من هو ؟ فما ذكره الكاشانی فی هامش الوافی : باب أسار الحيوانات والتوضؤ بها ، من أن أبا داود هذا ، هو سلیمان بن سفیان المسترق الثقة ، وحكى ذلك الوحيد عن المحقق الداماد ، غیر قابل للتصديق . قال المجلسی : " قال الوالد العلامة (رحمه الله) : الظاهر أن أبا داود هذا هو سلیمان المسترق ، وكان له كتاب یروی الكلینی عن كتابه ، ویروی عنه بواسطة الصفار وغيره ، ویروی بواسطتین أيضاً عنه ، ولما كان الكتاب معلوماً عنه ، یقول أبو داود : أی روی : فالخبر لیس بمرسل " . (انتهى) . ثم قال المجلسی : " وكونه المسترق عندی غیر معلوم ولم یظهر لی من هو إلى الآن ، فیه جهالة " . مرآة العقول : باب الوضوء من سور الدواب والسباع . أقول : ما ذكره المجلسی الاول ، مع أنه بعید فی نفسه ، لو تم ، فإنما یتم فیما بدأ السند بأبی داود . وأما فیما بدأ السند بعدة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، وعطف علی العدة أبو داود ، فلا یتم فیه ما ذكره جزماً ، فإن العدة تروی عن أبی داود كما مر ، فلولا أن محمد بن یعقوب یروی عن أبی داود بلا واسطة لم یکن وجه لعطف أبی داود علی العدة أصلاً ، فما ذكره المجلسی الثاني من أن أبا داود مجهول هو الصحيح .

«

^۳ . در باب: مقدار آب برای وضو، و باب نقض وضو و باب صفت وضو.

« بعد ان عرفنا مدارسہ ، اساتذتہ و نعرف مدي تعاطی و تعامل علماء الشیعۃ مع ابی داود السجستانی، باید گفت: همه اسناد و کتب ما از اسم ابی داود خالی است و حتی یک مورد هم نام وی وجود ندارد.^۱ »

بخش پنجم

« سنن ابن ماجه »

□ نام کتاب: سنن ابن ماجه

□ مؤلف: محمد بن یزید القزوینی

متولد ۲۰۹ - متوفای ۲۷۳ هجری

□ اساتید وی:

عمده اساتید وی را می توان اینگونه برشمرد:

۱- علی بن محمد الطنافسی^۲ الحافظ

۲- ابوبکر بن ابی شیبه (صاحب «المصنف» که از قدیمی ترین کتب اهل سنت است).

۳- عثمان بن ابی شیبه (برادر ابوبکر بن ابی شیبه)

□ شاگردان

از مهمترین شاگردان وی می توان به سه نفر اشاره کرد:

- محمد بن عیسی الابهری

- احمد بن روح البغدادی

- علی بن ابراهیم القطان

^۱ . محور کتابهای اهل سنت، چهارتاست: بخاری، مسلم، نسائی و ابی داود. و جالب است که حتی یک مورد در اسناد ما اسمی از اینها نیست. این، نشاندهنده این مطلب است که بزرگان ما چشمشان باز بود و اینها را خوب شناسایی کرده بودند.
^۲ . آمده: « اکثر عنه» که این عبارت کثرت روایت کردن ابن ماجه از طنافسی را می رساند.

□ جایگاه و منزلت علمی مؤلف:^۱

ابن خلکان درباره ابن ماجه می نویسد:

«الحافظ الكبير، كان اماماً في الحديث، عارفاً بعلومه و جميع ما يتعلق به.»

ذهبی نیز اینچنین به مدح وی می پردازد:

«الحجة، المفسر، حافظ قزوين^۲ في عصره ... حافظاً، ناقداً، صادقاً، واسع العلم.»

ابن کثیر می گوید:

«كتابه يدل على علمه و عمله و خبرويته و اتباعه السنن في الاصول و الفروع.»^۳

و ابويعلى الخليلي:

« هو ثقة كبير، متفق عليه، محتج به، له معرفة.»^۴

□ ارزش کتاب:

✓ در تذکره الحافظ ج ۲ ص ۶۳۶ به نقل از ابن ماجه می نویسد:

« عرضت هذه السنن على ابي زرعة الرازي، فنظرفيه . و قال: اظن ان وقع هذا في ايدي

الناس تعطلت هذه الجوامع، او أكثرها. ثم قال: لعل لا يكون فيه تمام ثلاثين حديثاً، ممّا في إسناده

ضعف أو نحو هذا.»

✓ ذهبی پس از نقل مطلب فوق، علت پایین آمدن اعتبار این کتاب را این گونه بیان

می کند:

«إنما غضّ من رتبة سننه ما في الكتاب من المناكير^۵ و قليل من الموضوعات . و قول ابي

زرعة إن صح فانما عنى ثلاثين حديثاً، الاحاديث المطروحة الساقطة، و اما الاحاديث التي لا تقوم

بها حجة فكثيره، لعلها نحو الالف.» و در جای دیگر می نویسد:

۱ . به مطلب منفی و ایرادی از طرف بزرگان اهل سنت نسبت به ایشان برنخورديم.

۲ . ذهبی برخلاف ابن خلکان حافظ بودن ابن ماجه را در محدوده قزوین منحصر می داند یعنی وی فقط در قزوین يکه تاز بود

نه در کل ممالک اسلامی. سير اعلام النبلاء ۲۷۷/۱۳

۳ . البداية و النهاية ۵۲/۱۱

۴ . تذکره ۶۳۶/۲

۵ . برای «منکر» چند تعريف ارائه شده است:

منکر: ما لوکان راوی الحديث غير ثقة و خالف الجمهور او الاكثر. و قد يقال له: المتروک.

« وقع لنا رواية بإسناد متصل عال و في غضون كتابه احاديث يُعلِّها صاحبه، الحافظ ابوالحسن ابن قطان.»

✓ دیدگاه ابن حجر عسقلانی:

بررسی دیدگاه ابن حجر عسقلانی در مورد اعتبار و ارزش این کتاب نیز حائز اهمیت است: « كتابه في السنن جامع جيد، كثير الابواب و الغرائب، و فيه احاديث ضعيفة جداً، حتى بلغني ان السري^۱، كان يقول: مهما انفرد بخبر فيه، هو ضعيف غالباً، و ليس الامر في ذلك على اطلاقه باستقراي، و في الجملة ففيه احاديث منكرة. ثم وجدت بخط شمس الدين الحسيني ما لفظه: سمعتُ المزّي يقول: كل ما انفرد به ابن ماجه فهو ضعيف.»^۲

✓ و ابويعلى الخليلي مي نويسد:

« سنن ابى عبدالله كتاب حسن لولا ما كدره احاديث واهية ليست بالكثيرة.»^۳

✓ جلال الدين سيوطي، روايت از برخي ضعفا را به ابن ماجه در كتابش نسبت مي دهد:

« تفرد ابن ماجه في إخراج الحديث من المتهم بالكذب و السرقة، بحيث لا يُعرف هذه الاحاديث الا من قبل ابن ماجه و ذلك مثل: حبيب بن ابى حبيب، علاء بن زيد، داود بن محبّر، عبدالوهاب بن الضحاک، عبدالسلام بن يحيى بن جنوب و اسماعيل بن ابى زياد السكوني.»^۴

□ تعداد احاديث

در تعداد احاديث سنن ابن ماجه بين علمای اهل سنت اختلاف واقع شده است: ابوالحسن القطان مي گوید: مجموع ابواب كتاب هزار و پانصد باب و تعداد احاديثش چهار هزار روايت مي باشد.^۱

۱ - هو ما رواه الثقة مخالفاً لما رواه جماعة و لم يكون له الا إسناد واحد .

۲ - هو ما كان مخالفاً للراوى الضعيف لمن هو اصح منه. البته تا ۱۰ تعريف از منكر ارائه شده است. (نتائج المقياس ۴۷۸/۷)

۳ . وى هم عصر ابن ماجه بوده است. ذهبى درباره وى مي گوید: هو ابن خزيمه ابومحمد البيوردي محدث نيسابور، الامام

الحافظ، الحجة . و عن الحاكم: هو شيخ فوق الثقة ورد نيسابور سنة ۲۷۰هـ . سير اعلام النبلاء ۲۴۷/۱۳

۴ . تهذيب التهذيب ۴۶۸/۹

۳ . تذكرة الحفاظ ۶۳۶/۲

۴ . شرح سنن النسائي - المجتني - ۵/۱

ولی فؤاد عبدالباقی^۲ تعداد احادیث را ۴۳۴۱ عدد می داند. از این چهار هزار حدیث، ۳۰۰۲ حدیث مشترک با دیگر کتب صحاح می باشد و ۱۳۳۹ روایت، زوائد است. حدیث صحیح: ۴۲۸، حسن: ۱۹۹، ضعیف: ۶۱۳ و واهی یا منکر: ۹۹ روایت.

□ روش کتاب:

روش ابن ماجه قزوینی و تبویب وی در سنن، تبویب فقهی است که از کتاب طهارت شروع و به کتاب زهد خاتمه می یابد.

ولی قبل از کتاب الطهاره مقدمه ای در چهار محور مطرح می کند:

محور اول: لزوم تبعیت از سنت نبوی (صلی الله علیه و آله)

محور دوم: لزوم تبعیت از سنت خلفا !!!

محور سوم: فضائل الصحابه

محور چهارم: مذمت رأی و قیاس

اشکالی که به محور دوم مقدمه وارد می شود، این است که دلیل «لزوم تبعیت از سنت خلفا» از کجا آمده است؟ (کسانی که اکثر عمرشان را در شرک گذرانده اند!) این تز، از جانب سلاطین و امثال زُهری وارد شده. در طبقات ابن سعد چنین آمده است:

«أخبرني صالح بن كيسان قال: إجتمعتُ انا و الزهري و نحن نطلب العلم. فقلنا نكتب السنن. قال: و كتبنا ما جاء عن النبي (صلی الله علیه و آله) قال: ثم قال الزهري: نكتب ما جاء عن الصحابة، فإنه سنة. قال: قلت: انه ليس بسنة؛ فلانكتبه. قال: فكتب و لم اكتب، فأنجح و ضيقتُ.»^۳

(: صالح بن كيسان می گوید: من و زهري كمیته ای جهت جمع آوری احادیث تشكيل دادیم. قرار گذاشتیم که به کتابت سنت بپردازیم. صالح می گوید: من گفتم آنچه را که از جانب

^۱ تذکره الحفاظ ۲/۶۳۶.

^۲ وی از معاصرین است

^۳ الطبقات الكبرى - محمد بن سعد ۲/۳۸۸

این قضیه در دیگر کتب نیز وارد شده است: المصنف لعبد الرزاق ۱۱/۲۵۸ - تاریخ دمشق لابن عساکر ۳۲/۳۶۸ در مکاتیب الرسول ۱/۶۷۸ این قضیه را به نقلی دیگر ذکر می کند: «عن صالح: كنت انا و ابن شهاب و نحن نطلب العلم...» و پس از نقل این روایت می نویسد: «بل اشتغلوا بكتابة فتيا التابعين أيضا حتى قال مجاهد لأصحابه: " لا تكتبوا عني كلما أفئيت وإنما يكتب الحديث "»

پیامبر رسیده، می نگاریم. زهری در جواب گفت: و آنچه که از صحابه پیامبر رسیده را نیز می نویسیم. در مخالفت با زهری گفتم: ولی آن ها که جزء سنت نیستند لذا نمی نویسیم. صالح می گوید: زهری به نوشتن سنت صحابه پرداخت ولی من نوشتم، زهری صاحب خانه و املاک و ثروت شد و من ضایع شدم).

در اینجاست که خلفای بعضی از خلفا سنت شد. حدیثی از جانب پیامبر (صلی الله علیه و آله) جعل کرده اند:

« اقتدوا بالذین من بعدی: ابی بکر و عمر » و یا: « علیکم بسنتی و سنۃ الخلفاء من بعدی »^۱ و یا حدیث « ساریة الجبل »^۲ که درباره فضائل عمر بن خطاب جعل کرده اند و بسیاری آن را نقل می کنند و تأیید می کنند. (البته البانی آن را جعلی می داند.)

^۱ . در سند این روایت، همه شامی هستند.

^۲ . قضیه از این قرار است که: در زمان خلافت عمر بن خطاب، وی لشکری را جهت فتح نهاوند گسیل داشت و فرماندهی آن را بر عهده شخصی با نام «ساریه» نهاد. یک روز صبح که عمر در مسجد مشغول سخنرانی بود، نگاهش به سمت نهاوند افتاد. دید که لشکر اسلام در محاصره است و فقط یک راه دارد و آن اینکه عقب نشینی کند و کوه را چون سپری پشت سر خود قرار دهد. عمر از همان مدینه فریاد زد: « یا ساریة! الجبل » (فرمانده! به سمت کوه عقب نشینی کن) ساریه صدای عمر را شنید و طبق آن عمل کرد و پیروز شد. اینکه عمر از مدینه، ساریه و لشکرش را در نهاوند دید، آنها را صدا زد و آنها نیز صدای وی را شنیدند، عجیب نیست و همه باور می کنند و به عنوان کرامات عمر نقل می کنند ولی همین که به این قضیه می رسند که در غزوه تبوک به دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) امیرالمؤمنین (علیه السلام) ایشان را در همه مواضع رؤیت می کردند، موضع می گیرند و انکار می کنند. امام باقر (علیه السلام) به نقل از الاحتجاج طبرسی ۳۳۰/۲ با ذکر داستان تبوک و قضیه ساختگی ساریة الجبل به احتجاج با عامه می پردازند:

« عن أبی محمد الحسن العسکری ع أنه قال کان علی بن الحسین زین العابدین جالسا فی مجلسه فقال یوما فی مجلسه: إن رسول الله صلی الله علیه و آله لما أمر بالمسیر إلى تبوک أمر بأن یخلف علیا بالمدينة فقال علی علیه السلام: یا رسول الله ما کنت أحب أن أتخلف عنک فی شیء من أمورک و أن أغیب عن مشاهدتک و النظر إلى هدیك و سمتک فقال رسول الله یا علی أ ما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی تقیم یا علی و إن لک فی مقامک من الأجر مثل الذی یکون لک لو خرجت مع رسول الله و لک أجور کل من خرج مع رسول الله ص موقنا طائعا و إن لک علی الله یا علی لمحبتک أن تشاهد من محمد سمته فی سائر أحواله بأن یأمر جبرئیل فی جمیع مسیرنا هذا أن یرفع الأرض التي یسیر علیها و الأرض التي تكون أنت علیها و یقوی بصرک حتی تشاهد محمدا و أصحابه فی سائر أحوالک و أحوالهم فلا یفوتک الأئس من رؤیته و رؤیة أصحابه و یغنیک ذلك عن المکاتبة و المراسلة.

فقام رجل من مجلس زین العابدین علیه السلام لما ذکر هذا و قال له: یا ابن رسول الله ص کیف یکون و هذا للأنبیاء لا لغيرهم؟ فقال زین العابدین علیه السلام: هذا هو معجزة لمحمد رسول الله لا لغيره لأن الله إنما رفعه بدعاء محمد و زاد فی نور بصره أيضا بدعاء محمد حتی شاهد ما شاهد و أدرك ما أدرك.

ثم قال له الباقر علیه السلام: یا عبد الله ما أكثر ظلم كثير من هذه الأمة لعلی بن أبی طالب علیه السلام و أقل أنصارهم إنهم یمنعون علیا ما یعطونه سائر الصحابة و علی أفضلهم فكیف یمنع منزلة یعطونها غيره. قيل: و کیف ذاک یا ابن رسول الله؟ قال: لأنکم تتولون محبى أبی بکر بن أبی قحافة و تتبرءون من أعدائه کائنا من کان و كذلك تتولون عمر بن الخطاب و تتبرءون من أعدائه کائنا من کان و تتولون عثمان بن عفان و تتبرءون من أعدائه کائنا من کان حتی إذا صار إلى علی بن أبی

□ ابواب كتاب:

شامل ٣٧ كتاب است و مقدمه اى با ٢٤ باب:

تعداد ابواب	عنوان كتاب	تعداد ابواب	عنوان كتاب	تعداد ابواب	عنوان كتاب
١٠٨	مناسك	٣٣	احكام	٢٤	طهارت
١٧	أضاحى	٧	هبات	١٣	صلاه
١٥	ذبائح	٢١	صدقات	٦	اذان
٢٠	صيد	٢٤	رهون	١٩	مساجد و جماعات
٦٢	اطعمه	٤	شفعه	٢٠٥	اقامه
٢٧	اشربه	٤	لقطه	٦٨	صيام
٤٦	طب	١٠	عتق	٦٥	جنائز
٤٦	لباس	٣٨	حدود	٢٧	زكات
٥٩	ادب	٣٦	ديات	٦٣	نكاح
٢٢	دعا	٩	وصايا	٣٦	طلاق
١٠	تعبير الرؤيا	١٨	فرائض	٢١	كفارات
٣٦	فتن	٤٦	جهاد	٦٩	تجارات
٣٩	زهد				

□ محتويات مثبت و منفى كتاب:

طالب عليه السلام قالوا تتولى محبيه و لا تتبرأ من أعدائه بل نجبهم فكيف يجوز هذا لهم و رسول الله صلى الله عليه و آله يقول فى علىّ: « اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» أفترونه لا يعادى من عاداه و لا يخذل من خذله ليس هذا بإنصاف ثم أخرى إنهم إذا ذكر لهم ما أخص الله به عليا بدعاء رسول الله ص و كرامته على ربه تعالى جحدوه و هم يقبلون ما يذكر لهم فى غيره من الصحابة فما الذى منع عليا ما جعله لسائر أصحاب رسول الله هذا عمر بن الخطاب إذا قيل لهم إنه كان على المنبر بالمدينة يخطب إذ نادى فى خلال خطبته: يا سارية الجبل و عجب القوم و قالوا ما هذا الكلام الذى فى هذه الخطبة فلما قضى الخطبة و الصلاة قالوا ما قولك فى خطبتك يا سارية الجبل فقال اعلموا أنى و أنا أخطب إذ رميت ببصرى نحو الناحية التى خرج فيها إخوانكم إلى غزوة الكافرين بنهاوند و عليهم سعد بن أبى وقاص ففتح الله لى الأستار و الحجب و قوى بصرى حتى رأيتهم و قد اصطفوا بين يدى جبل هناك و قد جاء بعض الكفار ليدور خلف سارية و سائر من معه من المسلمين فيحيطوا بهم فيقتلوهم فقلت يا سارية الجبل ليلتجئ إليه فيمنعهم ذلك من أن يحيطوا به ثم يقاتلوا و منح الله إخوانكم المؤمنين أكناف الكافرين و فتح الله عليهم بلادهم فاحفظوا هذا الوقت فسيرد عليكم الخبر بذلك و كان بين المدينة و نهاوند مسيرة أكثر من خمسين يوما. قال الباقر عليه السلام: فإذا كان مثل هذا لعمر فكيف لا يكون مثل هذا لعلى بن أبى طالب عليه السلام و لكنهم قوم لا ينصفون بل يكابرون. «

منفی :**۱- رضاع الكبير**

« عن عائشة ، قالت : جاءت سهلة بنت سهيل إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقالت : يا رسول الله ! إني أرى في وجه أبي حذيفة الكراهية من دخول سالم عليّ . فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم : يا سلم " أَرْضِعِيهِ " قالت: كيف أرضعه و هو رجل كبير ؟ فتبسم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقال " قد علمت أنه رجل كبير " . ففعلت . فأنت النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقالت : ما رأيت في وجه أبي حذيفة شيئاً أكرهه بعد . و كان شهد بدرا .^۱»

۲- آیه رجم

« عن عائشة ، قالت : لقد نزلت آية الرجم ، و رضاعة الكبير عشرا . ولقد كان في صحيفة تحت سريري . فلما مات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وتشاغلنا بموته ، دخل داجن فأكلها .^۲»

مثبت :

۱- عزاداری حضرت زهرا (سلام الله عليها) هنگام وفات پیامبر اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) « عن أنس بن مالك ، قال : قالت لى فاطمة : يا أنس ! كيف سخت أنفسكم أن تحثوا التراب على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ؟

۲- و حدثنا ثابت ، عن أنس ، أن فاطمة قالت ، حين قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: وأبتاه . إلى جبرائيل أنعاه . وأبتاه . من ربّه ما أدناه . وأبتاه . جنّة الفردوس مأواه . وأبتاه . أجاب ربّاً دعاه . قال حماد : فرأيت ثابتا ، حين حدث بهذا الحديث ، بكى حتى رأيت أضلاعه تختلف .^۳»

□ نقدها و تعليقه ها:

نقدها و تعالیق و بالآخره کارهایی بر این کتاب شده است از جمله:

۱ . سنن ابن ماجه ۶۲۵/۱

۲ . سنن ابن ماجه ۶۲۶/۱

۳ . سنن ابن ماجه ۵۲۲/۱

- ۱- ضعیف سنن ابن ماجه / الألبانی (عمده نقدها، همین کتاب است) در یک جلد
- ۲- فهارس صحیح و ضعیف ابن ماجه / الألبانی ، در یک جلد
- ۳- زوائد ابن ماجه علی الکتب الخمسه / البوصیری - ۳ جلد
- ۴- مفتاح السنن / عبدالباقی

بخش ششم

« سنن ترمذی »

□ نام کتاب: سنن الترمذی معروف به الجامع الصحیح / در ۵ جلد

□ مؤلف: محمد بن عیسی بن سوره ترمذی الضریر^۱

معروف به « ابو عیسی »

متولد ۲۰۹ و متوفای ۲۷۹ (۷۰ ساله)

□ اساتید:

از میان اساتید وی، سه نفر را نام می‌بریم و جا دارد که درباره آنها تحقیق شود:

۱- اسحاق بن راهویه^۲

۲- یحیی بن اکثم^۳

^۱ . الضریر یعنی کور. در اینکه چرا وی کور شده ، چند دلیل ذکر کرده اند: الف) وُلِدَ ضریراً «کور مادرزاد» ب) من کتابه العلم (در اثر تلاش بسیار علمی)

- قال الذهبی : اختلف فيه (فی ضریره) فقيل: ولد اعمى، و الصحیح انه اضرّ فی کبره بعد رحلته و کتابته العلم.

^۲ . وقتی امام رضا(علیه السلام) به نیشابور رسیدند، پانزده هزار محدث خدمت ایشان رسیدند تا حدیثی از ایشان بنویسند. رئیس این گروه، همین اسحاق بن راهویه بوده است. اهل سنت وقتی اسم وی را می‌برند، می‌نویسند: «امیرالمؤمنین فی الحدیث»، ولی همین شخص در مقابل امام رضا(علیه السلام) برای فراگیری یک حدیث زانو می‌زند. علمای عامه سروه این قضیه را طوری به هم آورده اند که تقریباً در هیچ کتابی این داستان را نمی‌آورند.

^۳ . امام جواد(علیه السلام) در سن ۹ سالگی با این شخص مناظره‌ای انجام داده و محکومش کردند. این قضیه در کتابهای اهل سنت نیز آمده است مثلاً در نور الابصار شبلنجی شافعی.

۳- محمد بن اسماعیل البخاری

□ شاگردان:

۱- ابوالعباس محمد بن احمد بن محبوب (که راوی سنن ترمذی نیز همین شخص است)

۲- الحسین بن یوسف الفربری

۳- روایة البخاری عنه (ای: روایة شیخه عنه)

با اینکه بخاری جزو اساتید وی است، با این حال، روایتی را از شاگردش نقل می کند. این مطلب را هم ذهبی نقل کرده و هم خود ترمذی به آن اشاره کرده است:

ترمذی می گوید:

« سمع منی محمد بن اسماعیل [البخاری] هذا الحدیث. »

و ذهبی می نویسد:

« وقد کتب عنه شیخه البخاری » و یا « وقد سمع من أبی عیسی، ابو عبدالله

البخاری »

آن حدیث، این است :

« یا علی! لا یحل لاحدٍ أن یجنب فی المسجد غیری و غیرک. »^۱

□ جایگاه و موقعیت علمی ترمذی:

ابن حبان می گوید:

« کان ابو عیسی مِمَّن جَمَعَ و صَنَّفَ و حَفِظَ و ذَكَر. »^۲

حاکم نیشابوری حرفی را از عمر بن علک نقل می کند: « مات البخاری فلم یُخَلَّفَ بخراسان

مثل ابی عیسی فی العلم و الحفظ و الورع و الزهد. بکی حتی عمی و بقی ضریراً سنین. »^۳

ادریسی: « کان یضرب به المثل فی الحفظ. »^۴

یحیی بن اکثم در واقع پشت پرده و در مرکز تصمیم گیری دولت بنی العباس بوده، تعیین قضات، حکام ایالات و ... همه با اجازه وی بوده است. فقیه الفقهاء و اهل انحراف بوده. در سیر اعلام النبلاء آمده: «کان یحب المرد» - سیر اعلام النبلاء ۵/۱۲

۱. سیر اعلام النبلاء ۲۷۲/۱۳

۲. تذکره الحفاظ - ذهبی ۶۳۴/۲

۳. همان

۴. همان

□ ارزش کتاب:

در تهذیب التهذیب و تذکره الحفاظ ج ۲ ص ۶۳۵ به نقل از ترمذی در مدح کتاب خود آمده است:

« صَنَّفْتُ هَذَا الْكِتَابَ وَ عَرَضْتَهُ عَلَى عُلَمَاءِ الْحِجَازِ وَ الْعِرَاقِ وَ خِرَاسَانَ. فَرَضُوا بِهِ (همه پسندیدند) وَ مَنْ كَانَ هَذَا الْكِتَابَ - يَعْنِي الْجَامِعَ - فِي بَيْتِهِ فَكَأَنَّمَا فِي بَيْتِهِ نَبِيٌّ يَتَكَلَّمُ. »^۱

ذهبی در " سیر " می نویسد:

« فِي الْجَامِعِ عِلْمٌ نَافِعٌ وَ فَوَائِدٌ غَزِيرَةٌ وَ رُؤُوسُ الْمَسَائِلِ وَ هُوَ أَحَدُ أَصُولِ الْإِسْلَامِ، لَوْلَا مَا كَدَّرَهُ بِأَحَادِيثِ وَاهِيَةٍ، بَعْضُهَا مَوْضُوعٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهَا فِي الْفَضَائِلِ. »

و سپس می نویسد: « فلهذا لا يعتمد العلماء على تصحيح الترمذی. »^۲

□ مبنای ترمذی در کتاب و نقل احادیث:

در ابتدا باید متذکر شد که ترمذی در علم رجال قوی و متبحر نیست. و می دانیم کسی که در علم رجال قوی نباشد، گزینش هایش نیز زیر سؤال می رود. در آن صورت نمی توانیم بگوییم این کتاب، سومین کتاب از صحاح سته است و یا « نبی یتکلم » و یا « احد اصول الاسلام ». .

۱- نقل چهار نمونه از احادیث:

ابونصر عبدالرحیم بن عبدالخالق (ف ۵۷۴) درباره مبنای علمی ترمذی می نویسد:^۳

« الجامع على أربعة أقسام:

قسمٌ مقطوعٌ بصحته

و قسمٌ على شرط أبي داود و النسائي^۴

و قسمٌ آخرٌ أخرجهُ للضدِّيَّة (مع القسمين) و أبان عن علته

۱ . حتماً باید راجع به غلوئی که اهل سنت نسبت به شیخین و عثمان و برخی کتابهایشان دارند، بحث شود. از دیگر سوی وقتی شیخ صدوق ره در مقدمه من لا يحضره الفقيه می نویسد: روایات این کتاب «حجة بینی و بین الله»، چه غوغایی راه می اندازند.

۲ . سیر اعلام النبلاء ۲۷۴/۱۳ و تذکره ۶۳۴/۲

۳ . همان

۴ . مقدسی کتابی نوشته با نام «شروط الائمة الستة»

و قسمٌ رابعٌ أبان عنه فقال [الترمذی فی اول کتاب العلل]: ما اخرجت فی کتابی هذا الا حديثاً عمل به بعض الفقهاء سوى حديث: «فان شرب فی الرابعة فاقتلوه» و حديث « جمع (صلی الله علیه و آله) بین الظهر و العصر من غیر خوف و لاسفر.»

(ترجمه: روایات سنن ترمذی چهار سنخ است:

قسم اول: روایاتی که یقین به صحتشان داریم.

قسم دوم: روایاتی است که طبق مبنای ابوداود و نسایی است.

قسم سوم: روایاتی است که مقطوع نیست و طبق مبنای ابوداود و نسایی علیل است و غیر قابل قبول.

قسم چهارم: دسته احادیثی است که خود ترمذی به بیان ضعف آن پرداخته است. خود می گوید: تمام احادیث این کتاب را بعض فقها به آن عمل کرده اند الا دو حدیث: ۱- روایتی که می گوید شرابخوار را تا سه بار شلاق بزنید و دفعه چهارم بکشید. ۲- و حدیثی که بیان می دارد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بین دو نماز ظهر و عصر جمع کردند و با هم خواندند بدون آنکه خوف جنگ و بیماری و ... باشد و یا در سفر باشند. که این دو روایت را حتی یک نفر از فقهای عامه به آن عمل نکرده اند. (یعنی می خواهد بگوید این دو حدیث شاذ است)^۱

❖ توضیحی پیرامون روایت جمع ظهر و عصر:

شارحان سنن ترمذی به اینجا که می رسند و حرف ترمذی «لم يعمل به الفقهاء» را نقل می کنند، می گویند:

وقول الترمذی: لم يعمل به أحد من الفقهاء، مردود بما قاله الامام النووی فی " شرح مسلم ۵ / ۲۱۸ و ۲۱۹: « و أما حدیث ابن عباس^۲ فلم یجمعوا علی ترک العمل به، بل لهم أقوال ثم سرد

^۱ . به روایت «... فاقتلوه» کسی عمل نکرده زیرا خلفا و حکام آن دوره همه شرابخوار بوده اند. ولی اینکه فقهای عامه به این دو روایت عمل نکرده اند، این، مشکل حدیث نیست بلکه مشکل فقها است. اصولاً وقتی شیعه به سنتی عمل کند، فقهای عامه از آن اعراض کرده و به بهانه اینکه شعار رافضه شده، آن را کنار می گذارند.

^۲ . البته فقط ابن عباس نیست که این روایت را نقل می کند و به آن قائل است بلکه ابن عمر، ابوهریره و ... نیز به ضرس قاطع گفته اند پیامبر بین صلاتین جمع می کرده است. مضافاً بر اینکه در نقل ابن عباس آمده: پیامبر این کار را کرد تا امتش در حرج و زحمت نیفتند:

عن ابن عباس قال: جمع رسول الله صلی الله علیه وسلم بین الظهر والعصر، و بین المغرب والعشاء بالمدينة من غیر خوف ولا مطر. قال: فقيل لابن عباس: ما أراد بذلك؟ قال: أراد أن لا یحرج أمته. وهو حدیث صحیح أخرجه مالک فی "الموطأ"

تلك الاقوال منهم من قال : هو محمول على الجمع بعذر المرض أو نحوه مما فى معناه من الاعذار ، و ذهب جماعة من الائمة إلى جواز الجمع فى الحضر للحاجة لمن لا يتخذة عادة ... »
ترجمه: اینکه شما می گوید فقها به این حدیث عمل نکرده اند، حرفتان مردود است، زیرا نووی در شرح صحیح مسلم می گوید: اینطور نیست که بر ترک عمل به روایتی که ابن عباس در جمع بین ظهر و عصر نقل کرده، اجماعی صورت گرفته باشد، بلکه بزرگان برای آن شش وجه بیان می کنند: برخی چون احمد بن حنبل و قاضی حسین می گویند: پیامبر (ص) جایز دانسته این عمل را البته موقعی که مریضی بوده باشد.^۱ بعضی دیگر مانند ابن سیرین و اشهب گفته اند: اگر برای کاری باشد، اشکال ندارد البته به شرط اینکه عادت نشده باشد.

◀ پس طبق این اقوال، باید گفت: عامه، جمع بین صلاتین را قبول دارد ولی تبصره‌هایی بر آن زده‌اند.

۲- تساهل در احادیث:

ذهبی در توصیف سنن ترمذی می گوید:
« جامعهُ قاضٍ له بأمامته و حفظه و فقهه، ولكن یترخّص فی قبول الاحادیث و لا یُسَدِّد، و نفسه فی التضعیف رَخوٌ. »^۲ (... و لکن در قبول احادیث سختگیری نکرده و در تضعیف سست است.)

سپس ذهبی این گونه ادامه می دهد:

« ابن رجب حنبلی در شرح العلل / ۱ / ۳۹۵ می گوید: اعلم ان الترمذی فی کتابه خرج الحدیث الصحیح و الحدیث الحسن^۳ و الحدیث الغریب. لا اعلمه خرج عن متهم بالكذب.^۴

۱ / ۱۶۱ بشرح السيوطی ، و مسلم (۷۰۵) ، وأبو داود (۱۲۱۰) و (۱۲۱۱) وابن خزيمة (۹۷۲) والبيهقي ۳ / ۱۶۶ والطيبالسي (۲۶۱۴) و (۲۶۲۹) وأحمد ۱ / ۲۲۳ و ۲۸۳ و ۳۴۹ و ۳۵۴ ، والطحاوی فی " شرح معانی الآثار " ۱ / ۱۶۰

۱ . اشکالی مطرح می شود که چه کسی مریض بود؟ رسول خدا (ص) و یا مأمومین؟ اگر پیامبر مریض بوده، چه ربطی به مأمومین دارد که نمازشان را جمع بخوانند؟! پس باید گفت: جمع بین صلاتین در غیر عذر نیز جایز است.

۲ . سیراعلام النبلاء ۱۳/۲۷۶

۳ . الحدیث الحسن: ما نزل عن درجة الصحیح و كان فيه بعض ضعف.

۴ . ترجمه: سراغ ندارم از کسی که متهم به دروغ باشد به طور منفرد حدیث نقل کند.

ولی بعد می گوید: نه! گاهی اوقات یک راوی حدیثی را از چند طریق نقل می کند که برخی از روایات، متهم به کذبند. سپس شاهد می آورد مثل نقل از: محمد بن سعید المصلوب و محمد بن السائب الکلبی^۱.»

ابن رجب سپس می افزاید:

« نعم، قد یخرج عن سبب الحفظ و عن غلب علی حدیثه الوهم و یبین ذلك غالباً و لایسکت عنه و یخرج حدیث الثقة الضابط و من یهم قليلاً و من یهم كثيراً و من یغلب علیه الوهم.»

در پایان، ذهبی با آوردن چند نمونه از اشتباهات ترمذی در توثیق و تضعیف روایات، این چنین به نقد علمی وی می پردازد:

۱- در ترجمه کثیر بن عبدالله المزمی می گوید:

« اما الترمذی فروی حدیثه و صححه، فلهذا لایعتمد العلماء علی تصحیح الترمذی.»

۲- ذهبی ابتدا از یحیی بن یمان حدیثی را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نقل از ابن عباس می آورد و می نویسد:

«حسنه الترمذی» ولی ادامه می دهد: «مع ضعف ثلاثة فيه، فلا یعتد بتصحیح الترمذی. فعند المحافقة غالبها ضعیف. (یعنی در تحقیق و جستجو، غالب مواردی که ترمذی می گوید «حسن» اینها «ضعیف» هستند.)

۳- در ترجمه محمد بن الحسن الهمدانی گفته اند: «کان یکذب» ذهبی می نویسد: «حسنه الترمذی، فلم یحسین (یعنی ترمذی این راوی را حسن شمرده است و کار خوبی نکرده است).»^۲

□ ابواب کتاب:

^۱ . علمای عامه از این شخص خوششان نمی آید و به وی نسبت غلو داده اند. زیرا قضیه‌ای از خودش تعریف می کند می گوید: « یک موقعی مریض شدم به طوریکه تمام علمم از بین رفت. نزد آل محمد (صلوات الله علیه و آله) آمدم (منظور امام باقر علیه السلام) است، امام باقر شربتبی به من دادند و علمم برگشت.» این برای علمای عامه بسیار سنگین و گران است. غیر از این مسأله، یک علت دیگر هم دارد که با وی بد هستند: وی در کتابش ثابت کرده که برخی علما و ائمه اهل سنت چند پدر داشته اند؛ برخی چهار تا و برخی تا نه پدر نیز داشته اند و نامشان را هم می برد.

^۲ . میزان الاعتدال ۴۰۷/۳ و ۴۱۶/۴ و ۵۱۴/۳.

سنن ترمذی شامل ۴۶ کتاب است که از کتاب الطهارة شروع و به کتاب المناقب پایان می پذیرد. روال این کتاب نیز همچون روال کتابهای فقهی است:

عنوان کتاب	تعداد ابواب	عنوان کتاب	تعداد ابواب	عنوان کتاب	تعداد ابواب
طهارت	۱۱۲	اضاحی	۲۲	شهادات	۴
مواقیت الصلاة	۲۱۳	نذور و ایمان	۲۰	زهد	۶۵
وتر	۲۱	سیر	۴۸	صفة القيامة	۶۰
جمعة	۸۰	فضائل الجهاد	۲۶	صفة الجنة	۲۷
زکاء	۳۸	جهاد	۴۰	صفة جهنم	۱۳
صوم	۸۲	لباس	۴۵	الإيمان	۱۸
حج	۱۱۶	اطعمة	۴۸	علم	۱۹
جنائز	۷۶	اشربة	۴۱	استيذان و آداب	۳۴
نکاح	۴۴	بر و صلة	۸۷	ادب	۸۲
رضاع	۱۹	طب	۳۵	ثواب القرآن	۲۵
طلاق و لعان	۲۳	فرائض	۲۳	قراءات	۱۳
بیوع	۷۶	وصايا	۷	تفسير القرآن	۹۵
احکام	۴۲	ولاء و هبة	۷	دعوات	۱۳۲
ديات	۲۲	قَدَر	۱۹	مناقب	۷۴
حدود	۳۰	فِتْن	۷۹		
صيد	۱۹	رؤيا	۱۰		

- در پایان کتاب (جلد ۵) کتابی با نام «العلل» دارد که نظرات رجالی و طرق خود را در آن بیان می دارد. این کتاب بنام العلل الصغیر معروف است که ابن رجب حنبلی بغدادی شرحی بر آن دارد. ترمذی کتاب العلل الکبیر هم دارد.
- ترمذی در اهل سنت اولین کسی است که روایات را به «صحيح» و «ضعيف» تقسیم کرده و به ارزیابی احادیث پرداخته است.

□ محتویات کتاب:

سنن ترمذی نیز مانند باقی صحاح سته، مشتمل بر احادیث منفی و جعلی می باشد ولی ما فقط به ذکر احادیث مثبت آن - که جنبه اقرار و اعتراف به فضایل را دارد - بسنده می کنیم.

در بین محتویات دیگر صحاح، این کتاب روایاتی دارد که به نفع شیعه است. این روایات را باید نقل و بازگو کرد:

(۱) حدیث ثقلین:

« عن جابر، قال : رایت رسول اللہ فی حجته یوم عرفہ و هو علی ناقته القصواء یخطب، فسمعتہ یقول: یا ایہا الناس انی قد ترکت فیکم ما ان اخذتم بہ لن تضلوا کتاب اللہ و عترتی اہل بیتی.»^۱

سپس خود می گوید: در این باب، این روایت فقط از جابر نقل نشده است، بلکه چند نفر دیگر چون: ابی ذر، ابی سعید، زید بن ارقم، حذیفہ بن أسید نیز به نقل آن پرداخته اند. سپس می نویسد: «و هذا حدیث حسنٌ غریبٌ»

- شاید بعضی ائمه اهل سنت به دو علت زیر بار این حدیث (و عترتی) نمی روند:

۱- اثبات عصمت اهل بیت (زیرا نامشان کنار قرآن آمده و قرآن: لایاتیه الباطل من

بین یدیه و لا من خلفه)

۲- اثبات مرجعیت اهل بیت (زیرا همانند قرآن، مرجع هستند).

(۲) شأن نزول آیه تطہیر:

« عن عمر بن أبی سلمة ربيب النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم قال: نزلت هذه الآية على النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم "إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا" في بيت أم سلمة، فدعا النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فاطمة وحسناً وحسيناً فجعلهم بكساء وعلى خلف ظهره فجعله بكساء. ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً. قالت أم سلمة: وأنا معهم يارسول الله؟ قال: أنت على مكانك وأنت إلى خير " . و في

^۱ سنن الترمذی ۳۲۷/۵

اهل سنت این روایت را اینگونه نقل می کنند: «... کتاب اللہ و سنتی» در حالیکه نقل «وعترتی» ۲۰۰ طریق دارد که از ۳۰ نفر رسیده است. این حدیث متواتر است و روشن ترین نقلها، نقل ترمذی است.

این روایت را در قرن اول ۲۴ نفر از صحابه و ۱۹ نفر از تابعین نقل کرده اند. در قرن دوم ۳۶ نفر، در قرن سوم ۶۹ نفر، در قرن چهارم ۳۸ نفر، در قرن پنجم ۲۱ نفر، در قرن ششم ۲۷ نفر، در قرن هفتم ۲۱ نفر، در قرن هشتم ۲۴ نفر، در قرن نهم ۱۳ نفر، در قرن دهم ۲۰ نفر، در قرن یازدهم ۱۱ نفر، در قرن دوازدهم ۱۸ نفر، در قرن سیزدهم ۱۲ نفر و در قرن چهاردهم ۱۳ نفر این حدیث را نقل کرده اند. صحیح مسلم نیز حدیث ثقلین را طبق نقل «و اهل بیتی» آورده. هفتاد کتاب نیز آن را نقل کرده و سندشان به صحیح مسلم می رسد.

آدرس این حدیث از دیگر کتب: مسلم؛ جزء هفتم ص ۱۲۲ - مسند احمد ۱۴/۳ و ۲۶/۴ و ۱۸۲/۵ - مستدرک حاکم ۱۴۸/۳ - تذکره سبط بن الجوزی ۱۸۲/ - الصواعق ابن حجر ص ۷۵ و ۸۷ و ۹۰ - عقد الفرید ۱۵۸/۲ و ...

الباب عن أم سلمة و معقل بن يسار و أبي الحمراء و أنس بن مالك .^۱

(۳) مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام):

الف) عن عمران بن حصین قال " : بعث رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم جيشا واستعمل عليهم على بن أبي طالب ; فمضى في السرية فأصاب جارية فأنكروا عليه و تعاقد أربعة من أصحاب رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم فقالوا أن لقينا رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم أخبرناه بما صنع على . و كان المسلمون إذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم فسلموا عليه ثم انصرفوا إلى رحالهم ، فلما قدمت السرية سلموا على النبي صلى الله عليه [و آله] و سلم ، فقام أحد الأربعة فقال يا رسول الله : ألم تر إلى على بن أبي طالب صنع كذا وكذا فأعرض عنه رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم ، ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فأعرض عنه ، ثم قام إليه الثالث فقال مثل مقالته فأعرض عنه ، ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فأقبل إليه رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم و الغضب يعرف في وجهه فقال: ما تريدون من على ، ما تريدون من عليّ ، ما تريدون من عليّ ، إن علياً منى وأنا منه ، و هو ولي كل مؤمن من بعدى " .^۲

ب) عن النبي صلى الله عليه [و آله] و سلم قال : " من كنت مولاه فعليّ مولاه " .

ج) ربعي بن حراش قال أخبرنا على بن أبي طالب بالرحبة فقال : " لما كان يوم الحديبية خرج إلينا ناس من المشركين فيهم سهيل بن عمرو و أناس من رؤساء المشركين فقالوا يا رسول الله : خرج إليك ناس من أبنائنا وإخواننا وأرقائنا وليس لهم فقه في الدين ، وإنما خرجوا فرارا من أموالنا وضياعنا فارددهم إلينا فإن لم يكن لهم فقه في الدين سننققهم ؟ فقال النبي صلى الله عليه [و آله] و سلم : يا معشر قريش لتنتهن أو ليبعثن الله عليكم من يضرب

^۱ . سنن الترمذی ۶۲۱/۵ -

همانطور که در متن روایت آمده، ام سلمه در ادامه نقل می گوید: پس از آن، من به پیامبر گفتم: آیا من هم جز اصحاب کسا هستم؟ پیامبر فرمود: انت علی مکانک (یعنی تو انسان خوبی هستی، ولی نه!) آن وقت علمای عامه می گویند: این آیه در رابطه با ازواج النبی است. یکی نیست بگوید این را ام سلمه که جزو همسران پیامبر است نقل می کند ولی با این حال، پیامبر وی را جزء اهل بیت خود قرار ندادند.

^۲ . سنن ترمذی ۶۵۸/۵

رقابكم بالسيف على الدين ، قد امتحن الله قلوبهم على الايمان ، قالوا من هو يارسول الله ؟ فقال له أبو بكر من هو يارسول الله؟ وقال عمر من هو يارسول الله ؟ قال هو خاصف النعل وكان أعطى عليا نعله يخصفها ، قال ثم التفت إلينا علىُّ فقال إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال : من كذب على متعمدا فليتبوا عقده من النار " . قال الترمذى: هذا حديث حسن صحيح.^١

(د) عن أبي سعيد الخدرى قال : " إن كنا لنعرف المنافقين نحن معشر الانصار ببغضهم على بن أبى طالب " .^٢

(هـ) عن ابن بريده عن أبيه قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : " إن الله أمرنى بحب أربعة وأخبرنى أنه يحبهم ، قيل يارسول الله سمهم لنا ؟ قال: علىُّ منهم يقول ذلك ثلاث و أبوذر و المقداد و سلمان و أمرنى بحبهم و أخبرنى أنه يحبهم " .^٣

(و) عن حبشى بن جنادة قال قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : " علىُّ منى و أنا من علىُّ ولا يؤدّى عنى إلا أنا أو علىُّ " . هذا حديث حسن غريب صحيح .

(ز) عن ابن عمر قال : " آخى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بين أصحابه فجاء على تدمع عيناه فقال يا رسول الله آخيت بين أصحابك و لم تؤاخ بينى و بين أحد ، فقال له رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أنت أخى فى الدنيا و الآخرة " .

(ح) عن أنس بن مالك قال : " كان عند النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم طير فقال اللهم ائتنى بأحبِّ خلقك إليك يأكل معى هذا الطير فجاء على فأكل معه " .

(ط) عن جابر قال : " دعا رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم عليا يوم الطائف فانتجاه فقال الناس لقد طال نجواه مع ابن عمه فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ما انتجيتته و لكن الله انتجاه " .

١ . سنن ترمذى ٥/٥٩٣

٢ . سنن ترمذى ٥/٥٩٨

٣ . همان

ی) عن جابر بن عبد الله " أن النبي صلى الله عليه [و آله] و سلم قال لعلي : أنت منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي " .

ک) حدثنا نصر بن علي الجهضمي أخبرنا علي بن جعفر بن محمد بن علي قال أخبرني أخي موسى بن جعفر بن محمد عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه عن جده علي بن أبي طالب : " أن النبي صلى الله عليه [و آله] و سلم أخذ بيد حسن و حسين قال من أحبني و أحب هذين و أباهما و أمهما كان معي في درجتي يوم القيامة " .

ل) حدثتني أم عطية قالت : " بعث النبي صلى الله عليه [و آله] و سلم جيشاً فيهم عليّ ، قالت: فسمعتُ رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم و هو رافع يديه و يقول : اللهم لا تمتني حتى تريني علياً " ^۱.

م) عن جميل بن عمر قال: دخلتُ مع عمّتي علي عائشة، فسألتُ: أيّ الناس كان أحبّ الي رسول الله (صلى الله عليه و آله)؟ قالت: فاطمة . فقيل : من الرجال؟ قالت: زوجها، إن كان ما علمتُ.

سپس می افزاید: هذا حديث حسن غريب. ^۲

ن) عن أنس: أن النبي (صلى الله عليه و آله) قال: حسبك من نساء العالمين مريم بنت عمران و خديجة بنت خويلد و فاطمة بنت محمد و آسية امرأة فرعون. ترمذی می گوید: هذا حديث صحيح. ^۳

^۱ . سنن الترمذی جلد ۵ - از صفحه ۲۹۶ تا ۳۰۷

^۲ . البته در چند صفحه بعد به ذکر روایتی به همین مضمون ولی در رابطه با فضائل عایشه و پدرش می پردازد: « عن عمرو بن عاص... فقلتُ: يا رسول الله ائى الناس احب اليك؟ قال: عايشة. قلتُ: من الرجال؟ قال: أبوها. » ترمذی در ادامه می نویسد: هذا حديث حسن صحيح!!

البته ذهبی این روایت (فاطمه و زوجها) را می آورد و هزار و یک انگ به آن می زند. و در مقابل، حدیث جعلی فوق را می آورد که : محبوبترین خلق نزد پیامبر از زنان ، عایشه و از مردان، پدرش ابوبکر بود. و سپس می نویسد: این از صحیح ترین احادیث است رغم آنف الرافضة.

^۳ . سنن الترمذی ۳۶۷/۵

٤) مناقب الحسنین (علیہما السلام):

الف) عن ابی سعید الخدری: قال رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم: الحسن و الحسین سیّدا شباب اهل الجنة.

قال ابو عیسی: هذا حدیثٌ صحیحٌ حسن.^١

ب) صلح الحسن (علیه السلام)

عن ابی بکر: سعد رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم المنبر فقال: ان ابنی هذا سیّدٌ یصلح الله علی یدیہ بین فئتین.^٢ قال ابو عیسی: هذا حدیث حسن صحیح.

ج) دفن امام حسین (علیه السلام):

اولین نفری که خبر شهادت امام حسین را در مدینه اعلام کرد، ام سلمه بود. ام سلمه می گوید: از زمان رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، رسول خدا را در خواب ندیده بودم تا زمان شهادت امام حسین (علیه السلام). راوی می گوید: دخلت علی أم سلمة وهی تبکی فقلت ما بیکیک؟ قالت رأیت رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم - تعنی - فی المنام وعلی رأسه ولحیته التراب فقلت مالک یارسول الله؟ قال شهدت قتل الحسین آنفاً.

د) عن انس بن مالک قال: كنت عند ابی زیاد فجیء برأس الحسین (علیه السلام) فجعل یقول بقضیب له بأفنه و یقول: ما رأیت مثل هذا حسناً. قال: قلت: أما إنّه کان من أشبههم برسول الله؟! قال ابو عیسی: هذا حدیث حسن صحیح غریب.^٣

^١ بی انصافی که در ترجمه عمر بن سعد (لعنه الله) می گوید: "عمر بن سعد ثقہ، روى عنه الناس، و قتل الحسین" آیا این مجموعه روایات فضائل حسنین را دیده یا نه؟ آیا کشتن فرزند پیامبر که چنین روایاتی در فضائلش وارد شده، هیچ منافاتی با وثاقت قاتل او ندارد؟!

^٢ بعضی از عامه به آخر این روایت، این فقره را اضافه کرده اند «... فئتین عظیمتین من المسلمین»، تا معاویه و لشکرش نیز جزو مسلمانان حساب شوند. گویا نشنیده اند کلام حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که درباره شان فرموده: قاتلوا بقیة الاحزاب، قاتلوا الذین یقولون کذب الله و رسوله... .

^٣ از کرامات!! معاویه نقل شده که به وی خبر دادند شخصی پیدا شده که شبیه پیامبر است. دستور داد که وی را از شهری که در آن زندگی می کرد، آوردند به شام. معاویه شخصاً به استقبالش رفت و به وی هدایای زیادی داد !!! ولی با زهر امام حسن مجتبی (علیه السلام) را به شهادت رساند.

هـ) سمعت أبا بردة يقول : " كان رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم يخطبنا إذ جاء الحسن و الحسين عليهما قميصان أحمران يمشيان و يعثران فنزل رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم من المنبر فحملهما و وضعهما بين يديه ثم قال : صدق الله « إنما أموالكم و أولادكم فتنه » نظرتُ إلى هذين الصبيين يمشيان و يعثران فلم أصبر حتى قطعتُ حديثي و رفعتُهما " .^١

^١ . سنن الترمذى جلد ٥ از صفحه ٣٢١ تا ٣٢٧

بخش هفتم:

« موطأ مالک »

الف) آشنایی با مؤلف

– مالک بن انس بن ابی عامر الأصبیحی الحمیری – متولد ۹۱ هـ (تا ۹۷ هـ هم گفته‌اند) متوفای ۱۷۹ هـ. ق

– وی یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت است.

۱- چگونگی تولد:

ذهبی درباره نحوه تولد وی می‌نویسد:

امام مالک سه سال در شکم مادرش بود. یعنی سه سال پس از فوت پدرش به دنیا آمد!^۱ خودش نیز این مسأله را مخفی نمی‌کند. وقتی از مالک پرسیدند: آیا می‌شود کسی بیش از یک سال در رحم مادرش بماند؟ جواب می‌دهد: چرا نشود؟! خود من سه سال در شکم مادرم بودم.^۲

«قرافی» در فروق می‌گوید: این حرف (در رحم ماندن نوزاد در شکم مادر به مدت سه سال) خلاف ظاهر است، و به خاطر این که آبرویش حفظ شود و نگویند ولد الزناست، آن را می‌پذیریم.^۳

۲- آواز خوانی:

امام مالک در فن آوازخوانی مهارت بالایی داشته و از کوچکی مشغول به آن بوده است. ابوالفرج اصفهانی در «الأغانی» داستانی را در رابطه با آواز خوانی وی نقل می‌کند:

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۳۲: «و اختلف فی حمل أمه به؛ فقال معن و الصائغ و محمد بن ضحاک: حملت به ثلاث سنين. و قال نحوه والد الزبير بن بكار و عن واقدی: حملت به سنتين.» و همچنین ابن ندیم می‌گوید: «مالک بن انس بن ابی عامر، حمل به ثلاث سنين.» حلیة الاولیاء ۲۵۱/۳

۲. و فی میزان الذهبی - فی محمد بن عجلان - قال الواقدی: سمعت مالکاً یقول: قد یكون الحمل سنتين و اكثر، اعرف من حمل به كذلك - یعنی نفسه - .

۳. الفروق، ج ۳ ص ۲۰۳

« شخصی به نام "حسین بن دحمان اشقر" نقل می‌کند: وسط روز از کوچه‌ای در مدینه رد می‌شدم. از آنجایی که کوچه خلوت بود، شروع به خواندن آواز کردم:

ما بال اهلک یا رباب خزرأ کأنهم غضاب

ناگهان یک پنجره‌ای در کوچه باز شد و مردی با محاسن قرمز سرش را بیرون آورد و گفت: " ای فاسق! اولاً، بد خواندی؛ ثانیاً، خوابم را به هم زدی؛ ثالثاً، اسم دختری را بردی (رباب) و اذاعه فاحشه کردی.^۱ ولی این چه طور آوازخوانی است؟" سپس خود، شروع به خواندن کرد. همین آواز را به قدری زیبا خواند که گمان کردم طُویس (یکی از آوازخوانان معروف آن عصر) می‌خواند. گفتم: این هنر را از کجا فرا گرفتی؟ گفت: از کوچکی در این راه بودم و دنباله‌روی آوازخوانان. از آنها آواز یاد می‌گرفتم و حفظ می‌کردم. مادرم گفت: " إِنَّ الْمُغْنِي إِذَا كَانَ قَبِيحَ الْوَجْهِ لَمْ يَلْتَفِتْ إِلَى غَنَائِهِ." تو بد قیافه‌ای؛ و کسی که بد قیافه باشد، مورد توجه قرار نمی‌گیرد. آواز خوانی را رها کن و دنبال فقه برو. (دع الغنی و اطلب الفقه فإنه لا يضر معه قبح الوجه). لذا آن را رها کردم و دنبال فقها رفتم و به اینجایی که تو می‌بینی رسیدم. حسین بن دهمان می‌گوید: فدایت شوم، دوباره آن آواز را بخوان. ولی مالک گفت: به هیچ وجه؛ زیرا، در آن صورت می‌گویی این آواز را از مالک بن انس گرفته‌ام.^۲

۳- دشمنی وی با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام :

برخی از شیعیان اشتباه تصور می‌کنند و می‌پندارند که امام ابوحنیفه و امام مالک طرفدار ولایت‌اند. ولی واقع امر این است که هیچ‌کدام طرفدار ولایت نبوده‌اند. ابن عبدالبر می‌گوید: "وقف جماعة من ائمة اهل السنة في علي - عليه السلام - و عثمان"؛ عده‌ای از بزرگان اهل سنت در ترجیح علی - علیه السلام - بر عثمان توقف کرده‌اند. یکی از آنها، مالک است که می‌گوید: علی بن ابی طالب حتی افضل از عثمان نیست.^۳

^۱ . قال: أسأت التأديبة و منعت القائلة و أذعت الفاحشة.

^۲ . اغاني ابوالفرج اصفهانی ۳۹/۴

^۳ . ان مالكا كان يرى مساواة الامام علي لسائر الناس ، وان أفضل الامة الخلفاء الثلاثة . روى مصعب ، وهو تلميذ مالک ، انه سأل مالكا : من أفضل الناس بعد رسول الله (صلى الله عليه وآله) ؟ فقال مالک : أبو بكر ، قال : ثم من ؟ قال : عمر ، قال : ثم من ؟ قال : عثمان ، قال : ثم من ؟ قال : هنا وقف الناس .

وقتی از مالک سؤال می‌کنند نظرت درباره جنگ‌های علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) چیست؟ می‌گوید:

« و الله ما اقتتلوا الا على الثريد الاعفر. » ؛ یعنی تمام این جنگ فقط به خاطر لقمه نانی بوده !^۱ (الله اکبر! کاری که امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - انجام داد، خیرٌ مما طلعت عليه الشمس بوده است).

مالک که نسبت به خلفا خط قرمزهایی قرار داده، نسبت به حضرت علی (علیه‌السلام) بی‌تفاوت است. به این عبارت توجه نمایید:

« مَنْ شَتَمَ واحداً من اصحاب النبي و ابابکر و عمر و عثمان و معاوية و عمرو عاص و... فان كان من اهل الظلمة و الکفر، قُتِلَ ؛ و ان كان غيره فيؤدب فينهك. » . پس علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) چه شد؟!

در حقیقت ریشه فکری احمد بن حنبل، ابوحنیفه و امام شافعی، کتاب موطأ مالک می‌باشد. احمد بن حنبل و امام شافعی نیز در همین خط قرار دارند. امام شافعی می‌گوید: « علی بن ابی‌طالب، امام زور و متقلب است و کسی است که به زور خود را تحمیل کرد.» و این‌گونه به معرفی مولای متقیان می‌پردازد.^۲ ابوحنیفه نیز توصیه می‌کند که "لاتقروا لهم بحديث الغدير فيخصموكم"^۳ ؛ یعنی با شیعیان که بحث و مناظره می‌کنید، هیچ وقت به حدیث غدیر اعتراف نکنید؛ زیرا شما را مُجاب می‌کنند.

- تفضیل علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) بر عثمان !

خلف و سلف در رابطه با این که علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) افضل صحابه است حرفی ندارند. برخی، ایشان را بر عثمان و برخی دیگر بر ابوبکر نیز ترجیح می‌دهند.

^۱ . روی الزبیریون: ان مالک بن انس المدینی کان یذکر عثمان و علیاً (ع) و طلحة و الزبیر، فقال: والله ما اقتتلوا الا على الثريد الاعفر. « اسد الغابة ؛ ۴۸ / ۵

^۲ . علامه مجلسی در پایان جلد ۱۰ از بحار الانوار، حرف سید مرتضی و عین عبارت امام شافعی را نقل می‌کند.

^۳ . قاموس الرجال ۷۸/۳

اما ابن عبدالبر می‌گوید: « وقف جماعة من ائمة اهل السنة في علي و عثمان؛ فلم يفضلوا احداً منهما، منهم مالك^۱ .

جالب این است که خود امام مالک هم گفته: « پنج نفر بودند که عثمان را دفن کردند؛ جدّ من یکی از آن پنج نفر بود.»^۲

۴- مخالفت با سنت رسول خدا (ﷺ عليه و آله) :

لیث بن سعد^۳ می‌گوید:

« أحصيت علي مالك سبعون مسألة كلها مخالفة لسنة رسول الله (ﷺ عليه و آله) و قد اعترف مالك بذلك » مالك، هفتاد فتوا داده که همه بر خلاف سنت رسول خدا (ﷺ عليه و آله) می‌باشد و خود مالك هم به این امر اعتراف دارد.^۴

اگر می‌شنوید که ابوحنیفه^۵ چهارصد حدیث پیامبر اکرم (ﷺ عليه و آله) را رد کرد،^۶ در این مطلب شک نکنید؛ زیرا ریشه فکری او کتاب موطأ مالك است.

۵- انگیزه تألیف:

امام مالك طبق قراردادی که با منصور دوانیقی^۱ بسته بود، کتابی نوشت در فتوا و احکام؛ ولی به به این شرط که حتی یک حدیث از علی بن ابی طالب (عليه السلام) نقل نکند.^۲ مالك به این شرط

^۱ . الاستيعاب ۱۱۱۷/۳

^۲ . قیام بر علیه عثمان عمومی بود و غیر از حزب ننگین اموی، تمام صحابه و تابعین علیه وی شورش کردند. پس از این که وی را کشتند، جنازه‌اش را در قبرستان یهود انداختند. از آنجا که وی را مسلمان نمی‌دانستند، تا سه روز جنازه‌اش در آن جا ماند و کسی بر آن نماز نخواند. این که امام مالك می‌گوید: جد من یکی از پنج نفری است که عثمان را دفن کردند، نشان دهنده این است که این مسائل ریشه‌دار است و بوته از ریشه خراب است.

^۳ . از آنجایی که مصری‌ها یکی از جناح‌هایی بودند که برای از بین بردن عثمان وارد عمل شدند، معمولاً نسبت به معاویه و عثمان نظر بدی داشتند تا این که "لیث بن سعد" به مصر رفت و آن قدر از فضائل آنها گفت تا کفه را به هم زد و مردم را به بنی‌امیه خوش‌بین کرد.

^۴ . جامع بیان العلم و فضله ج ۲ ص ۱۰۸۰ .

^۵ . امام شافعی مدعی است که هشتاد صفحه از صد و بیست صفحه کتاب ابوحنیفه را مطالعه کردم یا مخالف قرآن و سنت بود یا متناقض یا مخالف قیاس.

^۶ . تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۳۹۰ ابوحنیفه خیلی مغرور بود. خودش می‌گوید: "اگر پیامبر زنده بود همین حرف‌های من را می‌گفت." به جلد ۱۳ کتاب تاریخ بغداد مراجعه کنید. صد صفحه علیه ابوحنیفه مطلب ذکر کرده است. المجروحین ج ۳ ص ۶۰.

شرط پای‌بند بود تا این که منصور مُرد. پس از مرگ منصور، چند حدیث از حضرت علی (علیه السلام) به آن اضافه گردید. باید پذیرفت اگر بنی‌عباس سعی می‌کردند که دیگران را بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) ترجیح بدهند، سیاست بنی‌امیه را پی می‌گرفته و دنبال می‌کردند. می‌بینیم کتاب بخاری زیر نظر و به پشتیبانی متوکل عباسی نوشته شد. لذاست که نامی از حدیث غدیر و یا حدیث طبر در آن دیده نمی‌شود.

«محمد کامل حسین» در مقدمه موطأ، نامه‌ای از منصور - که خطاب به «محمد نفس زکیه» نوشته - را آورده است؛ که در آن منصور سعی داشته تمام فضیلت‌های حضرت علی - علیه السلام - را منکر شود. وی خطاب به بنی‌الحسن (علیه السلام) می‌نویسد: چرا شماها به جدتان علی بن ابی‌طالب افتخار می‌کنید؟ «أما ما فخرت به من علی و سابقته فقد حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم الوفاء فأمر غیره بالصلاة ثم أخذ الناس رجلا بعد رجل فلم يأخذوه و كان فی الستة فترکوه کلهم دفعا له عنها و لم یروا له حقا فیها.»^۳

۱. در کتاب علی بن حمزه طوسی - الثاقب فی المناقب - داستان زندگی منصور دوانیقی این‌گونه آمده: وی در روستاها گدایی می‌کرد. به روستایی وارد می‌شود؛ به خاطر این که نانی گیرش بیاید، فضیلت‌های حضرت علی - علیه السلام - را نقل کرد تا غذایش دهند. مردم نیز غذایی برایش فراهم کردند و احترامش نمودند.

۲. مقدمه الموطأ. ان المنصور لقی مالکا فی موسم الحج ، واعتذر منه مما صدر من عامله بحقه ، وطلب منه أن یؤلف کتابا فی الحدیث یکون علیه المعول فی الفتوی والقضاء ، وشرط علیه أن لا یروی فی کتابه عن علی (علیه السلام) أصلا! و استجاب مالک للشرط فنفذه بدقة متناهية.

وقتی می‌پرسند چرا از علی بن ابی‌طالب حدیثی نقل نکردی، در جواب می‌گوید: "ما كان بالمدينة." (معلوم نیست که خودش در مدینه نبوده یا علی بن ابی‌طالب) که هر دو بی‌اساس است.

۳. قدیمی‌ترین مصدری که یافت شد بیان العلم و فضله از ابن عبد البر ج ۲ ص ۱۴۸ می‌باشد و عبارت مذکور در متن در اثناء علی السنۃ المحمدیه آمده است. ترجمه: علی - علیه السلام - هیچ افتخاری ندارد که به آن بنازید. وقتی که پیامبر در مرضی به سر می‌بردند در پایان عمر شریفشان به کس دیگری دستور دادند که نماز جماعت بخواند؛ نه علی - علیه السلام - (منظور ابوبکر است).

قضیه (امامت جماعت شدن ابوبکر در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) به عایشه برمی‌گردد؛ کسی که به ابوبکر دستور داد نماز بخواند، عایشه بود نه پیامبر. و وقتی که رسول الله از قضیه اطلاع پیدا کردند، عصبانی شدند و با همان حال، به مسجد رفتند و ابوبکر را کنار زدند. (مرحوم مجلسی در بحارالانوار ۱۱۰/۲۸ به نقل کامل این قضیه و تخلف ابوبکر از شرکت در جیش اسامه می‌پردازد).

ولی احمد بن حنبل و دیگران روی همین قضیه اصرار دارند و می‌گویند: کسی که به امامت صغری تعیین شده بود را به امامت کبری تعیین می‌کنیم. و این داستان را دلیل بر خلافت ابوبکر قرار می‌دهند؛ ولی حدیث غدیر را به عنوان دلیل نمی‌پذیرند.

نکته بعدی: این که به امام حسن - علیه السلام - نسبت داده‌اند که ۷۰ یا ۴۰۰ همسر داشته، ریشه‌اش به منصور دوانیقی برمی‌گردد. اولین کسی که این حرف را زد، منصور بود؛ زیرا در دوران حکومت وی، بنی‌الحسن قیام می‌کردند، وی برای کوبیدن

- یکی از نکات بارز شخصیت مالک، این است که حتی یک حدیث در فضیلت حضرت علی (علیه‌السلام) نیاورده است. ابن حبان می‌گوید:

« لستُ أحفظُ لمالک و لا للزُهَری فیما رویا من الحدیث شیئاً من مناقب علی (علیه‌السلام) اصلاً»^۱.

دقت در شمارگان روایات مالک از صحابه، این مطلب را به خوبی آشکار می‌کند.

- از ابوهیرة ۱۸۵ روایت،

- از عایشه ۲۳۰ روایت،

- از ابن عمر بیش از ۴۰۰ روایت،

- از عمر بن خطاب بیش از ۲۰۰ روایت،

- از معاویه ۱۰ روایت (و ۷ روایت راجع به خود معاویه می‌آورد).

- و از علی بن ابی‌طالب - علیه‌السلام - فقط ۱۰ روایت.^۲

ب) آشنایی با شخصیت علمی و نظریات مؤلف:

مالک از کسانی است که بسیار دم از "مصالح مرسله" می‌زند و یکی از مدارک فقهی وی، مصالح مرسله است. آن قدر به این مبنا توسعه می‌دهد که می‌گوید:

« یجوز للامام ان یقتل ثلثَ الاممَ لاصلاح الثلثین. » جایز است امام (فقیه) اگر صلاح دانست، یک سوم ملت را به خاطر اصلاح دو سوم دیگر از بین ببرد.^۳

- اصمعی می‌نویسد:

« دخلتُ علی مالک، فما هبتُ عالماً قطُّ هیبتی له فتکلم، فلحن. فقال: مطرنا البارحةً مطراً و ایُّ مطراً. فخفّ فی عینی. فقلتُ له: قد بلغتَ من العلم هذا المبلغ فلو اصلحت من لسانک! فقال لی:

آنها این حرف‌ها را به امام - علیه‌السلام - نسبت داد. و آلا وقتی بین امام حسن - علیه‌السلام - و منافقان بحث‌های تند و شفافی اتفاق افتاد و بدترین حرف‌ها را به امام - علیه‌السلام - نسبت دادند، ولی این حرف که امام ازدواج‌های متعدد داشته‌اند را نگفتند.

^۱ . المجروحین ابن حبان (ف ۲۷۵)

^۲ . پنج روایت نیز از آن حضرت در ضمن راوی دیگر نقل می‌کند.

^۳ . شرح ابن ابی‌الحدید ۲۴۶/۱۰

فكيف لو رأيتَ ربيعةَ بن عبد الرحمن! قلنا له: كيف أصبحت؟ فقال: بخيراً، بخيراً.^۱
 بر مالک وارد شدم، هیبتی که از وی در دلم جای گرفت، از احدی در دلم نبود. تا اینکه وی شروع به سخن گفتن نمود. جمله ای را اشتباه گفت. (اشتباه فاحش) شخصیت علمی وی در نظرم پایین آمد. به او گفتم: ای کاش سخن گفتن خود را درست می کردی! مالک گفت: چه می گویی؟! برو ربيعة را بین اگر او را ببینی مرا فراموش می کنی. به ربيعة گفتم حالت چه طور است؟ در جوابم گفت: بخیراً بخیراً. اصبحت بخیراً بخیراً.

- لیث بن سعد می گوید:

أحصيت على مالك سبعون مسألة كلها مخالفة لسنة رسول الله (صلى الله عليه و آله) و قد اعترف مالك بذلك.^۲

یحیی بن معین می نویسد:

« لم يكن صاحب حديث؛ بل كان صاحب رأي » (یعنی تخصص او در حدیث نبوده؛ بلکه هر چه می گفت نظر شخصی خودش بود).^۳

□ اساتید:

- ۱ - ابوبکر بن یزید
- ۲ - ابن هرmez
- ۳ - زهری
- ۴ - ربيعة بن ابی عبدالرحمان
- ۵ - نافع (غلام عبدالله بن عمر بوده است).
- ۶ - حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام)^۴

^۱ . قاموس الرجال تستری ۶۳۷/۸ (به نقل از ادب الکاتب / ۱۲۳)

^۲ اضواء علی السنة المحمدية

^۳ اضواء علی السنة المحمدية ص ۲۹۹

^۴ . مالک در باره شاگردی اش خدمت حضرت امام صادق - علیه السلام - چنین می گوید:

✓ در این بخش جا دارد از یکی از اساتید وی سخن به میان آوریم:

« من جمله اساتذته، نافع مولی ابن عمر »

مالک از « نافع » بسیار نقل روایت می‌کند.^۱ در واقع نافع یکی از ارکان کتاب امام مالک است. نافع، غلام عبدالله بن عمر و جزء کسانی بود که در جریان "حرّه"، به مدینه حمله کرد. وی جزء خوارج بوده و نسبت به اهل بیت نظر منفی داشت.

گرچه مرحوم مامقانی در تنقیح می‌نویسد: "وی، مجهول است."، ولی باید گفت که وی معلوم الحال است. همان‌گونه که مرحوم نمازی در مستدرکات می‌نویسد: "مذموم؛ من الخوارج." و به نقل از تفسیر عیاشی، چند جریان از وی نقل می‌کند. از جمله، داستان مناظره وی با ابن عباس و پاسخ ابن عباس و موضع زشت نافع در مقابل امام حسین (علیه السلام) و جریان آمدن نافع با هشام بن عبدالملک به حج.

الف) جریان مناظره نافع با ابن عباس:

دخل نافع بن الازرق المسجد الحرام و الحسين بن علی مع عبد الله بن عباس فی الحجر فجلس إليهما ثم قال : يا ابن عباس صف لي إلهك الذي تعبد. فأطرق ابن عباس طويلاً مستبظاً بقوله. فقال له الحسين: إلیّ یا ابن الازرق المتورط فی الضلالة المرتكس فی الجهالة! أجيبك عما سألت عنه. فقال : ما إياک سألت فتجيبنی. فقال له ابن عباس : مه! سل ابن رسول الله، فإنه من أهل بیت النبوة و معه من الحكمة. فقال له : صف لی. فقال : أصفه بما وصف به نفسه و أعرفه بما عرف به نفسه لا يدرك بالحواس و لا يقاس بالناس قریب غیر ملزق و بعيد غیر متقص یوحد و لا یبعض لا إله إلا هو الكبير المتعال . قال : فبکی ابن الازرق بكاء شديدا فقال له الحسين عليه السلام : ما يبيک ؟ قال : بکیت من حسن وصفک. قال یا ابن الازرق! إني أخبرت أنك تكفر أبي و أخي و تكفرني ! قال له نافع: لئن قلت ذاک لقد كنتم الحكام و معالم الاسلام فلما

عن الامالی، عن ابن ابی عمیر، سمعت مالک بن أنس فقیه المدينة یقول: « کنت ادخل علی الصادق جعفر بن محمد فیدقم لی مخدّه و یعرف لی قدرأ و یقول: یا مالک! انی أحبک و کنت أسرُ بذلک و احمد الله علیه » امالی الصدوق / ۱۴۳

^۱ . به این شمارگان توجه نمایید: مالک از نافع و ابن عمر تعداد ۲۷۴ روایت را نقل می‌کند در حالی که از امام صادق علیه السلام ۱۴ روایت و از امیرالمؤمنین علیه السلام فقط ۱۵ روایت می‌آورد.

بدلتم استبدلنا بكم. فقال له الحسين: يا ابن الازرق أسألك عن مسألة فأجبنى عن قول الله لا إله إلا هو « و أما الجدار فكان لغلامين يتيمين في المدينة و كان تحته كنز لهما » من حفظ فيهما ؟ قال : أبوهما. قال : فأيهما أفضل أبوهما أم رسول الله (صلى الله عليه و آله) و فاطمة ؟ قال : لا بل رسول الله و فاطمة بنت رسول الله (صلى الله عليه و آله) . قال : فما حفظنا حتى حال بيننا و بين الكفر . فنهض [ابن الازرق] ثم نفض ثوبه ثم قال : قد نبأنا الله عنكم معشر قريش أنتم قوم خصمون .^۱

نافع وارد مسجد الحرام شد در حالی که امام حسین (علیه السلام) نزد ابن عباس نشستند. نافع از ابن عباس پرسید: خدایی را که می پرستی، برایم توصیف کن. ابن عباس نیز شروع به توصیف کرد. در این هنگام امام حسین (علیه السلام) رو به نافع کرد و فرمود: ای ابا ازرق به من رو کن تا سؤالت را جواب دهم. نافع با بی ادبی گفت: من از شما سؤال نکردم. ابن عباس به نافع گفت: ساکت شو! کسی که این حرف را به تو می زند، از خاندان نبوت است و دارای حکمت. سپس امام (علیه السلام) شروع به صحبت کردند. پس از صحبت امام، نافع به شدت گریه کرد. امام فرمود: شنیده ام که من و پدر و برادرم را تکفیر کرده ای! نافع در جواب گفت: تا موقعی که شماها حاکم و معالم اسلام بودید، ما با شما بودیم. ولی هنگامی که روی گردان شدید، ما هم از شما رویگردان شدیم. (اشاره به جنگ نهروان دارد).

ب) مناظره امام باقر (علیه السلام) با نافع:

« عن أبي الربيع قال : حججنا مع أبي جعفر (عليه السلام) في السنة التي كان حج فيها هشام بن عبد الملك و كان معه نافع مولى عبد الله بن عمر بن الخطاب فنظر نافع إلى أبي جعفر (عليه السلام) في ركن البيت و قد اجتمع عليه الناس فقال نافع : يا أمير المؤمنين من هذا الذي قد تداك عليه الناس؟ فقال : هذا نبيُّ أهل الكوفة؛ هذا محمد بن علي ، فقال : أشهد لآتینه فلا سأله عن مسائل لا يجيبني فيها إلا نبي أو ابن نبي أو وصي نبي. قال : فاذهب إليه و سله لعلك تخجله. فجاء نافع حتى اتكأ على الناس ثم أشرف على أبي جعفر (عليه السلام) فقال : يا محمد بن علي!

۱. بحار الأنوار - العلامة المجلسی ج ۳۳ ص ۴۲۳

إني قرأت التوراة و الانجيل و الزبور و الفرقان و قد عرفت حلالها و حرامها و قد جئت أسألك عن مسائل لا يجيب فيها إلا نبي أو وصي نبي أو ابن نبي. قال : فرفع أبو جعفر (عليه السلام) رأسه فقال : سل عما بدا لك ، فقال : ... ثم قال (عليه السلام) : يا نافع أخبرني عما أسألك عنه ، قال : و ما هو ؟ قال : ما تقول في أصحاب النهروان فإن قلت : إن أمير المؤمنين قتلهم بحق فقد ارتددت و إن قلت : إنه قتلهم باطلا فقد كفرت ، قال : فولي من عنده و هو يقول : أنت والله أعلم الناس حقا حقا ، فأتي هشاما فقال له : ما صنعت ؟ قال : دعني من كلامك هذا و الله أعلم الناس حقا حقا و هو ابن رسول الله (صلى الله عليه و آله) حقا و يحق لأصحابه أن يتخذوه نبيا .^۱

(ج) اعتراف نافع به دشمنی حضرت امیر علیه السلام :

سمعت أبا هارون العبدی قال : كنت جالسا مع ابن عمر ، إذ جاء نافع بن الأزرق فقال : والله إني لا بغض عليا . قال : أبغضك الله تبغض رجلا سابقه من سوابقه خير من الدنيا و ما فيها.^۲

روزی نافع به ابن عمر گفت: من نسبت به علی بن ابیطالب (علیه السلام) بغض دارم. ابن عمر در جوابش گفت: خدا تو را مبعوض دارد؛ نسبت به کسی بغض ورزیده‌ای که سابقه‌اش را اگر روی ترازو بگذارند، بر اعمال دنیا و آخرت دیگران می‌ارزد.

^۱ . کافی ۱۲۰/۸. ابو ربیع می گوید: با اباجعفر در آن سالی که هشام بن عبد الملک به حج آمد آهنگ حج نمودیم. نافع غلام عبدالله بن عمر به همراه هشام به حج آمده بود. نافع به امام باقر (ع) -که در رکن خانه خدا بود و مردم هم دورش را گرفته بودند- نگاهی انداخت و به هشام گفت این مرد کیست که مردم دورش حلقه زده اند؟ هشام گفت: او پیامبر اهل کوفه محمد بن علی است. نافع گفت: نزد او می روم و از او مسائلی را می پرسم که فقط پیامبر یا وصی پیامبر می تواند جواب بدهد. هشام گفت: برو و از او سؤال هایی بپرس تا شاید او را شرمگین سازی! نافع به طرف امام (ع) رفت و با تکیه دادن بر مردم مشرف بر امام گردید و گفت: ای محمد بن علی! من تورات و انجیل و زبور و فرقان را خواندم و حلال و حرام آنان را دانستم و نزد تو آمدم تا درباره مسائلی از تو پرسش نمایم که فقط پیامبر یا وصی او یا پسر پیامبر به این پرسش ها می تواند پاسخ دهد. امام باقر (ع) سر مبارک را بالا آورد و فرمودند: آن چه در دل داری بپرس. امام پرسش های او را پاسخ دادند و سپس فرمودند: ای نافع! من نیز از تو سؤالی دارم. نافع گفت: بپرس. حضرت فرمودند: درباره اصحاب نهروان چه می گویی؟ اگر بگویی امیرالمؤمنین علی (ع) آن ها را به حق کشت هر آینه از اعتقاد خود -خوارج- برگشتی و اگر بگویی امیرالمؤمنین آن ها را به ناحق کشت کافر می گردی. راوی می گوید: نافع در حالی که از نزد امام بر می گشت می گفت: به خدا قسم تو داناترین مردم هستی. نافع نزد هشام آمد هشام از او پرسید چه کردی؟ نافع گفت: رهایم کن به خدا سوگند او داناترین مردم است و او حقا فرزند رسول خدا (ص) می باشد و سزاوار است که اصحابش او را پیامبر بدانند.

^۲ . این قضیه در این کتب ذکر گردیده است: شواهد التنزیل حاکم الحسکانی ۳۰/۱ - المصنف ابن ابی شیبۀ الکوفی ۵۰۵/۷ - مقدم فتح الباری ۲۹۸/ - البته نسائی در السنن الکبری ۱۳۸/۵ و کتاب خصائص امیرالمؤمنین ۱۰۷/ و همچنین در شرح الأخبار/القاضی النعمان المغربی ۱۶۲/۱ اینگونه آمده است: جاء رجل إلى ابن عمر فسأله عن علي فقال لا تسأل عن علي ولكن انظر إلى بيته من بيوت النبي صلى الله عليه وسلم قال فإني أبغضه قال أبغضك الله. مرحوم مجلسی نیز این قضیه را ذکر می کند: بحار الانوار ۲۲۷/۷۲.

□ شاگردان وی:

- ۱- ابن جریح رومی
- ۲- سفیان ثوری
- ۳- ابن عیینه
- ۴- عبدالله بن مبارک
- ۵- امام شافعی
- ۶- امام اوزاعی^۱
- ۷- شعبه بن الحجاج
- ۸- لیث بن سعد
- ۹- ابن عُلَیَّه
- ۱۰- قعنبی
- ۱۱- محمد بن الحسن الشیبانی

ج (آشنایی با کتاب موطأ مالک:

□ علت تسمیه به «موطأ» :

چرا مالک نام کتاب خود را موطأ گذاشت؟ خودش در این مورد می‌نویسد:
 «عرضتُ کتابی هذا علی سبعین فقیهاً من فقهاء المدینة، فكلهم واطأنی علیه. فسمیته الموطأ^۲»
 وقتی کتابم را به هفتاد نفر از فقهای مدینه عرضه کردم، همه با من موافقت کردند من نیز نام کتابم را موطأ - موافقت شده - گذاشتم.

□ موقعیت و ارزش کتاب:

به اظهار نظر بزرگان عامه در خصوص اعتبار و ارزش این کتاب دقت نمایید^۳:

^۱ . اوزاعی کسی است که خودش می‌گوید: "ما اخذنا عطائنا حتی شهدنا علی علی - علیه السلام - بالنفاق." حکومت حقوقمان را نمی‌داد مگر این که شهادت بدهیم به این که علی بن ابی طالب - علیه السلام - منافق بوده است. (سیر أعلام النبلاء ۷/۱۳۰)

^۲ □ الموطأ ۴/۱

^۳ مقدمه موطأ

۱ - شافعی: «الموطأ اصح کتاب بعد کتاب الله» موطأ صحیح ترین کتاب پس از قرآن است.

۲ - ابن العربی: «الموطأ هو الاصل الاول و اللباب، والبخاری هو الاصل الثانی فی هذا

الباب و علیهما مبنی الجمیع؛ کمسلم و الترمذی».^۱

۳ - ابن حجر:

«قد وضع مالک الموطأ علی عشرة آلاف حدیث فلم یزل ینظر فیہ فی کل سنة و یسقط منه، حتی بقی هذا.» (مالک کتاب خود را با ده هزار حدیث نوشت و هر سال که نگاهش می کرد، مقداری از آن حذف می کرد.)

عمر بن عبد الواحد که از نزدیکان اوزاعی است، می گوید:

کتاب موطأ را طی چهل روز نزد مالک خواندیم اعتراض کردیم که درس طولانی شد. در جواب گفت: الفته فی اربعین سنة، أخذتموه فی اربعین یوم؛ ما اقل ما تفقهون فیہ.^۲

۴ - بخاری می گوید:

«اصح الاسانید: مالک عن نافع عن ابن عمر.» صحیح ترین سندها این سند است به همین خاطر به روایاتی که از این طریق نقل شده است زیاد ترتیب اثر می دهد.

۵ - دهلوی^۳:

«کتاب الموطأ اصح الکتب و أشهرها، و أقدمها و أجمعها. و قد اتفق السواد الأعظم من الملة المرحومة علی العمل به، و الاجتهاد فی روایتها و درایتها و الاعتناء بشرح مشکلاتها و معضلاتها و الاهتمام باستنباط معانیها و تشیید مبانیها. و من تتبع مذاهبهم و رزق الانصاف من نفسه، علم، لا محالة، أن الموطأ عدة مذهب مالک و أساسه. و عمدة مذهب الشافعی و أحمد و رأسه. و

^۱ موطأ اصل اول و بخاری اصل دوم است و مبنای تمام علما مانند مسلم و ترمذی بر این کتاب تحقق یافته است.

^۲ من این کتاب را در طول ۴۰ سال نوشتم و شما می خواهید در مدت چهل روز به تمام مطالبش برسید چه قدر فهمتان اندک است.

^۳ وی شرحی بر کتاب موطأ دارد. مقدمه الموطأ ج ۱.

مصباح مذهب أبی حنیفہ و صاحبہ و نبراسہ . و هذه المذاهب بالنسبة للموطأ كالشروح للمتون.»^۱

۶ - احمد بن حنبل:

« كنت سمعت الموطأ من بضعة عشر رجلاً من حفاظ اصحاب مالک، فأعدته على الشافعی، لأنی وجدته أقومهم.»^۲

۷ - عن السرقسطی (ف ۵۳۵) و ابن الاثیر انهما جعلوا الموطأ عداد الصحاح الستة.»

گر چه موطأ به حسب ظاهر جزء صحاح شش گانه نیست؛ ولی، این دو، آن را جزء صحاح می دانند حتی برخی آن را بالاتر از صحاح می دانند.

۸ - سیوطی در تنویر الحوالک می گوید :

ما من مرسل فی الموطأ إلا و له عاضد أو عواضد ... فالصواب إطلاق أن الموطأ صحیح لا یستثنی منه شیء.^۳

□ طرق کتاب:

برای این کتاب، یازده یا دوازده و حتی چهارده طریق ذکر کرده اند. معروف ترین آنها عبارتند از:

- طریق "عبدالرحمان بن مصری" که احمد آن را انتخاب کرده است.

- طریق "تنیسی" که بخاری آن را انتخاب کرده است.

- طریق "یحیی بن یحیی التمیمی النیشابوری" که مسلم آن را انتخاب کرده است.

- طریق "قعنبی" که ابوداود آن را انتخاب کرده است.

^۱ موطأ صحیح ترین مشهورترین قدیمی ترین و جامع ترین کتاب هاست و اهل عراق در عمل به آن اتفاق نظر دارند و اساس مذهب شافعی و احمد همین است. هم چنان که چراغ مذهب ابوحنیفه و همکارش شیبانی و قاضی ابو یوسف (صاحب کتاب خراج) کتب موطأ مالک است و اینان در قبول یا رد فتوای مالک آزادند اما در ترتیب و تهذیبی که مالک بنا گذاشت مجبور به قبول هستند.

^۲ من کتاب موطأ را از بیش از ده نفر از حافظینی که اصحاب مالک بودند شنیدم اما آن را بر شافعی خواندم چرا که وی قوی تر از سائرین بود.

^۳ آن چه به نظر صحیح می رسد این است که تمام مطالب موطأ صحیح می باشد و چیزی از آن استثنا نشده است.

- طريق "قتيبة بن سعيد" که نسایی آن را انتخاب کرده است.
هر کدام از این پنج طریق با دیگری اختلاف در نقل حدیث دارد که گاهی اختلاف به ۳۰۰ حدیث می‌رسد.

* اشکالی مطرح می‌شود:

آنهايي که معتقدند کتاب موطأ، اصح کتاب پس از کتاب خدا است، مشخص کنند که کدام طریق، صحیح می‌باشد و کدام روایات جزء این کتاب نیست.

□ نسخه‌های کتاب:

- ۱ - نسخه المسنودی
وی به غیر از سه باب موطأ را از مالک بلا واسطه شنیده است.
- ۲ - نسخه ابن وهب مصری، (ف ۲۹۹ هـ)
با نسخه‌های دیگر فرق می‌کند. مثلاً، این روایت در این نسخه فقط وجود دارد:
« امرت الناس ان اقاتل الناس حتی يقولوا لا اله الا الله. »
- ۳ - نسخه ابو عبدالرحمان مصری، (ف ۲۹۱ هـ.ق.)
روایاتی را داراست که در دیگر نسخ موجود نیست.
- ۴ - نسخه قعنبی، (ف ۲۳۱ هـ.ق.)
این روایت فقط در این نسخه وجود دارد: « لاتطروني كما أطرت النصارى عيسى بن مريم عليه السلام فإنما أنا عبد الله فقولوا عبدالله ورسوله. »
- ۵ - نسخه التنیسی؛ (که بخاری از وی نقل می‌کند).
- ۶ - نسخه مَعْنُ الْقَزَازِ، (ف ۱۹۸ هـ.ق.)؛
از عایشه نقل می‌کند: « کان رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَصَلِي فِي اللَّيْلِ فَاِنْ فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ فَاِنْ كُنْتُ يَقْظَانَهُ يَتَحَدَّثُ مَعِي وَ اِلَّا اضْطَجَعَ يَأْتِيهِ الْمَوْذَنُ. »

(پیامبر اکرم نماز شب می خواند. نمازشان که تمام می شد، من بیدار بودم؛ با من صحبت می کرد. ولی اگر من خواب بودم، تا اذان صبح می خوابید.)

۷ - نسخه سعید بن عُفیر ، (ف ۲۲۶ ه.ق.)؛

۸ - نسخه ابن بکیر (ف ۲۳۱ ه.ق.): در این نسخه روایت شده است « ما زال جبرئیل اوصانی بالجار حتی ظننته أنه لیورثنه.» همیشه جبرائیل مرا درباره همسایه سفارش می کرد تا جایی که گمان کردم همسایه از همسایه ارث می برد.

۹ - نسخه ابومصعب زهری (ف ۲۴۲ ه.ق.)؛

۱۰ - نسخه مصعب زبیری؛

۱۱ - نسخه محمد بن المبارک؛

۱۲ - نسخه سلیمان بن بُرد؛

۱۳ - نسخه سوید بن سعید.

۱۴ - نسخه محمد بن حسن شیبانی.^۱

سؤال ما این است: با توجه به این که هر کدام از این نسخه ها محتوی روایاتی است که در دیگری نیست، پس ما کدام نسخه را به عنوان موطأ مالک در نظر بگیریم؟ موطأ مالک کدام است؟!

□ عدد احادیث:

مجموع احادیث موطأ، هزار روایت می باشد البته در برخی نسخه ها تا ۱۷۲۰ روایت نیز رسیده است.

ابو مصعب الزهری می گوید: از این میان، ۶۰۰ حدیث مسند، ۲۰۰ روایت مرسل، ۶۱۳ موقوف و ۲۸۵ از تابعین است؛ (مقطوع).^۲

^۱ مقدمه کتاب الموطأ.

^۲ - ابن عبدالبر قرطبی در رابطه با مراسیل موطأ کتابی تألیف کرده و در آن برای روایات مرسل و منقطع سند ذکر کرده است وی می گوید: هر جا مالک «عن الثقة» یا «بلغنی» - که تعدادش ۶۱ عدد می باشد - دارد را بررسی کرده و اسنادش را پیدا کردم مگر

□ ابواب کتاب:

مالک، کتاب را بر اساس تبویب فقهی تنظیم کرده و تقریباً متضمن اکثر ابواب فقهی است و اضافه بر آن، برخی مباحث اخلاقی را نیز مطرح نموده است.

«موطأ»، شامل ۶۱ کتاب می‌باشد:

جلد دوم ↓			جلد اول ↓		
تعداد ابواب	عناوین کتاب	تعداد ابواب	عناوین کتاب	تعداد ابواب	عناوین کتاب
۱۶	عقول	۵۰	جهاد	۳۰	وقوت الصلاة
۲	قسامة	۱۷	نذر	۱۱۵	الطهارة
۲۶	الدعاء للمدينة و أهلها	۱۳	ضحایا	۷۰	النداء للصلاة
۱۰	النهی عن قول القدر	۹	ذبائح	۳	السهو
۱۸	حسن الخلق	۱۸	صيد	۲۰	غسل يوم الجمعة
۱۹	لبس ثياب الجمال	۷	عقیقة	۶	ترغیب فی صلاة شهر رمضان
۴۰	صفة النبي (ص)	۱۶	فرائض	۳۳	صلاة اللیل
۱۸	الوضوء من العین	۵۷	نکاح	۳۸	صلاة الجماعة
۱۸	شعر	۱۰۹	طلاق	۹۵	قصر الصلاة فی السفر
۷	رؤیا	۱۸	رضاع	۴	صلاة الخوف
۸	سلام	۱۰۱	بیوع	۴	العمل فی صلاة کسوف الشمس
۴۴	استئذان	۱۶	قراض	۶	العمل فی الاستسقاء
۳	بیعة	۳	مساقاء	۱۴	النهی عن استقبال القبلة
۲۸	ما یکره من الکلام	۹	الامر بالوصیة	۴۹	الامر بالوضوء لمن مس القرآن
۲	صفة جهنم	۲۵	عتق ولاء	۵۶	الجناز
۱۵	ترغیب فی الصدقة	۱۵	مکاتب	۵۵	زکاة
۱	طلب العلم	۸	مدبر	۶۰	صیام
۱	دعوة المظلوم	۲۳	حدود	۱۷	اعتکاف

چهار حدیث که برای آنها به سندی برنخوردم. سیوطی در دفاع از مراسیل موطأ می‌گوید: هر حدیثی که در موطأ آمده شاهی بر آن وجود دارد و تمامی احادیثش دارای سند می‌باشد. به همین جهت المعلق کتاب موطأ می‌نویسد: تمام مطالب کتاب موطأ صحیح است و چیزی از آن استثنا نشده است.

حج	۲۵۵	اشربہ	۱۵	اسماء النبی (ص)	۱
----	-----	-------	----	-----------------	---

(د) محتویات کتاب:

در این بخش به گوشه‌ای از روایات این کتاب می‌پردازیم که برخی معتقدات شیعه امامیه را تأیید و برخی از مبانی عامه را زیر سؤال می‌برد:

۱- نحوه ورود «الصلاة خیر من النوم» در اذان (نزد اهل سنت):

« أن المؤذن جاء إلى عمر بن الخطاب يؤذنه لصلاة الصبح ، فوجده نائماً . فقال : الصلاة خیر من النوم . فأمره عمر أن يجعلها في نداء الصبح . »^۱

۲- نهی از حج تمتع:

« أنه سمع سعد بن أبي وقاص و الضحاک بن قیس ، عام حج معاوية بن أبي سفيان ، و هما يذكران التمتع بالعمرة إلى الحج . فقال الضحاک بن قیس : لا يفعل ذلك إلا من جهل أمر الله عزوجل . فقال سعد : بئس ما قلت يا ابن أخي . فقال الضحاک : فإن عمر بن الخطاب قد نهى عن ذلك . فقال سعد : قد صنعها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم . و صنعناها معه . نهى عمر عن التمتع. »^۲ سالی که معاویه به حج آمده بود، سعد بن ابی وقاص و ضحاک بن قیس با هم صحبت می‌کردند. سخن از عمره تمتع به میان آمد. ضحاک گفت: این کار را فقط کسی انجام می‌دهد که به امر خداوند جاهل باشد. سعد در جواب گفت: بد مطلبی را گفتی! ضحاک گفت: عمر ما را بر حذر داشته بود. سعد گفت: ولی این کار را رسول الله (صلی الله علیه و آله) انجام داد و ما نیز آن را انجام داده بودیم در زمان رسول خدا.

۳- نهی از متعة النساء:

« رسول الله (صلی الله علیه و آله) نهى عن متعة النساء يوم خيبر و عن أكل لحوم الحرم الانسية. »^۳

سپس قضیه ای را در این زمینه نقل می‌کند:

۱ . الموطأ ۱/۷۲

۲ . الموطأ ۱/۳۴۴

۳ . الموطأ ۲/۵۴۷

« عن عروة بن الزبير ، أن خولة بنت حكيم دخلت على عمر بن الخطاب فقال : إن ربيعة بن أمية استمتع بامرأة^۱ . فحملت منه . فخرج عمر بن الخطاب فرعا ، يجرد رداءه . فقال : هذه المتعة . و لو كنت تقدمت فيها لرجمت.»

۴- اجتهادات ابوموسی اشعری:

« عن يحيى بن سعيد ، أن رجلا سأل أبا موسى الاشعري فقال : إني مصصت عن امرأتی من ثديها لبنا، فذهب في بطني . فقال أبو موسى : لا أراها إلا قد حرمت عليكم . فقال عبد الله بن مسعود : انظر ماذا تفتي به الرجل ؟ فقال أبو موسى : فماذا تقول أنت ؟ فقال عبد الله بن مسعود : لا رضاعة إلا ما كان في الحولين . فقال أبو موسى : لا تسألوني عن شيء ، ما كان هذا الخبر بين أظهركم.»^۲

از ابوموسی اشعری پرسیدند: اگر مردی از زنش شیر بخورد، چه حکمی دارد؟ در جواب گفت: آن زن بر او حرام می‌گردد (زیرا دایه‌اش می‌گردد). ابن مسعود به ابوموسی گفت: بفهم که چه فتوایی می‌دهی! ابوموسی گفت: مگر حکمش چه می‌شود؟ ابن مسعود گفت: رضاعة و شیرخوارگی و احکام آن فقط مربوط به دو سال اول تولد است. ابوموسی پس از آن گفت: تا زمانی که این عالم در میانتان است، از من سؤالی نپرسید.

۵- رضاع الكبير:

« جاءت سهلة بنت سهيل ، وهي امرأة أبي حذيفة، إلى رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم فقالت: يا رسول الله ، كنا نرى سالماً ولداً ، و كان يدخل عليّ . و أنا فضل . و ليس لنا إلا بيت واحد . فماذا ترى في شأنه ؟ فقال لها رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم: أرضعيه خمس رضعات فيحرم بلبنها . و كانت تراه ابناً من الرضاعة . فأخذت بذلك عائشة أم المؤمنين . فيمن كانت تحب أن يدخل عليها من الرجال . فكانت تأمر أختها أم كلثوم بنت أبي بكر الصديق . وبنات أخيها . أن يرضعن من أحببت أن يدخل عليها من الرجال . و أبي سائر ازواج النبي صلى الله عليه [و آله] و سلم أن يدخل عليهن بتلك الرضاعة أحد من الناس . و قلن : لا . و الله ، ما نرى

^۱ . این زن که ربيعة بن اميه صيغه کرده و از وی بچه دار گردیده، خواهر عمر بن خطاب بوده است. لذا عمر ناراحت شد ولی نتوانست کاری کند.

^۲ . الموطأ ۲/۶۰۷

الذی أمر به رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم سهلة بنت سهيل ، إلا رخصة من رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم ، في رخصة سالم وحده . لا . والله ، لا يدخل علينا بهذه الرخصة أحد . فعلى هذا كان أزواج النبي صلى الله عليه [و آله] و سلم في رخصة الكبير.^۱

۶- سجده بر سنگ:

«عن ابى جعفر القارى أنه قال: رأيت عبدالله بن عمر إذ أهوى ليسجد مسح الحصباء لموضع جبهته مسحاً خفيفاً.»^۲

۷- بيعت کردن عبدالله بن عمر^۳ با عبدالملك مروان طى نامه زير:

« اما بعد، لعبدالله بن عبدالملك امير المؤمنين، سلام عليكم، فإني احمد اليك الله الذى لا اله الا هو و أقر لك السمع و الطاعة على سنة الله و سنة رسوله فيما استعطت.»^۴

□ کارهایی که بر موطأ مالک انجام شده است:

شرح :

- تنوير الحوالک / سيوطى - در ۱ جلد
- شرح الزرقانى - در ۴ جلد
- القبس / ابى بكر المعافى - در ۴ جلد
- المسوى / الدهلوى - در ۲ جلد
- اوجز المسالك / محمد زكريا كاندهلوى - در ۵ جلد
- المنتقى / سليمان بن خلف الباجى - در ۱ جلد
- فتح المالك تبويب التمهيد / ابن عبدالبر - در ۱۰ جلد
- مفتاح السنن / عبدالباقي - در ۱ جلد
- التعريف برجال الموطأ - در ۱ جلد

۱ . الموطأ ۲/۶۰۵

۲ . الموطأ ۱/۱۵۷

۳ . البته او با حجاج بن يوسف - البته با پای او - بيعت می کند ولی با حضرت علی بن ابیطالب (ع) بيعت نکرد!

۴ . الموطأ ۲/۹۸۳

- أسماء شیوخ مالک / محمد بن اسماعیل الشیبلی
- إسعاف المبطأ برجال الموطأ.

بخش هشتم :

« مُسْنَدُ أَحْمَد »

□ مدخل:

الف) تعریف مسند^۱ :

مسند، کتابی است که موضوعش تنظیم احادیث صحابه است، اعم از این که صحیح باشد، حسن باشد و یا ضعیف.^۲

ب) ترتیب و چینش مسانید:

چینش کتب مسانید به یکی از این روش‌ها بوده است:

- ۱ - بر اساس حروف الفبایی از اسامی صحابه (که معمولاً بر این اساس عمل می‌کنند).
- ۲ - بر مبنای قبائل.
- ۳ - بر اساس سابقه در اسلام.

۴ - بر مبنای شرافت نسب؛ (مثلاً آل بیت الرسول، بنی هاشم و ...)؛

۵ - گاهی به ذکر احادیث یکی از صحابه می‌پردازند. که این خود بر چند نوع است:

أ) روایات یکی از صحابه؛ مثل «مسند ابی بکر بن ابی شیبیه»؛

ب) احادیث جماعتی از صحابه؛ مثل «مسند الاربعة»؛

ج) روایات جماعت یا طایفه‌ای مخصوص؛ مثل مسند المُقْلین^۳، یا مسند الصحابة الذين

نزلوا مصرًا.

^۱ . قد يقال: المسند، والمراد به السلسلة المتصلة بالنبي (صلوات الله عليه وآله) او الائمة الاطهار (عليهم السلام)

^۲ . المسانيد، جمع مسند؛ و هي الكتب التي موضوعها جعل حديث كل صحابي على حده صحيحاً او حسناً او ضعيفاً، مرتبين على حروف الهجاء في اسماء الصحابة - كما فعله غير واحد، و هو اسهل تناولاً - او على القبائل، او السابقة في الاسلام، او الشرافة النسبية، او غير ذلك. و قد يقتصر في بعضها على احاديث صحابي واحد. "الرسالة المستطرفة/ ۶۰"

^۳ . المقلين: افرادی که روایات کمی دارند.

ج) فایده مسند نویسی:

بما انّ للروایات طرق متعدده مختلفه، فالطریق السهل لحفظ الروایات هو التبویب علی طریق المسند.

با توجه به این که روایات، طرق متعددی دارد، آسان‌ترین راه جهت حفظ روایات، تبویب بر اساس طریق مسند است. به این روایت دقت نمایید:

« خیر القرون قرنی ثم القرن الذی یلی قرنی. » یکی از روایاتی که به عدالت صحابه نظر دارد، همین روایت است. این روایت را که طبق نقل کتب عامه پیامبر (صلوات الله علیه و آله) فرموده، ۱۰ یا ۱۵ نقل مختلف دارد؛ ولی همه به یک نفر برمی‌گردد؛ به ابن عباس. که همه اینها را در یک مسند جمع‌آوری می‌کنند.

د) مبتکر مسند نویسی:

سیوطی، اولین کسی را که به مسند نویسی پرداخت، «طیالسی» (ف ۲۰۴) می‌داند. اگر چه پس از ذکر این مطلب می‌نویسد: این کتاب در حقیقت تألیف برخی از شاگردان طیالسی است. این کتاب ۱۰ جزء در یک مجلد است.

هـ) مهم‌ترین مسانید:

«حاجی خلیفه» در «کشف الظنون» بیش از صد مسند (از مؤلفین اهل سنت) را نام می‌برد:

- ۱- مسند ابی بکر بن ابی شیبّه (ف: ۲۳۵)
- ۲- مسند اسحاق بن راهویه (ف: ۲۳۸)
- ۳- مسند احمد بن حنبل (ف: ۲۴۰)
- ۴- مسند احمد بن ابراهیم الدورقی (ف: ۲۴۶)
- ۵- مسند الدارمی
- ۶- مسند ابویعلی الموصلی (ف: ۳۰۷)
- ۷- المسند الکبیر للبخاری

۸ - مسند الحمیدی (ف: ۲۱۹) ^۱

■ اسامی مؤلفان مسانید شیعه

مرحوم شیخ آغا بزرگ طهرانی در الذریعة، نام تعدادی از مسانید مؤلفان شیعه و یا غیر شیعه که برای شیعه نگاشته‌اند را می‌آورد:

۱ - مسند ابن عباس للجلودی - شیخ ابن قولویه - ؛

۲ - مسند ابی‌نواس؛

۳ - مسند الامام جعفر الصادق (علیه‌السلام) در ۱۰ جلد، / للسید محمد کاظم الکفائی ^۲.

۴ - مسند الامام الباقر (علیه‌السلام) / للسید الکفائی. ۲ جلد آن چاپ شده است. (سال ۱۳۷۴).

۵ - مسند امیرالمؤمنین / از یعقوب بن شیبۀ ^۳.

۶ - مسند الامین / للعلامة الامین التبریزی.

۷ - مسند خلفاء بنی‌عباس / لابی طالب عبیدالله بن ابی‌زید احمد بن یعقوب بن نصر الانباری (ف: ۳۵۶)؛

۸ - مسند الرضا - علیه‌السلام - معروف به صحیفه الرضا (علیه‌السلام)

۹ - مسند زید بن علی بن الحسین - علیهما السلام - / توسط عبد العزیز بن اسحاق البقال (ف: ۳۱۳) ^۴

۱۰ - مسند عبدالله بن بکر بن أعین؛ / ابن عقده الزیدی الجارودی (ف: ۳۳۳)؛

^۱ . این مسند، کتاب خوبی است. حمیدی از آن "بد ابوحنیفه" ها است. با ابوحنیفه بسیار ضد و مخالف بود. هرگاه می‌خواست نامی از ابوحنیفه ببرد، می‌گفت: قال ابو "جیفه".

در این کتاب به تصریح آورده: « قال عمر: ان الرجل لیهجر». مرحوم مجلسی نیز در بحار الانوار این مطلب را از حمیری نقل می‌کند.

^۲ . که هر جلد بیش از ۴۰۰ صفحه است. وی تمام روایاتی را که از حضرت امام صادق - علیه‌السلام - در کتب اربعه نقل شده، در کتابش آورده است. که تاکنون فقط یک جلد آن به چاپ رسیده است.

^۳ . علی‌رغم این که مرحوم نجاشی وی را عامی معرفی می‌کند، ولی از آنجا که وی این کتاب را برای شیعه نوشته، و آن را با سند گروهی از صحابه روایت کرده، لذا شیخ آغا بزرگ، آن را در لیست مسندنویسان شیعه ذکر می‌کند.

^۴ . این احادیث را ابوخلد عمر بن خالد الاوسطی از جناب زید از آباء طاهرینش نقل می‌کند. زیدی‌ها به این کتاب اهمیت بسیاری می‌دهند و شروح فراوانی بر آن نگاشته‌اند. ولی مشکلی که در آن وجود دارد، طریق نقل آن است.

۱۱ - مسند عمر^۱ بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) / الحافظ ابی بکر الجعابی استاد شیخ مفید (ف ۳۵۳)؛

۱۲ - مسند قیس بن الربیع الاسدی؛

۱۳ - مسند عبدالرزاق الصنعانی (ف: ۲۱۱)؛

۱۴ - مسند عمار بن یاسر / یعقوب بن شعیب؛

۱۵ - مسند فاطمة؛ گردآورنده در این کتاب از تلعبری، ابن بابویه و ابوجعفر صدوق زیاد نقل می‌کند. در مؤلفش اختلاف نظر وجود دارد:

الف) ابن شهر آشوب در معالم می‌گوید: مؤلف این کتاب مجهول است؛

ب) سید صدر الدین: این، همان کتاب دلائل (دلائل الامامة) ابن جریر امامی است.

فصل اول: آشنایی با مؤلف

نام: احمد بن محمد بن حنبل

تولد: سال ۱۶۴ در بغداد؛

جدّ وی: حنبل، استاندار امویین در سرخس بود. پس از تضعیف بنی‌امیه، به سمت عباسیان گروید. و سپس به بغداد مهاجرت کرد.

جدّ بزرگ وی: ذو الثدیة^۲ ایدئولوگ خوارج بود. که در جنگ نهران به دست توانای حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به درک واصل شد. و این کینه‌ای که احمد بن محمد حنبل از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) در دل دارد، ریشه‌اش همین قضیه است.^۱

^۱ . در تهذیب التهذیب نگاه کنید. ببینید چه کسی اسم فرزند امیرالمؤمنین - علیه السلام - را عمر گذاشت. عمر بن خطاب بود که حضرت را مجبور کرد تا نام خود را بر روی آن فرزند بنهد. اهل سنت همین نام‌گذاری را دلیل بر این می‌پندارند که خلفا و علی بن ابی طالب روابط حسنه‌ای داشته‌اند. ولی در جواب و نقض آن باید گفت: اگر اسم گذاشتن دلیل بر روابط حسنه است، چرا خلفای سه گانه اسم هیچ‌کدام از فرزندان‌شان را علی، حسن یا حسین نگذاشتند.

این شخص، همان عمر طرف است. کسی که امام حسین - علیه السلام - را از خروج نهی کرد. از کنار امام رفت و به مصعب بن زبیر پیوست. حرکتی که از طرف عبدالله بن زبیر بود، کوفه و قصر دارالامارة را محاصره کردند و جناب مختار و ۷۰۰ نفر از فرماندهان عملیات را به قتل رساند. (به قاموس الرجال جلد ۱۲ مراجعه کنید).

^۲ . به خاطر گوشت زائدی که بر کتف داشت، به وی ذوالتدیة می‌گفتند.

□ اساتيد:

احمد بن حنبل از ۱۸۰۰ نفر روايت شنیده است. مهم ترين اساتيدش عبارتند از:

- هيثم؛
- سفیان بن عيينه؛
- عبدالرزاق صنعانی؛
- قاضی ابویوسف (مروج مذهب ابوحنيفه)؛

□ شاگردان:

- محمد بن اسماعيل بخاری؛
- مسلم بن حجاج نيشابوری؛
- ابوداود سجستاني؛
- فرزندان احمد بن حنبل: صالح و عبدالله.

□ آشنایی با شخصیت مؤلف:

الف) عقايد و نظريات؛^۲

۱- بغض علی بن ابی طالب - علیه السلام - در دل داشتن:

همان گونه که اشاره شد، یکی از علل این امر، کشته شدن جد بزرگ وی - ذو النديه - در جنگ نهروان به دست توانای حضرت امير (علیه السلام) است که به گفته برخی علما، این، اساسی ترین علت کینه احمد بن حنبل نسبت به مولای متقيان (علیه السلام) است.^۳

۱ . علامه تستری به نقل از مرحوم کشی می نویسد: « کانت عداوة أحمد لعلی - علیه السلام - أن جدّه ذا النديه قتلہ يوم نهروان.» و همچنین مرحوم نمازی شاهرودی می نویسد: «احمد بن حنبل من اولاد ذی النديه الذی قتلہ اميرالمؤمنين، و هذا سبب العداوة لاميرالمؤمنين - علیه السلام -» مستدرکات علم رجال الحديث ۱ / ۳۰۶ .

۲ . می توان گفت: در واقع احمد بن حنبل ايدئولوگ سلفی ها است و عقايد وهابی ها و سلفی ها از نظر فکری معمولا به احمد برمی گردد.

۳ . البته احمد بن حنبل شخصیت ثابتی نداشته است و به قول معروف، از حزب باد بوده و گاهی به این طرف و گاهی به آن طرف متمایل می شده است. ولی کینه وی نسبت به اميرالمؤمنين - علیه السلام - را نمی توان انکار کرد.

ماجرایی که «علی بن حشرم» نقل می‌کند، این مطلب را تأیید می‌کند:

« کنتُ فی مجلس احمد بن حنبل، فجرى ذکر علی بن ابی طالب (علیه السلام) فقال احمد: لایکون الرجل سُنَّیاً حتى یُبغض علیاً قليلاً. فقلتُ: لایکون الرجل سُنَّیاً حتى یُحِبَّ علیاً کثیراً. » علی بن حشرم می‌افزاید: « پس از اینکه این حرف را زدم، شاگردان احمد مرا به شدت کتک زدند و از مجلس بیرون انداختند. »^۱

۲ - اعتراف به کثرت فضائل حضرت علی (علیه السلام) :

ولی با تمام کینه‌ای که احمد نسبت به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد، به کثرت فضائل آن حضرت اشاره و به ذکر برخی از آنها می‌پردازد. از جمله می‌گوید:

« ما جاء لاحدٍ من اصحاب النبی - صلوات الله علیه و آله - من الفضائل، ما جاء لعلی (علیه السلام) »^۲

« لم یزل علی مع الحق و الحق مع علی حیث کان. »

« الخلافة لم تزین علیاً، بل علی زینها. » این مطلب را تاریخ بغداد نقل می‌کند.^۳

۳ - مخالف نظریه «تثلیث»:

احمد مخالف نظریه‌ای بود که «ابن عمر» به رواج آن پرداخت (که می‌گفت: در زمان رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - در میان صحابه، ابوبکر از همه برتر بود، سپس عمر و سپس عثمان. و غیر از ایشان، باقی صحابه یکسان بودند.) البته امویین به تقویت و رواج آن همت گمارده بودند.^۴

۴ - محبت شدیدش نسبت به معاویه (ولائه لمعاویه):

^۱ . علل الشرایع ۴۶۸/۲ - بحار الانوار ۲۶۱/۴۹

^۲ . حسانانی که حنفی می‌باشد (ف: ۴۹۰ هـ) در شواهد التنزیل به ۸۰ فضیلت برای حضرت امیر (علیه السلام) اشاره می‌کند که احدی از صحابه ندارند. و می‌نویسد: هر فضیلتی که باقی صحابه دارند، حضرت علی (علیه السلام) در آن فضیلت با آنها شریک است. آن قدر که فضائل از سوی پیامبر اکرم - صلوات الله علیه و آله - در باره امیرالمؤمنین - علیه السلام - آمده، در باره هیچ‌کدام از صحابه نیامده است.

البته به عنوان شبهه می‌گویند: از آنجا که علی بن ابی طالب عمر طولانی داشت، لذا فضائل زیادی از او نقل شده است. در جواب می‌گوییم: پس چرا معاویه که همان حدود عمر کرد این قدر فضائل ندارد؟! (علیرغم تعداد بسیار دشمنانی که حضرت - علیه السلام - دارا بود.)

^۳ . تاریخ بغداد ۱۴۵/۱

^۴ . سنن ابی داود ۲۰۶/۴

از مؤیدات این مطلب، پیام احمد بن حنبل به یحیی بن معین، راجع به نقل نکردن از عبید الله بن موسی العبسی است. در نامه‌اش، علت این نهی از نقل را، این گونه می‌نویسد:

«لأنه ينال من معاوية.» زیرا موسی بن عبید از معاویه بدگویی می‌کند.^۱

پس معلوم می‌شود این که احمد از میان هفتصد هزار حدیث، سی هزار آن را گلچین و گزینش کرده، بر چه اساسی بوده است!

اضافه بر مطلب فوق، مکالمه بین احمد و پسرش نیز این امر را بیان می‌کند:

پسرش درباره برتری بین علی و معاویه می‌پرسد. احمد می‌گوید: پسر! دشمنان علی بن ابی طالب سعی کردند نقطه ضعفی در علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) پیدا کنند، چون نتوانستند، - به خاطر کوبیدن ایشان - دشمنش را بزرگ کردند.

۵ - قائل به قدیم بودن کلام خداوند:

در اوان حکومت بنی‌عباس، جریان مخلوق یا حادث بودن قرآن (کلام الهی) پیش آمد.

علت رواج این نظریات و داغ شدن این مبحث در میان مسلمین را در دو امر زیر می‌توان جستجو کرد:

الف. حکومت وقت برای مشغول کردن مردم و جلوگیری از بروز قیام مردمی علیه حکومت، این مباحث را مطرح و به داغ کردن بازار آن کمک می‌کرد.

ب. با توجه به فتوحاتی که پیش می‌آمد و ورود فلسفه یونان به بلاد اسلام، لازمه طبیعی گفتگوی تمدنها، به وجود آمدن چنین مباحث عقلی می‌باشد.^۱

^۱ . قضیه‌ای که می‌آید، به خوبی دیدگاه احمد بن حنبل نسبت به معاویه را مشخص می‌کند:

« حدثنا أبو زكريا غلام أحمد بن أبي خيثمة قال كنت جالسا في مسجد الجامع بالرصافة مما يلي سوقة نصر عند بيت الزيت وكان أبو خيثمة يصلي صلواته هناك وكان يركع بين الظهر والعصر وأبو زكريا يحيى بن معين قد صلى الظهر وطرح نفسه بازاره فجاءه رسول أحمد بن حنبل فأوجز في صلاته وجلس فقال له أخوك أبو عبد الله أحمد بن حنبل يقرأ عليك السلام ويقول لك هو ذا تكثر الحديث عن عبید الله بن موسی العبسی وانا و أنت سمعناه يتناول معاوية بن أبي سفيان و قد تركت الحديث عنه. قال فرجع يحيى بن معين رأسه وقال للرسول اقرأ على أبي عبد الله السلام وقل له يحيى بن معين يقرأ عليك السلام وقال لك انا وأنت سمعنا عبد الرزاق يتناول عثمان بن عفان فاترك الحديث عنه فان عثمان أفضل من معاوية. (تاريخ بغداد ۴۱/۴۲۷)

کسانی که قائل به قدیم بودن کلام خدا بودند، برایشان مشکلاتی فراهم می‌شد. مثلاً ابن حماد مروزی (ف: ۲۲۸، صاحب کتاب فتن) که طرفدار این نظریه بود، در زندان، در حالی که دست و پایش در غل و زنجیر بود، درگذشت و سپس جنازه‌اش را در چاه انداختند.

احمد بن حنبل، سردمدار قائلان به قدیم بودن کلام خدا بود.^۲ و بر این نظریه پافشاری زیادی کرد و به زندان رفت. همین امر، موجب شد که مُریدان زیادی پیدا کند و حرف‌های عجیب و فضائل غریبی درباره‌اش جعل و نقل کنند. فضائلی که وقتی برخی از آنها را به اهل بیت پیامبر - علیهم السلام - نسبت می‌دهیم، انگ "غلو" و برچسب "جعل" بر آن می‌زنند.

نمونه‌ای از فضائل جعلی:

۱- می‌نویسند: شهر بغداد را سیل فرا گرفت. وقتی آب به کنار قبر احمد رسید، از حرکت باز ایستاد و وارد آنجا نشد. طوری که حتی گرد و غبار روی فرش‌ها نیز دست نخورد.^۳

علامه امینی - که رحمت خدا بر او باد - می‌نویسد: دلیل معجزه بودن قبر احمد این است که الان، اثری از قبرش نیست!! " أن الغرق الکائن بعد العشرین و سبع مئة ببغداد عام علی مقابر مقبره أحمد ، و أن الماء دخل فی الدهلیز علو ذراع ، و وقف بقدره الله ، و بقیت الحصر حول قبر الامام بغبارها ، و کان ذلک آیه " .^۴

۲ - زمانی بغداد را آب فرا گرفت. یکی از علما می‌گوید: در آن زمان تمام کتاب‌های من از بین رفت به جز چند جلد کتاب. دقت کردم و فهمیدم که چون چند ورق از کتاب‌های احمد در آنها بوده، از خطر محفوظ مانده است!

^۱ . باید دید ریشه مطرح شدن این نظریه کجا می‌باشد. اولین کسی که این نظریه را مطرح کرد، یوحنا نصرانی بود. وی گفت: در قرآن، خداوند می‌فرماید: حضرت عیسی کلمه الله است. اگر بگوییم کلام خدا قدیم است، لازمه‌اش آن است که حضرت عیسی نیز قدیم باشد. یعنی حضرت عیسی خدا است و مثل خدا دارای قدمت زمانی می‌باشد.

^۲ . قدمت کلام الهی، نظر اشاعره است. ولی حدوث و مخلوق بودن آن، مطابق با نظر معتزله و همچنین امامیه است. زیرا کلام از صفات فعل الهی است نه از صفات ذات. و فقط صفات ذات هستند که قدیم‌اند.

^۳ . این را از روی داستان آب بستن به قبر شریف کربلا جعل کرده‌اند که آب تمام نقاط کربلا را فرا گرفت؛ ولی همین که به قبر مطهر حضرت امام حسین - علیه السلام - رسید، به آنجا وارد نشد. و لذا به آنجا «حائر» گفته می‌شود.

^۴ . سیر أعلام النبلاء ج ۲۳۱/۱۱

۳ - خداوند به زیارت احمد می آید:

ابن جوزی در حوادث سال ۴۵۴ از شخصی نقل می کند: خواب دیدم که به زیارت قبور رفته ام. به قبر احمد که رسیدم، دیدم قبرش با خاک یکسان شده. با خود گفتم: لابد سیل آمده و قبر را چنین کرده. ناگاه از داخل قبر صدایی شنیدم که گفت: «نه؛ این گونه نیست؛ بلکه خدا به زیارت قبر من آمده و از هیبت خدا، قبر این گونه شده. خداوند هر سال به زیارت من می آید.» پرسیدم: چرا؟ گفت: زیرا خدا به من گفت: «لأنک نصرت کلامی.» دوباره سؤال کردم: این چه سری است که فقط قبر تو را می توان بوسید؟ گفت: این کرامت نه به خاطر خود من، بلکه به خاطر یک تار مو از پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است که همراه من می باشد. بوسیدن قبر من به این خاطر است.

۴- ابن جوزی همچنین نقل می کند:

فرزند احمد، پدرش را در خواب دید. از او پرسید: پس از مرگ، با تو چگونه برخورد شد؟ جواب داد: مرا آمرزیدند؛ وقتی دو ملک آمدند و پرسیدند: من ربُّک؟ گفتم: سبحان الله، از من حیا نمی کنید که این سؤال را می پرسید؟! گفتند: یا عبدالله! ما مأموریم و معذور. و یا داستان نامه نوشتن خدا به احمد و یا سلام رساندن الیاس پیامبر به احمد که ...

علامه امینی اینها را در بخش "غلو" نقل می کند و مورد نقد و تمسخر قرار می دهد.^۱

□ موقعیت علمی:

«ابن قیِّم الجوزیة» درباره موقعیت علمی احمد، می نویسد:

«كان بیغداد امامَ اهل السنَّة علی الاطلاق. احمد، الذی ملأ الارض علماً و حدیثاً و سنَّةً حتی انَّ ائمة الحدیث و السنَّة یعدّون اتباعه الی یوم القیامة.»

فصل دوم: آشنایی و بررسی مسند احمد

^۱ . پس از تألیف و نشر کتاب الغدیر، علمای تسنن جهت اعتراض، نزد نخست وزیر عراق آمدند و گفتند: کتاب علامه امینی باید جمع شود. نخست وزیر گفت: قبول، همه کتاب هایش را می سوزانم و هم خود او را به قتل می رسانم. فقط یک سؤال از شما دارم؛ آیا مطالبی که نقل کرده، در کتاب هایتان وجود دارد؟ گفتند: بله! گفت: پس اول بروید کتاب های خودتان را جمع کنید و پس از آن به سراغ کتاب او برویم. (فُهِت الذی کفر!)

○ (الف) ارزش و اعتبار کتاب:

المدینی که از رجال یون بزرگ عامه است، در این رابطه می‌گوید:
 «هو اصلٌ کبیر و مرجعٌ موثَّقٌ لاصحاب الحدیث و ملجأ و امام و معتمد فی النزاعات.»
 و سپس می‌افزاید:
 «انه لم یأت فی المسند الا ما هو صحیحٌ عنده؛ و لکن لم یتفقوا علی ان کلّ ما فی المسند، هو صحیح.»^۱

ابن حجر عسقلانی در رابطه با ارزش روایات مسند احمد از حیث صحت و ضعف در «القول المسدّد» چنین می‌نگارد:

«نظرم این بود که در این کتاب احادیث موضوعه زیاد نیست. وقتی کتاب را نزد «علی بن احمد عُرضی» می‌خواندم، سؤال شد: آیا در مسند، احادیث ضعیف یافت می‌شود؟ و این که آیا همه آن صحیح است؟ من گفتم: احادیث ضعیف آن فراوان است که بخشی از آن نیز موضوع و جعلی است.

برخی از پیروان احمد که در آن جمع حاضر بودند، شدیداً این مطلب را انکار کردند که حدیث موضوعی نیز در آن باشد. و مرا بسیار سرزنش کردند.

از ابن تیمیه نقل شده که این قبیل روایات در زیادات «قطیعی» (راوی کتاب) است، نه در کلام احمد و نه زیادات پسرش عبدالله. «

در پایان می‌نویسد:

« این امر مرا واداشت تا احادیث موضوعه را که اهل فن به وضعی بودن آن اعتراف کرده‌اند، جمع‌آوری نمایم.»^۲

○ (ب) شیوه و سبک تدوین کتاب:

به ترتیب صحابه، از:

۱. خصائص الامام احمد / ابوموسی المدینی / ص ۱۳
 ۲. القول المسدّد فی الذّب عن مسند احمد / ابن حجر / ص ۳۳

۱- عشرة مُبَشْرَةٌ؛

۲- اهل بیت پیامبر اسلام (صلوات الله علیه و آله)؛

۳- اهل بدر؛

۴- اهل حدیبیه؛

۵- زنان.

که تعداد تمامی مسانید به ۱۷۰۰ نفر می‌رسد و شامل ۴۰ هزار حدیث و اثر است که با حذف مکررات به ۳۱ هزار می‌رسد.

مسأله‌ای که جای تأمل دارد این است که بیشترین حجم روایات، متعلق به ابوهریره است که به تنهایی از روایات «عشرة مبشرة» و مسانید «بنی‌هاشم» و «اهل بیت» بیشتر است. (توجه به این نکته حائز اهمیت است که ابوهریره فقط دو سال از زندگانی پیامبر اکرم را درک کرده است!)

○ (ج) فهرست مسانید در مسند احمد:

۱ - مسند ابی‌بکر، عمر، عثمان و علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام)

۲- مسند طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن ابی‌بکر، مسند اهل بیت (حسن، حسین - علیهما السلام - ، عقیل، جعفر و عبدالله) و مسند بنی‌هاشم (فضل و عباس)؛

۳ - مسند ابن عباس و مسند عبدالله بن مسعود؛

۴ - مسند عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر؛

۵ - مسند عبدالله بن عمر؛

۶ - مسند عبدالله بن عمر و مسند ابوهریره؛

۷ و ۸ و ۹ - مسند ابوهریره^۱

۱۰ - مسند ابوسعید خدری و مسند انس بن مالک؛

۱۱ - مسند انس بن مالک و مسند جابر بن عبدالله انصاری؛

۱۲ - مسند جابر بن عبدالله، مسند مکّیین؛

^۱ . در هشتمین مسند، صحیفه «همام بن منبه» نیز موجود است. همام یک صحیفه صحیحه (صحیح به ادعای ذهبی!) از ابوهریره نقل کرده که شامل حدود ۱۴۰ روایت است. (سیر اعلام النبلاء، ۵ / ۳۱۱)

۱۳ - مسند مکین و مسند شامیین؛

۱۴ و ۱۵ و ۱۶ - مسند شامیین؛^۱

۱۷ - مسند عایشه؛^۲

۱۸ - مسند عایشه و احادیث فاطمه زهرا - سلام الله علیها - و مسند ازواج النبی و سائر النساء؛

۱۹ - معجم الفاظ الروایات؛

۲۰ - فهارس فقهیه.

○ (د) طریق کتاب:

احمد بن حنبل دو پسر داشت: عبدالله و صالح. صالح - که کوچکتر بود - پس از چندی که طلبه بود، در اصفهان قاضی شد؛ ولی عبدالله (متولد ۲۱۳ هجری) در طلبگی ماند.

خود احمد دست به قلم نمی برد و روشش این بود که روایات را می خواند و پسرش عبدالله آنها را می نگاشت.^۳

این روایات را «قطعی» از «عبدالله بن احمد بن حنبل» اخذ کرد و برای شاگردش «ابن مذهب» خواند. و «شیبانی» نیز این روایات را از «ابن مذهب» اخذ کرد. با این حساب، تمامی اسانید کتاب به این سند برمی گردد:

⇐ احمد بن حنبل ← عبدالله (پسرش) ← قطعی ← ابن مذهب ← شیبانی.

۱. از آنجا که در شام، کارخانه های جعل حدیث بسیار فعال بود، لذا برخی منصفین اهل سنت، در روایاتی که از شامی ها رسیده باشد، تشکیک می کنند و علامت سؤالی می گذارند. با توجه به حجم روایات احمد از شامی ها، این مطلب به خوبی نمایان گر است که احمد با شامی ها میانه خوبی داشته است. حریر بن عثمان حمّصی که امام جماعت شام بود و بعد از نماز صبح و عشا هفتاد مرتبه حضرت امیرالمؤمنین - علیه الصلوة و السلام - را لعن می کرد، (علیه لعنة الله)، با احمد نامه نگاری داشت و وقتی از احمد درباره حریر می پرسند، می گوید: *ثَقَّةٌ ثَقَّةٌ ثَقَّةٌ*. حریر نیز نامه های احمد را که به وی نگاشته بود، در نماز جمعه می خواند. می خواست بگوید من چقدر مهم هستم که احمد از بغداد برایم نامه می نویسد.

۲. از مسانید مهم این کتاب، مسند عایشه است که می گوید: *"كُنْ نَسَاءَ النَّبِيِّ حَزْبِينَ؛ حَزْبٌ فِيهِ أُمَّ سَلْمَةَ وَ حَزْبٌ فِيهِ عَائِشَةُ."* ببینید عامه حرف کدام را مقدم می دارند؟ حرف ام سلمه را (که «کانت افقه نساء رسول الله صلوات الله علیه و آله» و در ۳۵ سالگی که با پیامبر اکرم ازدواج کرد، به خاطر این که آب وضوی پیامبر روی صورتش ریخت، تا ۹۵ سالگی صورتش به حالت جوان باقی ماند) یا حرف عایشه را (که حرمت اهل بیت پیامبر اکرم (صلوات الله علیهم) را شکست)؟
۳. عبدالله اکثراً از پدرش احمد نقل می کند و احياناً اگر از دیگران نقل کند، به آن عنوان "زیادات" می دهند.

✓ حالا باید دید "قطیعی" کیست؟

ذهبی در شرح حال وی می‌گوید:

« لم یکن من فرسان الحدیث و لا مجدداً، بل أدی ما تحمله، إن سلم من أوهام فی بعض الاسانید و المتون. »

وی مرد میدان نبود و آنچه را که شنیده بود، نفهمیده و درک نکرده نقل می‌کرد، آن هم در صورتی که این نقل‌ها اشتباه نباشد.

✓ نفر دوم: "ابن المذهب":

ذهبی می‌گوید:

« آخر من روی من المسند كاملاً عنه (قطیعی)، الشيخ الواعظ ابوعلی ابن المذهب: لم یکن صاحب الحدیث بل احتیج علیه فی سماع هذا الكتاب فرواه فی جملة. »

ابن مذهب شغلش حدیث نبود؛ بلکه احتیاجات زندگی وی را به این راه کشاند.

✓ نفر بعد: "شیبانی"

درباره‌اش گفته‌اند:

« ابوالقاسم الشیبانی، كان عریاً من معرفة هذا الشأن ايضاً. »^۱
وی خالی از معرفت بود.

❖ پس با این حساب، این سه نفر اینچنین مشکلاتی دارند:

- قطیعی: لم یکن من فرسان الحدیث؛

- ابن مذهب: لم یکن صاحب الحدیث؛

- شیبانی: كان عریاً من معرفة هذا الشأن.

حالا باید گفت: آقایانی که می‌گویند مسند احمد تماماً صحیح است، آیا سند صحیح دیگری غیر از این دارید؟ زیرا این سند که تماماً زیر سؤال رفت. مطمئناً سند دیگری ندارند و از آوردن طریق دیگر عاجزند.

○ هـ) محتویات کتاب:

۱- درباره حضرت مهدی (علیه السلام):

« قال رسول الله (صلى الله عليه و آله) : المهدي منا اهل البيت يصلحه الله في ليلة. »^۱

احمد بن حنبل بیش از صد روایت در ارتباط با مهدویت در کتابش ذکر می‌کند که جناب آقای جلالی، این احادیث را جمع آوری و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم آنها را تحت عنوان «احادیث مهدی (ع) من مسند احمد» به چاپ رسانده است.

این مسأله مهمی است که احمد با آن طرز تفکر اینگونه حدیث از حضرت مهدی (علیه السلام) بیاورد، ولی دست پرورده‌هایش مثل بخاری و مسلم حتی یک روایت در این زمینه ذکر نکرده‌اند!^۲

۲- در ارتباط با شأن نزول آیه تطهیر:

دومین حدیث از مسند ام سلمه، حدیثی است که از قول ام سلمه می‌گوید:

« عن عطاء بن أبي رباح، قال حدثني من سمع أم سلمة تذكر: ان النبي صلى الله عليه [و آله] و سلم كان في بيتها فاته فاطمة ببرمة فيها خزيرة، فدخلت لها عليه فقال لها: ادعي زوجك وابنيك. قالت: فجاء عليٌّ و الحسين و الحسن فدخلوا عليه فجلسوا ياكلون من تلك الخزيرة وهو علي منامة له على دكان تحته كساء له خيبرى. قالت: و أنا أصلى في الحجرة فانزل الله عزوجل هذه الآية « انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً » قالت: فاخذ فضل الكساء فغشاهم به ثم أخرج يده فألوى بها إلى السماء ثم قال اللهم هؤلاء أهل بيتي و خاصتي

^۱ . مسند احمد ۱/ ۸۴

^۲ . در مصر، انقلابی در این زمینه رخ داده است. می‌گویند: «نمی‌شود انسان دینش را به بخاری و مسلم گره بزند. علیرغم اینکه حدود ۸۰ روایت با سند صحیح درباره حضرت مهدی (ع) وجود دارد - و لو در بخاری و مسلم هیچکدام نیامده باشد - ما باید آن را بپذیریم!»

فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً، اللهم هؤلاء أهل بيتي و خاصی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً. قالت: فادخلت رأسي البيت فقلت: و أنا معكم يا رسول الله؟ قال: إنك إلى خير إنك إلى خير.^۱

۳- فراهایی از دعای توسل:^۲

احمد بن حنبل به سند صحیح جریان نابینایی را نقل می‌کند که چشمانش به وسیله توسل به ساحت مقدس حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) بینا شد:

«عن عثمان بن حنیف: أن رجلاً ضریر البصر أتى النبی صلی الله علیه [و آله] وسلم فقال: ادع الله أن یعافینی قال ان شئت دعوت لك وان شئت أخرت ذاک فهو خیر، فقال ادعه فأمره أن یتوضأ فیحسن وضوءه فیصلی رکعتین ویدعو بهذا الدعاء: اللهم انی أسألك و أتوجه الیک بنبیك محمد نبی الرحمة یا محمد انی توجهت بک إلى ربی فی حاجتی هذه فتقضى لی اللهم شفّعه فی»^۳

۱. مسند احمد ۶/۲۹۲ - شبهه‌ای مطرح می‌کنند که این آیه، به وحدت سیاق و قرینه قبل و بعد آیه، مربوط به زنان پیامبر است و یا هم اهل بیت و هم زنان پیامبر. که علامه مجلسی در بحار الانوار حدود ۵۰ صفحه به جواب آن (خارج کردن زنان از دایره آن) می‌پردازد. علامه طباطبایی نیز در المیزان به بررسی این مطلب، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب می‌پردازد و خلاصه‌اش این است که به چه دلیل می‌گویید این آیات با هم نازل شده است تا اینکه وحدت سیاق را قرینه قرار دهید؟!

۲. مسند احمد ۴/۱۳۸

۳. مناظره جناب استاد طبسی (زید عزه) در یکی از سفرهای ایشان به عربستان در ایام حج با یکی از علمای وهابی: یکی از علمای وهابی در مسجد «عزیزیه» - که از مساجد بزرگ و فعال شهر مکه مکرمه است - بحث‌هایی را در جهت زیر سؤال بردن اعتقادات شیعه مطرح کرده و مبارز طلبیده بود و اعلام کرده بود که برای جواب این شبهات که من مطرح کرده‌ام، علمای شیعه بیایند و جواب بدهند. (از جمله بحث توسل را مطرح کرده و آن را می‌گویید.)

فردای آن روز پس از نماز مغرب و قبل از شروع صحبت‌های آن شخص، با لباس مبدل داخل مسجد شدم. آن شخص نیز سخنرانی‌اش را شروع کرد و مطالبی غیر از مطالب روز گذشته را ایراد می‌کرد، بلند شدم گفتم: شما درخواست کرده بودید که یکی بیاید و با شما درباره آن مطالب بحث کند. اگر الان هم سر حرفتان هستید، در این جمع کسانی هستند که حاضر به مباحثه شوند، گفت: بله، حاضر، چه کسی حاضر است؟ گفتم: من هستم.

من نیز سریع رفتم پشت تریبون و شروع به صحبت کردم. گفتم: از جناب آقای دکتر تشکر می‌کنم و قبل از آن از حکومت سعودی که این فرصت را آماده کرده‌اند. ولی، در چنین دورانی که بلاد اسلامی مورد تهدید و تهاجم است، انتظار می‌رفت در سرزمین نزول وحی، بحث‌هایی مطرح شود که مسلمین را متحد و یکپارچه کند نه اینکه بحث‌های اختلافی شیعه و سنی گفته شود، آن هم در ایام حج. تلوزیون «مستقله لندن» به اندازه کافی بحث اختلافی مطرح کرده است. علیرغم اینکه در بین فرق سنی‌ها (مالکی، شافعی و...) نیز تفاوت‌هایی در عقاید و نظرات هم در اصول و هم در فروع وجود دارد. ولی از آنجا که خود شما چنین درخواستی دارید، برای مناظره آماده‌ام، به عنوان یکی از شیعه‌ها با شما بحث کنم. ولی قبلاً باید دو نکته را متذکر شوم:

✓ نکته اول: وقت مراعات شود، هر شخص ۱۰ دقیقه برای سؤال و جواب وقت دارد: ۱۰ دقیقه من و ۱۰ دقیقه شما.

✓ نکته دوم: از این شاخه به آن شاخه نپریم. یک بحث را که مطرح کردیم تمام کنیم، سپس وارد بحث دیگر شویم.

و مناسب می‌دانم همان بحثی را که شما دیشب مطرح نمودید، دنبال کنیم یعنی بحث «توسل» را. در ضمن، من مترجم نمی‌خواهم من خودم عربی صحبت می‌کنم.

هنگام شروع، مسجد مملو از مستمعین بود. یک عده وهابی بودند و یک عده ایرانی‌هایی که بعضی آنان تحت تاثیر قرار گرفته بودند. پرسید: اسم شما چیست؟ گفتم عبدالله! گفت: کُلُّنا عبدالله. شروع به صحبت کردم: بحث «توسل و استغاثه» مشروع است. اولاً: به استناد آیات قرآن. آیه: «و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤوک فاستغفروا الله و استغفرلهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً.» اشکال به آیه مطرح کرد که آیه، در رابطه با زمان حیات پیامبر(ص) است فقط، گفتم اطلاق دارد. اطلاق لفظی است. شما که می‌گویید اختصاص به حیات پیامبر(ص) دارد، باید دلیل بیاوری، در ضمن پیامبر اکرم(ص) ممتش هم یک حیات برزخی دارد. گفت: خوب، پیامبر از دنیا رفته. گفتم مقام شهید بالاتر است یا پیامبر؟! خدا می‌گوید شهید زنده است: «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء.» وقتی شهادت چنین مقامی داشته باشد، مقام نبوت که به مراتب بالاتر است. خدا با اینکه می‌فرماید: «نحن اقرب الیه من حبل الوريد»، آدرس پیامبرش را می‌دهد.

و اما روایات: احادیث صحیح داریم و نیز فعل صحابه داریم. در این رابطه به یک حدیث اکتفا می‌کنیم، حدیثی است که امام احمد آورده فی مسنده و بسند صحیح و آورده بعد الامام الترمذی و آورده الحاکم و صححه و من المعاصرين الألبانی. (خود سخنران، حنبلی بود)، این حدیث را برایش خواندم:

یک روز شخصی خدمت عثمان بن حنیف صحابی آمد، گفت: من چند مرتبه تقاضای ملاقات با عثمان (خلیفه وقت) کرده‌ام، اجازه ملاقات ندادند. اگر تو بتوانی کاری برایم انجام دهی و سفارش مرا بکنی.

عثمان بن حنیف به وی گفت: فوراً برو وضو بگیر و سپس برو مسجد پیامبر و دو رکعت نماز بخوان و سپس این دعا را بخوان: اللهم انی اسألک و اتوجه الیک بنبینا محمد نبی الرحمه یا محمد انی اتوجه بک الی ربی فتقضی لی حاجتی. (مگر توسل غیر از این است؟!؛) سپس حاجات را از خداوند عزوجل درخواست کن. این کار را انجام داد. فردای همان روز، آن شخص، عثمان بن حنیف را دید، گفت: آقا! تشکر، واسطه شدی ما را راه دادند. عثمان بن حنیف گفت: من واسطه نشدم. مگر چه اتفاقی افتاد؟ آن شخص گفت: من نماز که تمام شد، دعا را خواندم، دیدم دربان عثمان (خلیفه) آمد و دستم را گرفت و گفت: خلیفه منتظر توست. وی ما را نزد عثمان برد، در آنجا نشستیم و مورد احترام قرار گرفتیم. عثمان بن حنیف گفت: کار تو، کلاً از یاد من رفته بود. ولی الآن یادم آمد. سپس افزود: این دستور العملی را که گفتم یک قضیه‌ای دارد:

« یک روز خدمت پیامبر اکرم صحبت می‌کردم که نایب‌نایی آمد گفت: یا رسول الله(ص)! نایبنا هستیم و سخرتم است که مسجد بیایم، فرمود: می‌توانی صبر کنی؟ عرض کرد: نه، پیامبر فرمود: وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان و همین دعا را بخوان. آن شخص وضو گرفت و نماز، سپس این دعا را خواند. ما هنوز صحبت‌هایمان با پیامبر اکرم(ص) تمام نشده بود که همان نایبنا برگشت در حالیکه چشم داشت. وقتی این روایت را برای سخنران نقل کردم، نوبت وی شد.

گفت: هذا الحدیث ضعیف. و لم لاتستند الی البخاری و مسلم؟ در جواب گفتم:

اولاً: این حدیث ضعیف نیست. بلکه «بسنده صحیح» روایت شده، شما همین الان کتاب المیزان را بیاور، تهذیب التهذیب را بیاور تا جلوی جمعیت یک یک راویان سند را بررسی می‌کنیم. در آن صورت معلوم می‌شود که ضعیف است یا قوی. علیرغم اینکه «البانی» از معاصرین است، وی گفته این، قوی است. حاکم هم همین را گفته است.

ثانیاً: بر فرض اینکه ضعیف باشد، شما تنها موضعی که اتخاذ می‌کنید، این است که می‌گویید ضعیف است، دیگر نمی‌گویید شرک است. اما به شیعه‌ای که متوسل می‌شود، فوراً بر چسب شرک می‌زنید، و حال آنکه همین شرکیات در کتاب خودتان آمده است. خلاصه متعادل حرف بزنید: یا نسبت به شیعه که موضع تند می‌گیرید، نسبت به این کتاب هم همان موضع تند را بگیرید و بگویید احمد در کتابش شرکیات دارد، و یا لحن صحبتتان با شیعه را تغییر دهید.

ثالثاً: بخاری و مسلم چه خصوصیتی دارند؟ مگر دین مبین اسلام در بخاری و مسلم خلاصه شده؟ یعنی هرچه در بخاری و مسلم هست، صحیح است و هرچه نیست، کنار بگذاریم که تو می‌گویی «لم لاتستند الی بخاری و مسلم؟» علیرغم اینکه خود امام بخاری گفته است: «کم من صحیح ترکتہ»، اینقدر احادیث صحیح و درستی بوده که اینها را نیاورده‌ام!

رابعاً: شما که خیلی روی بخاری مانور می‌دهید، این کتاب، هم در طریش مشکل هست و هم در متنش. (در این هنگام، حرفهای ما از بلند گو بیرون مسجد پخش می‌شد) ادامه دادم: اما از نظر سند؛ هزار و اندی روایت را بخاری از امام زُهری نقل می‌کند که راجع به او گفته‌اند: «إنه مندیل الامراء» تا این را گفتم، آن وهابی ناراحت شد و گفت: لاتقل یا شیخ! در جواب گفتم: من این را

۴ - ارزش و پاداش دوستی اهل بیت (علیهم السلام):

« ان رسول الله صلى الله عليه و سلم أخذ بيد حسن و حسين - رضی الله عنهما - فقال: من أحبني و أحب هذين و أباهما و أمهما كان معي في درجتي يوم القيامة. »^۱

۵ - مقام امیرالمؤمنین (علیه السلام):

از آن حضرت نقل می‌کند که: « کانت لی ساعة من السحر أدخل فیها علی رسول الله صلى الله علیه [و آله] و سلم فان كان قائما یصلی سبیح بی فکان ذاک اذنه لی و ان لم یکن یصلی اذن لی »^۲ من هر شب یک ساعت ملاقات خصوصی با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) داشتم. اگر ایشان مشغول نماز بودند، با گفتن سبحان الله اجازه ورود به من می‌دادند و اگر هم مشغول نماز نبودند، می‌فرمودند: بفرماید.

۶ - عمر بن خطاب زنان را کتک می‌زد:

وقتی بررسی می‌کنیم که چطور می‌شود شخصی مثل عمر به خودش اجازه جسارت به ساحت مطهر حضرت زهرا (سلام الله علیها) را بدهد؟ می‌گوییم: وی بدتر از آن را مرتکب شده است.

نگفته‌ام، این را کتاب‌های خودتان دارد که حکام هر جا کثافت کاری می‌کردند و می‌خواستند تمیزش کنند، آن را با این شخص تمیز می‌کردند. و اما جناب ابوهریره که بیش از چهارصد روایت از او نقل می‌کند خود عائشه تعجب می‌کند و می‌گوید: «قد اکثر الحدیث عن رسول الله (ص)!»

و اما راجع به متن؛ در این کتاب مطالبی هست که هیچ مسلمانی نمی‌تواند قبول کند. مثل: افضلیت حضرت موسی بر پیامبر ما، افضلیت حضرت یونس بر پیامبر ما، قصد خودکشی پیامبر اسلام (ص)، لخت بیرون آمدن حضرت موسی و ... (چند تا از اینها را برایش گفتم). بحث، تا اذان عشا به طول انجامید. گفتم: گرفتار ضیق وقت شدیم، از حضار عذرخواهی می‌کنم و از جناب دکتر تشکر می‌کنم و ان شاء الله فردا شب هم می‌آیم!! برخاستم که بروم، گفتم: ببخشید من مسافر و مسافر می‌تواند نمازش را جمع بخواند. نماز عشا هم را خوانده‌ام و می‌خواهم بروم. گفت: می‌خواهم ببینم. گفتم اشکال ندارد، آدرس منزل را بده، علی ای حال، فردا شب هم می‌آیم.

فردا شب که رفتم، دیدم جو حکومت نظامی است، خدا می‌داند. این چفیه قرمزها سرتاسر مسجد را گرفته بودند. آن شخص هم نبود. کس دیگری جایش فرستاده بودند. (دیگر از اعلام مناظره و بحث هیچ خبری نشد) من هم مقداری نشستیم دیدم خبری نیست، بیرون آمدم. چند نفر دور مرا گرفتند و می‌گفتند: آقای عبدالله! این چند شب آن شخص پدر ما را درآورده بود. شما از کجا آمدید؟ کی به شما خبر داد؟ به ما سر بزنید. تا عقاید ما از دست نرود. گفتم: مطمئن باشید اگر دوباره شروع کند، عبدالله دوباره می‌آید. مراد من از این بحث و مناظره کردن، این نبود که آن شخص بفهمد. زیرا آن شخص نمی‌خواست بفهمد، می‌خواستم حرفم به جمعیت برسد، و از بلند پخش شود که «امام احمد ضعیف است». می‌گفت «کتاب امام احمد اکثره ضعاف». لذا به وی گفتم: از شما ممنون هستم. زیرا اولین بار است از شما می‌شنوم: کتاب الامام احمد اکثره ضعاف. (بحث مفصل بود و به همین مقدار بسنده می‌کنیم).

^۱ . مسند احمد ۱ / ۷۷

^۲ . همان

زيرا وى به رسول الله (صلى الله عليه و آله) نيز جسارت ڪرده و در آن جلسه گفته: «إن الرجل ليهجر»

و وقتى مى گوييم چه طور مى شود عمر دست روى زن ها بلند ڪند؟ در جواب مى گوييم: وى از قبل دست بزن داشته است. احمد بن حنبل داستانى را در اين زمينه نقل مى ڪند:

«فلما ماتت زينب ابنة رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) الحقى بسلفنا الصالح الخير عثمان ابن مظعون فيكت النساء فجعل عمر يضربهن بسوطه فاخذ رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) بيده و قال مهلاً يا عمر ثم قال ابكين و اياكن و نعيق الشيطان. ثم قال: انه مهما كان من العين و القلب فمن الله عزوجل و من الرحمة و ما كان من اليد و اللسان فمن الشيطان.»^۱

- ترجمه: وقتى كه زينب دختر پيامبر اسلام از دنيا رفت، پيامبر در تشيع وى فرمود: به نياكان پاك خود ملحق شوى! در اين هنگام گريه زنان بلند شد. همين كه وضع اين گونه شد، عمر با شلاق به جان زنان افتاد و شروع به ڪتك زدن آنان ڪرد. رسول الله (صلى الله عليه و آله) دست وى را گرفته و فرمودند: آنها را نزن! بگذار گريه ڪند ولى آن عمل شيطان (ضربه به صورت) را انجام ندهند.

البته عمر بن خطاب در زمان خلافتش نيز چنين قضاييى را نيز به راه انداخته بود: در مجلسى شخصى به مداحى مشغول بود و زنان گريه مى ڪردند، تا عمر آمد، زنها فرار ڪردند و چون دست عمر به آنها نمى رسيد، شروع به زدن مداح ڪرد. آنقدر وى را زد تا حجابش ڪنار رفت، گفتند: اى عمر! فرصت بده تا حجابش را درست ڪند. در جواب گفت: اين گروه حرمتى ندارند.^۲

ابن ابى الحديد نقل مى ڪند كه عمر روزى دست پسرش را گاز گرفته است. و نيز آمده: وقتى ابوبكر وى را جانشين خود قرار داد، اين خبر كه به مدينه رسيد، مردم گفتند:

^۱ . مسند احمد ۱ / ۲۳۷

^۲ . مصنف عبدالرزاق ۳ / ۵۵۷ حديث ۶۶۸۲

از خدا نمی‌ترسی که چنین کسی را جانشینت کرده‌ای؟ ما از این شخص می‌ترسیم و سابقه‌اش را داریم!^۱

۷- اعتراف به فضائل امیر المؤمنین (علیه‌السلام):

عمر بن میمون می‌گوید: کنار ابن عباس نشسته بودم که گروهی آمدند و به وی گفتند: برخیز تا در جای خلوتی با هم صحبتی کنیم. پس از دقایقی ابن عباس با چهره‌ای عصبانی بازگشت. در حالیکه می‌گفت: افّ بر شما! به شخصی دشنام می‌دهید که ده خصلت منحصر به فرد دارد:

« عمرو بن میمون قال انی لجالس إلی ابن عباس إذ أتاه تسعة رهط فقالوا یا ابن عباس اما ان تقوم معنا و اما أن تخلونا هؤلاء قال فقال ابن عباس بل أقوم معکم قال و هو یومئذ صحیح قبل أن یعمی قال فابتدؤا فتحدثوا فلا ندری ما قالوا قال فجاء ینفض ثوبه و یقول أف و تف وقعوا فی رجل له عشر وقعوا فی رجل:

۱- قال له النبی صلی الله علیه و سلم لأبعثن رجلا لا یخزیه الله أبدا یحب الله و رسوله قال فاستشرف لها من استشرف قال این علی؟ قالوا هو فی الرجل یطحن قال و ما کان أحدکم لیطحن قال فجاء و هو أرمد لا یکاد یبصر قال فنفت فی عینیه ثم هز الرایة ثلاثا فاعطاها ایاه فجاء بصفیة بنت حیة.

۲- ثم بعث فلانا^۲ بسورة التوبة فبعث علیا خلفه فاخذها منه قال لا یذهب بها الا رجل منی و أنا منه.

۳- و قال لبنی عمه أیکم یوالینی فی الدنيا و الآخرة قال و علیّ معه جالس فابوا فقال علی أنا أوالیک فی الدنيا و الآخرة قال أنت ولیی فی الدنيا و الآخرة قال فترکه ثم أقبل علی رجل منهم فقال أیکم یوالینی فی الدنيا و الآخرة فابوا قال فقال علی أنا أوالیک فی الدنيا و الآخرة فقال أنت ولیی فی الدنيا و الآخرة.

^۱ . کنز العمال ۶۷۸/۵ حدیث ۱۴۱۷۹ و التقات لابن حبان ۱۹۲/۲

^۲ . منظور از فلانا، ابی بکر است ولی هر جا که می‌خواهند، شخصیت مقابل محفوظ بماند، به صورت فلانا می‌آورد.

۴- و كان أول من أسلم من الناس بعد خديجة^۱.

۵- و أخذ رسول الله صلى الله عليه و سلم ثوبه فوضعه على عليّ و فاطمة و حسن و حسين فقال
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيرا.

۶- و شرى عليّ نفسه؛ لبس ثوب النبي صلى الله عليه و سلم ثم نام مكانه. قال و كان المشركون
يرمون رسول الله صلى الله عليه و سلم فجاء أبو بكر و علي نائم قال و أبو بكر يحسب أنه نبي الله
قال فقال يا نبي الله قال فقال له عليّ ان نبي الله صلى الله عليه و سلم قد انطلق نحو بئر ميمون
فادركه قال فانطلق أبو بكر فدخل معه الغار قال و جعل علي يرمى بالحجارة كما كان يرمى نبي
الله و هو يتضور قد لف رأسه في الثوب لا يخرج حتى أصبح ثم كشف عن رأسه فقالوا انك للثيم
كان صاحبك نراميه فلا يتضور و أنت تتضور و قد استنكرنا ذلك.

۷- و خرج بالناس في غزوة تبوك قال فقال له عليّ: أخرج معك؟ قال فقال له نبي الله لا . فبكي
عليّ. فقال له أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هرون من موسى إلا أنك لست بنبيّ انه لا ينبغي أن
أذهب الا و أنت خليفتي.

۸- و قال له رسول الله أنت وليي في كل مؤمن بعدي.

۹- و قال: سدوا أبواب المسجد غير باب عليّ. فقال فيدخل المسجد جنبا و هو طريقه ليس له
طريق غيره.

۱۰- وقال: من كنت مولاه فان مولاه عليّ. ^۲ «

۸- جریان سقیفه:

ابن عباس می گوید: « ان عبد الرحمن ابن عوف رجع إلى رحله قال ابن عباس و كنت اقرئ عبد
الرحمن بن عوف فوجدني و أنا أنتظره و ذلك بمنى في آخر حجة حجها عمر بن الخطاب رضی
الله عنه قال عبد الرحمن بن عوف ان رجلا أتى عمر بن الخطاب رضی الله عنه فقال ان فلانا يقول:

^۱ . سنی ها اصرار دارند که اولین مسلمان، ابی بکر است در حالیکه در کتاب خودشان، اولین مسلمان را امیرالمؤمنین (ع) ذکر کرده است.

^۲ . مسند احمد ۱ / ۳۳۰

لو قد مات العمر بايعت فلانا فقال عمر رضى الله عنه انى قائم العشيء فى الناس فحذرهم هؤلاء الرهط الذين يريدون ان يغضبوهم أمرهم قال عبد الرحمن فقلت يا أمير المؤمنين لا تفعل فان الموسم يجمع رعاى الناس و غوغاءهم و انهم الذين يغلبون على مجلسك إذا قمت فى الناس فاخشى ان تقول مقالة يطير بها أولئك فلا يعوها و لا يضعوها على مواضعها و لكن حتى تقدم المدينة فانها دار الهجرة و السنة و تخلص بعلماء الناس و أشرفهم فتقول ما قلت متمكنا فيعون مقاتلك و يضعونها مواضعها فقال عمر رضى الله عنه لئن قدمت المدينة سالما صالحا لا كلمن بها الناس فى أول مقام أقومه...»

■ **ترجمه:** مدتی من به عبدالرحمن بن عوف قرآن آموزش می‌دادم. ^۱ در آخرین سالی که عمر بن خطاب به حج رفت، روزی عبدالرحمن نزد من آمد و گفت: پیش عمر بودم، شخصی وارد شد و گفت: یک نفر به من گفته که «اگر عمر بمیرد، با فلانی بیعت می‌کنم.» عمر خیلی عصبانی شد و گفت: همین امشب در بین مردم سخنرانی می‌کنم که گروهی می‌خواهند حق شما را غصب کنند، دنبال اینها نروید، عبدالرحمن می‌گوید: به عمر گفتم: این کار را نکن زیرا اینجا منی است و می‌ترسم اگر حرفی بزنی، اینجا شلوغ شود، عمر گفت: پس چه کار کنم؟ گفتم: برو مدینه و هر چه که می‌خواهی، بگو. قبول کرد.

« فلما قدمنا المدينة فى عقب ذى الحجة و كان يوم الجمعة ... فجلس عمر رضى الله عنه على المنبر فلما سكت المؤذن قام فائتى على الله بما هو أهله ثم قال اما بعد أيها الناس فانى قائل مقالة قد قدر لى ان أقولها لا ادرى لعلها بين يدى أجلى فمن وعاهها و عقلها فليحدث بها حيث انتهت به راحلته و من لم يعها فلا أحل له ان يكذب على ... و قد بلغنى ان قائلا منكم يقول لو قد مات عمر رضى الله عنه بايعت فلانا... » ^۲

✓ ابن ابى الحديد معتزلى منظور از «فلاناً» را این گونه بیان می‌کند:

۲. نقل است که عمر بن خطاب ۱۲ سال تلاش کرد که سوره بقره را یاد بگیرد. وقتی به پایان رسید، جشنی گرفت و شتری ذبح کرد.

۲. مسند احمد ۵۵/۱

« و قال شيخنا أبو القاسم البلخي : قال شيخنا أبو عثمان الجاحظ : إن الرجل الذي قال : لو قد مات عمر لبايعت فلاناً، عمار بن ياسر، قال [عمار] : لو قد مات عمر لبايعت علياً (عليه السلام) فهذا القول هو الذي هاج عمر ان خطب بما خطب به.»^١

(و کارهایی که در ارتباط با مسند احمد انجام گرفته است:

- ١- القول المسدّد في الذب عن مسند احمد / عسقلاني
- ٢- المصعد الاحمد في ختم مسند احمد / ابن الجزري
- ٣- المنهج الاسعد في ترتيب ما في مسند احمد / در ٤ جلد
- ٤- اطراف المسند المعتلى باطراف المسند الحنبلي / ابن حجر عسقلاني - در ١٠ مجلد
- ٥- الفتح الرباني لترتيب مسند احمد بن حنبل الشيباني / ساعاتي - در ١٠ جلد
- ٦- الوجادات في مسند احمد / عامر حسن
- ٧- زوائد عبدالله بن احمد في المسند - در يك جلد
- ٨- عقود الزبرجد على مسند احمد / سيوطي - در ٣ جلد
- ٩- مرشد المختار الى ما في مسند احمد من الآحاد / حمدي عبدالمجيد سلفي
- ١٠- فهارس احاديث و آثار مسند / محمد سعيد - در ٢ جلد
- ١١- معجم شيوخ احمد / عامر حسن صبري .

^١ . شرح نهج البلاغة/ ابن أبي الحديد ج ٢ ص ٢٥

بخش نهم :

« سنن دارقطنی »

سنن دارقطنی^١

مؤلف :

ابو الحسن علی بن عمر بغدادی^٢^١ دارقطن را از محله های بغداد معرفی کرده اند .

در مقدمه سنن دارقطنی درباره او می نویسد : " هو الامام الحافظ المجود ، أبو الحسن ، علی بن عمر بن أحمد بن مهدی بن مسعود بن النعمان البغدادی ، من أهل محله دار القطن ببغداد ، و إليها ينسب ، ولد في سنة ست و ثلاثمائة هجرية ، و منذ صباه بدأ في طلب العلم من كبار العلماء في عصره ، فلقد قال عن نفسه : كتبت في أول سنة خمس عشرة و ثلاثمائة ، فدرس الفقه الشافعي على أبي سعيد الإصطخري ، و كان يحضر بصفة منتظمة إلى مجلس البغوي . و بعد أن سمع شيوخ موطنه أخذ في الارتحال إلى البلدان ، فرحل إلى أغلب الأمصار التي اشتهرت بعلو المكانة في علم الحديث . و من الأشياء الطريفة في هذا الموضع أن أهله و عشيرته كانوا يرجون له أن يكون مقرئ البلد ، فكانوا يقولون : يخرج الكتاني - و هو أحد أقران الدارقطني في بلده - محدث البلد ، و يخرج الدارقطني مقرئ البلد . يقول الدارقطني ، فخرجت أنا محدثا ، و الكتاني مقرئا . و هكذا نشأ الدارقطني نشأة علمية طيبة ، أهله أن يكون من شيوخ الاسلام . شيوخ الدارقطني الذين تلقى عنهم : لا يستطيع أحد حصر العلماء الذين تلقى عنهم لان ذلك يحتاج إلى تأليف منفرد و لكن سنذكر بعضهم لتتضح صورة جلية عن شدة طلبه للعلم . < صفحه ٦ > فمن شيوخه الذين حفظ عنهم وسمع منهم : أبو إسحاق إبراهيم بن حماد بن إسحاق الأزدي ، و إبراهيم بن عبد الصمد الهاشمي ، و إبراهيم بن محمد بن الحسن ، و أبوبكر أحمد بن سلمان بن الحسن ، و أحمد بن عيسى بن علي الخواص و أحمد بن كامل القاضي و دعلج بن أحمد السجستاني و ابن مجاهد شيخ القراء في عصره و الحافظ ابن قانع صاحب " معجم الصحابة " ، و أبوبكر الأنباري النحوي المعروف و إسماعيل بن العباس الوراق و الفضل بن أحمد الزبيدي و أبوبكر بن داود و غيرهم كثير ، فلقد حدث عن خلائق و أمم شتى و هذا يدل بوضوح أن الامام الدارقطني كان ينهل من العلم نهلا كبيرا و يسعى في طلب العلم سعيا حثيثا . تلاميذه الذين أخذوا عنه : لما كان الدارقطني محدث عصره و إمام وقته في الحديث ، فلقد تسابق إليه التلاميذ ، طلبا لتحصيل السند العالي ، و المتون الغزيرة فلم يكن أمامهم من يأخذون منه هذا أكثر من الامام الدارقطني . و تلاميذه كثيرون جدا ، و لكن على عجلة نذكر بعضهم . أبومسعود إبراهيم بن محمد الدمشقي ، و أبوبكر البرقاني ، و أبو نعيم الأصبهاني ، و الأزهرى ، و الخلال ، و الجوهري ، و التنوخي ، و العتيقي ، و أبوبكر بن بشران ، و أبو عبد الرحمن السلمى ، و الحاكم النيسابوري ، و أبو محمد عبد الغنى الأزدي ، و أبوذر الهروي و أبو حامد بن محمد الأسفراييني و غيرهم كثير . وفاته رحمه الله هكذا بعد هذه الحياة الحافلة بخدمة السنة النبوية ، و الذب عنها ، صعدت الروح الطيبة إلى بارئها ، ليجزئها خير الجزاء و أحسنه ، ففي سنة خمس و ثمانين و ثلاثمائة هجرية ، ارتحل الامام الدارقطني عن دنيانا إلى دار الآخرة و إن بقي حيا بيننا بأعماله الطيبة ، و لقد روى بعد موته ما يجعل المرء مستبشرا بما آل إليه حاله . قال العالم العلامة الحبر ابن مأكولا رحمه الله : رأيت في المنام ليلة من ليالي شهر رمضان كأنى أسأل عن حال أبى الحسن الدارقطني في الآخرة ، و ما آل إليه أمره ؟ فقبل لى : ذاك يدعى في الجنة بالامام . < صفحه ٧ > أورد هذه الحكاية في

تولد : ۳۰۶ هجری

فوت : ۳۸۵ قمری در بغداد در سن ۷۹ سالگی

اساتید :

ابو القاسم بغوی صاحب کتاب مصابیح السنۃ ، ابو داود سجستانی صاحب سنن .
(البته وی سفرهایی به بغداد ، بصره ، کوفه و واصل هم داشته است و با استادان آن دیار مرتبط
بوده است ولی ما تنها به دو نمونه اکتفا کردیم .)

شاگردان :

حاکم نیشابوری ، ابوحامد اسفراینی ، ابونعیم اصفهانی و
نکته جالب اینکه حاکم نیشابوری و ابونعیم اصفهانی در دو طرف تقیض هستند . حاکم نیشابوری
به تشیع روی می آورد. درباره او گفته اند : امام فی الحدیث، رافضی خبیث ، و ضد معاویه است.
اما ابونعیم اصفهانی بسیار کینه توز است و در عامی گری تعصب دارد و در ضدیت با شیعه
ضرب المثل است . کتابی دارد درباره امامت کبری که در واقع باید آن را فحش نامه کبری نامید.
ولی از آنجا که خداوند می فرماید : یخرج الحی من المیت ، شیخ الاسلام به حق شیعه یعنی

تاریخه بسنده (۱۲ / ۴۰) والله أعلم ، ولمزید من التفصیل فعلیک بالرجوع إلى المراجع والمصادر التالية : تاریخ بغداد (۱۲ / ۳۴) ،
(، والأنسب للسمعانی (۲ / ۴۳۸) ، وفيات الأعیان (۳ / ۲۹۷) ، تذکرۃ الحفاظ (۳ / ۹۹۱) ، البداية والنهاية (۱۱ / ۳۱۷) ،
سیر أعلام النبلاء (۱۶ / ۴۴۹) ، وغيرها کثیر " . پایان کلام مقدمه سنن دارقطنی . سؤالی که در اینجا مطرح است این است که با
اینکه دارقطنی شخصیت مهمی است که در علوم زیادی مانند تفسیر ، ادبیات ، علل الحدیث ، کلام و غیره درخشش داشته است
چرا نام او در رده های دهم قرار داده اند ؟ پاسخ این سؤال از توجه به این مطلب معلوم می شود که ایشان تمام اشعار سید
حمیری را حفظ بود . سید حمیری کسی بود که گفت هر کس مطلبی در فضیلت امیر المؤمنین بگوید که من درباره آن شعر نگفته
باشم به او جایزه می دهم . اشعار او در حد عالی بود و در عین حال مورد خشم حکومت بود . بخاطر اینکه درباره حدیث طیر
شعر سرود به زندان افتاد ولی بعد از آزادی جند بیت شعر نثار حکومت کرد لذا متهم به تشیع شد . شاید علت اینکه دارقطنی را
در رده های متاخر قرار داده اند همین جهت باشد . چون مخالفین اهل بیت نسبت به نقل فضائل امیر المؤمنین علیه السلام
حساسیت داشتند. البته مخفی نماند که دارقطنی نه تنها شیعه نبود بلکه از سنی های عثمانی بوده است و حفظ کردن اشعار سید
حمیری هم صرفا بخاطر علاقه وافر دارقطنی به ادبیات بوده است . همانطور که در زمان ما جرق جرداق مسیحی بخاطر علاقه
وافر به ادبیات جند بار نهج البلاغه را می خواند و در باره آن کتاب می نویسد . والله العالم .

علامه مجلسی از نسل او پدید می آید.^۱

مبنای دارقطنی در کتاب :

مبنای او مبنای سنن است . این کتاب دارای مقدمه ای از ابو الطیب محمد شمس الحق عظیم آبادی است که اسم این مقدمه " التعلیق المغنی " می باشد و در پاورقی کتاب چاپ شده است .

نظر بزرگان اهل سنت درباره دارقطنی :

بزرگان اهل سنت مثل خطیب ، ازهری و حاکم او را بسیار ستوده اند . البته از العینی^۲ در کتاب البناية فی شرح الهدایة نقل شده است که درباره دارقطنی گوید : " هو مستحق للتضعیف " ولی ابو الطیب ، معلق و شارح سنن ، از این اظهار نظر بسیار ناخشنود است و درباره العینی گوید : " لا يلتفت الیه بل هو اسائة ادب و قلة حياء منه " بعد گوید دارقطنی را عبد الغنی مصری ، ابو عبد الله حاکم ، قاضی طبری ، خطیب و ازهری و از میان متأخرین ابن اثیر ، ذهبی و نووی توثیق کرده اند و ثنا گفته اند ، شیخ عینی در برابر اینها چه ارزشی دارد؟^۳

و نیز ذهبی می گوید : دارقطنی هیچ گاه وارد علم کلام و مباحث جدی آن نشد و در آن خوض نمود بلکه وی فقط یک سلفی بود.^۴

دارقطنی در علوم و فنون :

حاکم نیشابوری درباره دارقطنی گوید : صار الدارقطنی اوحد عصره فی الحفظ و الفهم و الورع و اماما فی القرائة و النحو ، و أقتت فی سنة سبع و ستین ببغداد أربعة أشهر و کثر اجتماعنا فصادفته فوق ما وصف لی و سألته عن العلل و الشیوخ ، و له مصنفات يطول ذکرها فأشهد أنه لم یخلف علی أديم الأرض مثله.^۵ یعنی دارقطنی در حفظ و فهم و ورع یگانه روزگار خود گردید و امام و پیشوا در فن قرائت و نحو شد . و من در سال شصت و هفت در بغداد به مدت چهار ماه اقامت

^۱ قاموس الرجال ج ۱ ص ۴۹۴

^۲ شرحی هم بر بخاری دارد به نام عمدة القاری.

^۳ سنن دارقطنی شرح ابوالطیب، ص ۹ .

^۴ سیر اعلام النبلاء ذهبی ج ۱۶ ص ۴۵۷.

^۵ تذكرة الحفاظ ذهبی ج ۳ ص ۹۹۱ و ۹۹۲

کردم و مقدار زیادی در آنجا با هم گذرانیدیم و او را در این مدت ما فوق آنچه می گفتند یافتیم و در فن علل و شیوخ از او مطالبی پرسیدم که ذکرش به طول می انجامد و شهادت می دهم که او بر روی زمین همتایی برای خویشتن بجای نگذاشت .

خطیب نیشابوری گوید : کان فرید عصره ، وقریع دهره ، ونسیج وحده ، وإمام وقته . انتهی
إلیه

علم الأثر و المعرفة بعلل الحديث ، و أسماء الرجال و أحوال الرواة ، مع الصدق و الأمانة ، و الفقه و العدالة ، و قبول الشهادة ، و صحة الاعتقاد ، و سلامة المذهب ، و الاضطلاع بعلوم سوى علم الحديث ، منها القراءات فإن له فيها كتابا مختصرا موجزا جمع الأصول فى أبواب عقدها أول الكتاب . و سمعت بعض من يعتنى بعلوم القرآن يقول : لم يسبق أبو الحسن إلى طريقته التى سلكها فى عقد الأبواب المقدمة فى أول القراءات ، و صار القراء بعده يسلكون طريقته فى تصانيفهم ، و يحذون حذوه ، و منها المعرفة بمذاهب الفقهاء ، فإن كتاب السنن الذى صنفه دل على أنه كان ممن اعتنى بالفقه ، لأنه لا يقدر على جمع ما تضمن ذلك الكتاب إلا من تقدمت معرفته بالاختلاف فى الأحكام . و بلغنى أنه درس فقه الشافعى على أبى سعيد الإصطخرى ، و قيل بل درس الفقه على صاحب لأبى سعيد ، و كتب الحديث عن أبى سعيد نفسه . و منها أيضا المعرفة بالأدب و الشعر ، و قيل إنه كان يحفظ دواوين جماعة من الشعراء . و سمعت حمزة بن محمد بن طاهر الدقاق يقول : كان أبو الحسن الدارقطنى يحفظ ديوان السيد الحميرى فى جملة ما يحفظ من الشعر . فنسب إلى التشيع لذلك .^۱

ذهبی در نقد این مطلب اخیر می نگارد : قال ابن الذهبی : ما أبعدہ من التشيع !!^۲

و نیز درباره دارقطنی چنین نقل می کند : قال رجاء بن محمد المعدل قلت للدارقطنى : هل رأيت مثل نفسك ؟ فقال قال الله تعالى (فلا تزكوا أنفسكم) ، قال فألححت عليه فقال : لم أر أحدا جمع ما جمعت . وقال أبو ذر الحافظ قلت للحاكم : هل رأيت مثل الدارقطنى ؟ فقال : هو لم ير مثل

^۱ تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۳۵

^۲ تذکره الحفاظ ج ۳ ص ۹۹۲

نفسه، فكيف انا؟ رواها الخطيب ابوبكر في تاريخه عن أبي الوليد الباجي عن أبي ذر^۱

و بالاخره خود ذهبی درباره دارقطنی چنین نظر می دهد: الامام الحافظ المجود، شیخ الاسلام، علم الجهابذة...المقرئ المحدث ... و كان من بحور العلم. ومن أئمة الدنيا، انتهى إليه الحفظ و معرفة علل الحديث و رجاله، مع التقدم في القراءات و طرقها، و قوة المشاركة في الفقه و الاختلاف و المغازی و أيام الناس و غیر ذلك.^۲

دنیا دوستی :

ذهبی در این باره می نگارد: قال أبو الحسن العتيقي: حضرت أبا الحسن، وجاءه أبو الحسين البيضاوي بغريب ليقرأ له شيئاً، فامتنع و اعتل ببعض العلل، فقال: هذا غريب، و سأله ان يملئ عليه أحاديث، فأملئ عليه أبو الحسن من حفظه مجلساً تزيد أحاديثه على العشرين، متن جميعها: " نعم الشيء الهدية أمام الحاجة "، قال: فانصرف الرجل، ثم جاءه بعد، و قد أهدى له شيئاً، فقربه و أملى عليه من حفظه سبعة عشر حديثاً، متون جميعها: " إذا أتاكم كريم قوم فأكرموه " .

یعنی روزی یکی از شاگردهای جدید به درس او ملحق شد. دارقطنی ابتدا از درس دادن عذر آورد، پس از اصرار بیست حدیث را عنوان درس خود قرار داد که تمام درباره استحباب هدیه دادن قبل از درخواست بود. آن شاگرد بیرون رفت و با هدیه ای نزد استاد بازگشت. و بدین گونه مورد توجه استاد قرار گرفت و استاد هفده حدیث برای او املاء کرد که مفاد همه آنها این بود که وقتی کریم و بزرگوار قومی نزد شما آمد به او احترام کنید.

ذهبی پس از نقل این مطلب در مقام توجیه کار دارقطنی بر آمده می گوید: قلت: هذه حكاية صحيحة، رواها الخطيب عن العتيقي، وهي دالة على سعة حفظ هذا الامام، و على أنه لوح بطلب شيء، و هذا مذهب لبعض العلماء، و لعل الدارقطني كان إذ ذاك محتاجاً، و كان يقبل جوائز دعلج السجزي و طائفة، و كذا وصله الوزير ابن حنزابه بجملة من الذهب لما خرج له المسند.

^۱ تذكرة الحفاظ ج ۳ ص ۹۹۲ و ۹۹۳

^۲ سير اعلام النبلاء ج ۱۶ ص ۴۴۹ و ۴۵۰

یعنی این روش بعضی از علما بوده است و شاید دارقطنی به این پول احتیاج داشته است.^۱

تدلیس:

مسأله دتدلیس در نقل روایت در نزد اهل سنت کار چندان زشتی نیست چرا که امام آنان، ابوهریره، مدلس بوده است. لذا آنان خیلی خط تدلیس را پررنگ نمی کنند و نسبت به آن حساس نیستند.

دارقطنی هم مانند ابوهریره در تدلیس ید طولایی داشته است. ذهبی در این باره می نویسد: قال ابن طاهر: له مذهب فی التدلیس، یقول فیما لم یسمعه من البغوی: قرئ علی ابی القاسم البغوی حدیثکم فلان. یعنی دارقطنی حرفها و روایاتی را که از بغوی شنیده است این طور نقل می کند: برای بغوی چنین نقل شد (گویا که خودش دیده است)^۲

شعبه بن الحجاج در زشتی تدلیس می نویسد: التدلیس اخو الکذب و در جای دیگری می گوید: التدلیس اشد من الزنا.^۳

اعتقادات دارقطنی:

برای آشنایی با عقائد دارقطنی عبارتی از ذهبی در اینجا می آوریم. می نویسد:

قال الدارقطنی: اختلف قوم من اهل بغداد، فقال قوم: عثمان أفضل، و قال قوم: علی أفضل، فتحاکموا إلی، فأمسکت، و قلت: الامساک خیر، ثم لم أر لدینی السکوت، و قلت للذی استفتانی: ارجع إلیهم، و قل لهم: أبو الحسن یقول: عثمان أفضل من علی باتفاق جماعة أصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم، هذا قول اهل السنة، و هو أول عقد یحل فی الرفض.^۴

یعنی دارقطنی گوید: گروهی از اهل بغداد راجع به افضلیت حضرت علی (علیه السلام) بر عثمان اختلاف نظر پیدا کردند. برای قضاوت نزد من آمدند. من در ابتدا سکوت کردم و نظری ندادم.

^۱ سیر اعلام النبلاء ج ۱۶ ص ۴۵۶

^۲ سیر اعلام النبلاء ج ۱۶ ص ۴۵۱

^۳ الکفایة للخطیب ص ۳۷۷-۳۸۸ فتح المغیث للسخاوی ج ۱ ص ۱۷۷ و اسباب رد الحدیث للبکار ص ۸۹ و ۹۰

^۴ سیر اعلام النبلاء ج ۱۶ ص ۴۵۷

وقتی آنان رفتند پیکری نزد آنها فرستادم که به آنها بگوید به اتفاق اصحاب رسول خداوند عثمان بر علی افضلیت دارد و این قول اهل سنت است و به این ترتیب گره هایی که رافضی ها زده اند می توان باز کرد.

آری وی این دروغ بزرگ را به اصحاب نسبت می دهد در حالی که نظر اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر خلاف این است. ذهبی، مزی و ابن عبد البر در الاستیعاب همه نقل کرده اند که جمعی از اصحاب پیامبر مانند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، سلمان، ابو سعید خدری و غیره همه اذعان به افضلیت امیر المؤمنین (علیه السلام) بر تمام صحابه داشتند.

ذهبی وقتی این تعصب دارقطنی را نقل می کند می گوید: برتری دادن علی (علیه السلام) رافضی گری و بدعت نیست. بلکه عده ای از صحابه و تابعین بر این نظر بوده اند. بعد در دنباله می گوید: فکل من عثمان و علی ذو فضل و سابقه و جهاد و هما متقاریان فی العلم و الجلاله و لعلهما فی الآخرة متساویان فی الدرجه.^۱

بینید ذهبی نیز چگونه عثمان را هم سطح امیر المؤمنین (علیه السلام) می آورد. عثمان در کدام جهاد شرکت کرده است؟ خود عثمان می گوید من در احد فرار کردم و از کوه تا سه روز بالا می رفتم. عثمان حتی در جنگ بدر هم شرکت نداشت.

ذهبی در دنباله می گوید:

و هما من الساده الشهداء رضی الله عنهما.^۲

آری قاتل امیر المؤمنین (علیه السلام) که بود؟ یکی از خوارج و طبق روایات اهل سنت از سگ های اهل جهنم!^۳

ذهبی در ادامه می گوید و لکن جمهور الامه علی ترجیح عثمان علی الامام علی و الیه نذهب.^۱

^۱ همان ص ۴۵۷ و ۴۵۸

^۲ همان

^۳ سنن ابن ماجه المقدمه ج ۱ باب ۱۲ فی ذکر الخوارج ص ۶۱ ح ۱۷۳

این نظر ذہبی همان نظر دارقطنی است .

ذہبی در دنباله می گوید :

و الخطب فی ذلک یسیر ، و الأفضل منہما بلا شک أبو بکر و عمر ، من خالف فی ذا فهو شیعہ جلد ، و من أبغض الشیخین و أعتقد صحۃ إمامتہما فهو رافضی مقیت ، و من سبہما و أعتقد أنہما لیسا بإمامی ہدی فهو من غلاء الرافضۃ ، أبعدہم اللہ.^۲

البته و صد البته کہ ادعای ذہبی خلاف واقع است چون ابن عبد البر و عسقلانی تصریح دارند کہ جمعی از سلف می گفتند علی (علیہ السلام) افضل است.^۳

تعصب دارقطنی :

دارقطنی از نظر فقہی شافعی است و ذہبی شافعی متمایل بہ حنبلی است . عقیدہ دارقطنی نسبت بہ شیخین و خلفا همان عقیدہ ذہبی است منتہا چرا بہ ایشان گفتہ اند شیعہ و کدام سخن از سخنان او نشان می دہد کہ دارقطنی شیعہ است ؟^۴

ہر چند بعضی مانند سمعانی بہ دارقطنی نسبت تشیع دادہ اند ولی این ادعا قابل قبول نیست . سمعانی بخاطر اینکہ دارقطنی دیوان حمیری را حفظ بود او را شیعی نامید . ولی از سخنان دارقطنی ثابت شد کہ نہ تنها شیعہ نیست بلکہ از ناصبی های متعصب است کہ حتی حاضر نمی شود امیر المؤمنین (علیہ السلام) را بر عثمان برتری دہد.

مرحوم تستری می نویسد :

فی تذکرۃ سبط ابن الجوزی : انما لم یخرجه (الحاکم فی مستدرکہ علی صحیح مسلم والبخاری حدیث الطائر) لأن " محمد بن طاهر المقدسی " و " الدارقطنی " تعصبا علیہ وأخرجا لحدیث

^۱ سیر اعلام النبلاء ج ۱۶ ص ۴۵۸

^۲ همان

^۳ فتح الباری ج ۷ ص ۲۰ - الاستیعاب ج ۳ ص ۲۱۴. ابن حجر عسقلانی در جای دیگر بہ نقل از ابن مسعود این عبارت را ہم می آورد: کنا نتحدث ان افضل اهل المدینۃ علی بن ابیطالب (فتح الباری ج ۷ ص ۷۲).

^۴ برای مطالعہ بیشتر رجوع شود بہ الاستیعاب ابن عبد البر ج ۴ شرح حال امیر المؤمنین علیہ السلام .

الطائر طرقا ضعيفة، فإنه لما صنف المستدرک بلغ الدارقطنی فقال: " لعله يستدرک عليهما حديث الطائر " فتركه ثم رموا الحاكم بالتشيع لأجل هذا، قال السبط: وكيف يسمع قول المقدسي مع العلم بحاله و قول الدارقطنی في عصبته على الحاكم؟! ^۱

و في السمعاني: ينسب إلى دار القطن - محلة كبيرة ببغداد - وهو: " أبو الحسن علي بن عمر الحافظ " المشهور، روى عن البغوي وروى عنه البرقاني و أبو نعيم الإصبهاني، مات سنة ۳۸۵ . . الخ . و من الغريب! أن السمعاني قال: كان يحفظ كثيرا من دواوين العرب منها ديوان السيد الحميري، فنسب إلى التشيع لذلك، فإنه كما عرفت من السبط كان ناصبيا، ولا بد أن حفظه ديوان السيد كان من حبه للأدب. ^۲

راویان کتاب سنن دارقطنی

این کتاب را چند نفر روایت کرده اند که عبارتند از:

حافظ ابوبکر محمد بن عبدالملک بن بشران

حافظ ابوطاهر محمد بن احمد بن غالب، معروف به برغانی

ابوالحسن محمد بن علی بن المهتدی بالله

نکته اول:

ابن مهتدی طریق ابوطیب (شارح سنن) است . البته او به این شخص چهار طریق دارد ولی یک اشکالی در اینجا هست که بنده ندیده ام که کسی بگوید سنن دارقطنی به یک چنین طریقی نقل شده است . البته نسبت به طریق دیگر نقل داریم ولی به طریق چهارم اشاره نشده است . ابوطیب

^۱ تذكرة الخواص ج ۱ ص ۲۹۴- قال ابن طاهر: قد سمعت ابا محمد السمرقندی يقول بلغني ان مستدرک الحاكم ذكر بين يدي الدارقطنی فقال نعم يستدرک عليهما حديث الطير فبلغ ذلك الحاكم فأخرج الحديث من الكتاب (طبقات السبكي ۱۶۳/۴) هر چند ذهبی ایراد گرفته و گفته است: هذه حكاية منقطع بل لم تقع فإن الحاكم انما الف المستخرج في اواخر عمره بعد موت الدارقطنی بمدة و حديث الطير ففي الكتاب لم يحول منه بل هو ايضا في جامع الترمذی قال ابن طاهر و رأيت انا حديث الطير جمع الحاكم بخطه في جزء ضخم فكتبته للتعجب (سير اعلام النبلاء ج ۱۷ ص ۱۷۶).

^۲ قاموس الرجال ج ۱۲ ص ۳۳

بدون متعرض شدن به اشکالات طرق تنها به بیان آنها می پردازد. در مقدمه می گوید: " اما الاحادیث ففي كل من النسخ الثلاثة موجودة بالاستيفاء ما عدا نسخة ابي الطاهر ابن عبد الرحيم فإن كتاب السبق ليس فيه بأسره. " ^۱

نکته دوم:

در هر یک از این طرق باید به دو مطلب توجه کنیم:

۱- تصریح علماء اهل سنت به اینکه این شخص این کتاب را از دارقطنی گرفته است.

۲- تاریخ نقل که راوی در چه سنی کتاب را از مؤلف نقل کرده است.

طریق اول حافظ ابوبکر محمد بن عبد الملک بن بشران بود. ذهبی او را اینگونه می ستاید: " العالم الصدوق... الاموی، مولاهم البغدادی... و كان من المكثرين الثقات. " ^۲ و نیز می گوید: " قال السلفی: سألت شجاعا الذهلی عنه فقال: كان شیخا جید السماع، حسن الاصول، صدوقا فیما یروی من الحدیث " ^۳

و می نویسد: " راوی سنن الدارقطنی عن المصنف " ^۴. با توجه به این عبارت اخیر شرط اول حاصل است. اما مشکل دوم که سن راوی در زمان روایت کتاب است باقی است، زیرا سال ولادت ابن بشران به نقل خطیب بغدادی سال ۳۷۳ بوده است ^۵ ولی وفات دارقطنی در سال ۳۸۵ بوده یعنی راوی در سن ۱۲ سالگی این کتاب را روایت کرده است. آیا راوی در چنین سالی می توانسته است این کتاب را دریافت کند؟

طریق دوم این کتاب طریق ابوطاهر محمد بن احمد بن محمد بن عبد الرحیم بود.

ذهبی درباره این شخص می گوید: " الامام المحدث الثقة بقیة المسندین " ^۶

^۱ سنن الدارقطنی با تعلیق ابوالطیب محمد آبادی ج ۱ ص ۱۰

^۲ سیر اعلام النبلاء ج ۱۸ ص ۶۰

^۳ همان

^۴ همان

^۵ تاریخ بغداد ج ۲ ص ۳۴۹

^۶ سیر اعلام النبلاء ج ۱۷ ص ۶۳۹

و نیز می گوید: "ارتحل إلى الدارقطني، فأخذ عنه سننه، وأتقن نسخه"^۱
 با توجه به این عبارت مشکل اول که تصریح به اخذ کتاب توسط روای باشد حل است.
 اما مشکل دوم باقی است چون درباره این شخص گفته اند: مولده ۳۶۳ و سماعه ۳۶۸. یعنی
 در سن پنج سالگی کتاب را از مؤلف شنیده است!^۲

طریق سوم طریق ابوبکر محمد بن احمد بن غالب معروف به برغانی بود. ذهبی درباره اش گوید:
 "الامام الفقيه العلامة الحافظ الثبت شيخ المحدثين الشافعي صاحب التصانيف"^۳

این شخص متولد ۳۳۶ و متوفای ۴۲۴ است لذا مشکل سن و سال دریافت کتاب حل است ولی
 به جز ابوطیب کسی نگفته است که این شخص کتاب را از دارقطنی تلقی کرده است.

طریق چهارم ابوالحسین محمد بن علی بن المهتدی بالله بود.

ذهبی درباره اش چنین تعبیراتی دارد یا نقل می کند: "ابن المعتصم الهاشمی العباسی... سید
 بنی هاشم فی عصره ولد فی ذی القعدة سنة سبعین و ثلاثمائة... کان ثقة نبیلا ولی القضاء... کان
 صائم الدهر... ما اجتمع فی أحد ما اجتمع فیه، قضی ستا و خمسين سنة، و خطب ستا و سبعین
 سنة لم تعرف له زلة..."^۴

با توجه به این که ذهبی می گوید: سمع من الدارقطني و با توجه به سن ۱۵ ساله او هنگام تلقی
 حدیث هر دو مشکل حل است.

تحمل و اداء حدیث:

به تناسب نقل طرق کتاب مطالبی راجع به شروط تحمل و نقل حدیث ذکر می کنیم. طی دو
 مرحله به این مبحث می پردازیم:

مرحله اول درباره تحمل و دریافت حدیث و مرحله دوم راجع به اداء و نقل حدیث.

^۱ همان

^۲ سیر اعلام النبلاء ج ۱۷ ص ۶۴۰.

^۳ همان ص ۴۶۶

^۴ همان ج ۱۸ ص ۲۴۲ و ۲۴۳

درباره این که ناقل حدیث باید در سن بلوغ باشد اختلاف چندانی نداریم و این مطلب از مسلمات است ، اما اینکه حد اقل سن دریافت روایت چند سالگی است محل اختلاف است.

نظرات علماء درباره سن تحمل حدیث^۱:

ابن اثیر جزری می نویسد : إذا كان طفلاً عند التحمل ، ممیزاً بالغاً عند الروایة ، فتقبل ، لأن الخلل قد اندفع عن تحمله وأدائه .

و يدل علی جوازہ إجماع الصحابة رضوان الله علیهم علی قبول روایة جماعة من أحداث ناقلی الحدیث ، کابن عباس ، و ابن الزبیر ، و أبی الطفیل ، و محمود بن الربیع ، و غیرهم من غیر فرق بین ما تحملوه قبل البلوغ و بعده .

و علی ذلك درج السلف الصالح من إحصار الصبيان مجالس الروایة ، و من قبول فیما تحملوه فی الصغر^۲. سیوطی در تدریب الراوی می نویسد : بعضی گفته اند در تحمل حدیث سن خاصی معتبر نیست و بعضی سن خاصی را معتبر می دانند .

سپس در رد قائلین به اعتبار بلوغ دو دلیل می آورد : یکی اینکه مردم روایات صحابه ای را که در سن کودکی پیامبر را درک کرده اند می پذیرند مانند امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبد الله بن زبیر و ابن عباس و نعمان بن بشیر و سائب بن یزید و مسور بن مخرمه^۳ و دلیل دیگر اینکه اهل علم کودکان را در مجالس حدیث می آوردند و به روایاتشان اعتنا می کردند .

البته ما درباره حسنین علیهما السلام که دارای مقام عصمتند بحثی نداریم اما شخصیتی مثل ابن عباس که در زمان کودکی پیامبر را درک کرده است اگر زیر سؤال برود بخش عظیمی از روایات اهل سنت و روایاتی که در صحیحین وارد شده است مورد اشکال قرار می گیرد . حال اگر سن خاصی را معتبر بدانیم هیچ راهی برای تصحیح طریق به دارقطنی نخواهیم داشت، اما اگر سن

^۱ مستدرکات مقباس الهدایة ج ۶ ص ۲۶۲ شماره ۲۱۳- مقباس الهدایة ج ۳ ص ۵۶ و ص ۶۳.

^۲ جامع الاصول

^۳ مسور شخصی است که روایت جعلی آزار امیر المؤمنین علیه السلام به حضرت زهرا علیها السلام را روایت کرده است .

خاصی را معتبر ندانیم امکان دارد که برخی از این طرق را تصحیح کنیم منتهی باید قید بزینم که دریافت روایت از راه شنیدن باشد .

نووی گوید : " تقبل روایة المسلم البالغ ما تحمله قبلهما و منع الثانی قوم فأخطأوا " یعنی بعضی روایت هایی را که مسلمان بالغ قبل از بلوغ شاهد بوده است قبول ندارند و اینان به اشتباه رفته اند .

مرحوم مامقانی در مقباس الهدایة می نویسد : و قد ادعی فی محکی نهاییة الاحکام اجماع السلف و الخلف علی احضار الصبیان مجالس الحدیث و قبولهم بعد البلوغ .^۱

شهید اول ره در قواعد^۲ در قاعده ۶۷ می فرماید : " کل شرط فی الروای و الشاهد فإنه معتبر عند الأداء لا عند التحمل ، إلا : فی الطلاق قطعا ، و فی البراءة من ضمان الجريرة علی قول و لا تعتبر روایته قبل البلوغ و إن صح تحمله و من العامة من اعتبرها ، و فرعوا علیه : جواز تدبیره و وصیته ، و أمانه کافرا ، و اسلامه ممیزا^۳ .

پس معلوم می شود که ظاهرا بین شیعه اختلافی نیست در عدم اعتبار بلوغ در موقع تحمل روایت اما در بین اهل سنت مسأله اختلافی است و حل طرق سنن دارقطنی متوقف بر این است که بلوغ عند التحمل شرط نباشد و الا مشکل حل نخواهد شد .

محتویات کتاب

این کتاب به ۳۲ کتاب در چهار جلد تقسیم می شود :

جلد اول :

کتاب الطهارة

کتاب الحيض

^۱ مقباس الهدایة ج ۲ ص ۵۶ و ۵۷

^۲ احتمال دارد برخی از قواعدی که ایشان در کتاب آورده است از فروع قرافی اتخاذ شده است که دو جلد است و شامل ۴۰۰ قاعده است . و شاید هم توارد فکر شده است .

^۳ القواعد و الفوائد ج ۱ ص ۲۲۳

کتاب الصلاة

جلد دوم :

کتاب الجمعة

کتاب الوتر

کتاب العیدین

کتاب الاستسقاء

کتاب الجنائز

کتاب الزکاء

کتاب زکاء الفطر

کتاب الصیام

کتاب الحج

جلد سوم :

کتاب البیوع

کتاب الحدود و الدیات و غیرہ

کتاب النکاح

جلد چہارم :

کتاب الطلاق

کتاب الفرائض و السیر و غیر ذلك

کتاب السیر

کتاب المکاتب

کتاب النوادر

کتاب الوصایا

کتاب الوکالۃ

کتاب الرضاعۃ

کتاب الاحباس

کتاب الاقضية و الاحکام و غیر ذلک

کتاب عمر الی ابي موسى الاشعری

کتاب السبق بین الخیل

بخش دهم :

« سنن دارمی »

مؤلف :

ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن تمیمی دارمی^۱ سمرقندی متولد سال ۱۸۵ و متوفای سال ۲۵۵ (مقارن با سال فوت بخاری و مسلم) .

اساتید مؤلف:

از مهمترین اساتید وی می توان نصر بن شمیل و هاشم بن قاسم و اسود بن هلال اشاره کرد.

شاگردان:

مؤلفین اکثر صحاح سته شاگردان او بوده اند . مسلم بن حجاج نیشابوری ، ابوداود سجستانی ، ترمذی و بخاری^۲ از شاگردان وی هستند . بقی بن مخلد^۳ و عبد الله بن احمد فرزند احمد بن حنبل که مسند پدر را جمع آوری کرده است نیز از شاگردان وی هستند .

تعریف:

او را محیی السنه گفته اند . از این جمله می توان میزان تعصب وی را در مذهب تسنن کشف کرد.

ابن حجر در تهذیب التهذیب عباراتی از بزرگان اهل سنت درباره دارمی نقل می کند :

۱. احمد درباره او گفته است : امام.

^۱ منسوب به دارم بن مالک از نوادگان تمیم که خود شاخه بزرگی از قبیله تمیم حساب می شوند .

^۲ بخاری از وی در غیر صحیح بخاری روایت می کند .

^۳ مسند بقی معروف است . وی در این کتاب تا حد توان روایات صحابه را جمع آوری و استیفا کرده است .

۲. محمد بن عبد الله بن نمیر : غلبنا بالحفظ و الورع

۳. ابوسعید اشجّ : امامنا

۴. عثمان بن ابی شیبّه : أمره أظهر مما يقولون من الحفظ و البصر و صيانة النفس

۵. خطیب بغدادی : من حفاظ الدنيا

۶. ابن ابی حاتم از پدرش : امام اهل زمانه

۷. ابن الشرقي : از خراسان پنج محدث سر بر آورد که دارمی یکی از آنهاست .

۸. خطیب بغدادی : كان احد الرحالين في الحديث و الموصوفين بحفظه و جمعه و الاتقان له مع

الثقة و الصدق و الورع و الزهد، و استفضي على سمرقند فأبى ، فألح عليه السلطان حتى تقلده و

قضى قضية واحدة ، ثم استعفى فأعفى.

۹. ابن حبان : كان من الحفاظ المتقنين ... اظهر السنة في بلده و دعا الناس اليها و ذبّ عن

حريمها و قمع من خالفها^۱.

(جمله اخير اشاره دارد به درگیری پيرامون مسأله قديم يا مخلوق بودن قرآن و غيره بين اشاعره

و معتزله.)

ارزیابی کتاب:

آیا این کتاب سنن است یا مسند و آیا از نظر اعتبار بر سنن ابی ماجه مقدم است یا نه ؟

مسند کتابی را گویند که بر ترتیب اسامی صحابه تنظیم شده باشد . سنن کتابی است که سه

ویژگی داشته باشد: ۱- تبویب فقهی از طهارت تا دیات، ۲- خالی بودن از احادیث موقوف، ۳-

دربریگرنده سنت باشد نه حدیث .

سیوطی گوید : مسند دارمی لیس بمسند بل هو مترتب علی الابواب.^۲

حافظ عراقی گوید : اشتهر تسميته بالمسند كما سمي البخاري كتابه بالمسند لكون احاديثه مسندا.

ظاهرا مسند معنای دیگری هم پیدا کرده است و آن این که احادیثش دارای سند باشد.

^۱ تهذيب التهذيب ج ۵ ص ۲۹۵. كتاب التقات ج ۸ ص ۳۶۴.

^۲ تدريب الراوی ج ۱ ص ۱۷۳

در ادامه عراقی گوید: «ألا أن فيه المرسل و المعضل و المنقطع و المقطوع كثيرا . (و شاید سرّ تأخر دارمی هم همین باشد)

مغلطای گوید: «إن جماعة أطلقوا على مسند الدارمی كونه صحيحا .

ابن حجر او را رد می کند و می گوید: «إني لم أدر ذلك في كلام أحد ممن يعتمد عليه كيف و لو أطلق عليه ذلك - أي صحيحا - من يعتمد لكان الواقع بخلافه ، لما في الكتاب المذكور من الاحاديث الضعيفة و المنقطعة و الموضوعة و الموطأ في الجملة انظف احاديث و أتقن رجلا منه». بعد می گوید: «مع ذلك كله فلست أسلم ان الدارمی صنّف كتابه قبل تصنيف البخاری الجامع لتعاصرهما و من ادّعى عليه ذلك فعليه البيان^۱» یعنی من قبول ندارم که دارمی کتاب خود را قبل از صحیح بخاری نوشته باشد ، بلکه شاگرد قبل از استاد کتاب خود را نوشته و کسی که خلاف این را ادعا کند باید دلیل بیاورد .

صنعانی در جواب ابن حجر گوید «من ادّعى تقدم تصنيف البخاری على الدارمی فعليه البيان». یعنی تو هم که ادعای تقدم تصنيف بخاری می کنی باید دلیل بیاوری !

آیا کتاب دارمی بر سنن ابن ماجه مقدم است یا نه ؟

مغلطای می نویسد: «ينبغي أن يجعل مسند الدارمی سادسا للخمسة بدل ابن ماجه . چون در دارمی رجال ضعیف و احادیث منکر کم است اگرچه در آن احادیث مرسل و موقوف وجود دارد^۲ .

علائی گوید: «لو قدم مسند الدارمی بعد ابن ماجه فكان سادسا لكان اولی .

دهلوی گوید: «كتاب الدارمی أحرى و أليق بجعله سادسا للكتب لأن رجاله أقلّ ضعفا و وجود الأحاديث المنكرة و الشاذة نادرة فيه و له اسانيد عالية» مخصوصا ثلاثيات آن که نسبت به

ثلاثيات بخاری - که ۳۰ تاست - بیشتر است^۱ .

^۱ توضیح الافکار ج ۱ ص ۳۹ و مقدمة التحقيق في سنن الدارمی ص ۹ .

^۲ مقدمة التحقيق في سنن الدارمی ص ۱۰ .

نمونه هایی از روایات سنن دارمی

۱- درباره ازدواج موقت :

(أخبرنا) جعفر بن عون عن عبد العزيز بن عمر بن عبد العزيز عن الربيع بن سبرة ان أباه حدثه انهم ساروا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع فقال استمتعوا من هذه النساء و الاستمتاع عندنا التزويج فعرضنا ذلك على النساء فأبين أن لا يضرب بيننا و بينهن اجلا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم افعلوا فخرجت انا و ابن عم لي معه برد و معي برد و برده أجود من بردي و انا أشب منه فاتينا على امرأة فأعجبها شبابي و أعجبها برده فقالت برد كبرده و كان الاجل بيني و بينها عشرا فبت عندها تلك الليلة ثم غدوت فإذا رسول الله صلى الله عليه وسلم قائم بين الركن و الباب فقال يا أيها الناس اني قد كنت أذنت لكم في الاستمتاع من النساء الا و ان الله قد حرم إلى يوم القيامة فمن كان عنده منهن شيء فليخل سبيلها و لا تأخذوا مما آتيتموهن شيئا.^۲

جعفر بن عون ما را خبر داد از عبد العزيز بن عمر بن عبد العزيز از ربيع بن سبره که گوید پدرم برایم تعریف کرد که با رسول خدا (صلى الله عليه و آله) در حجة الوداع بودیم . آن حضرت فرمودند از این زنان استمتاع کنید ! و استمتاع نزد ما همان تزويج است . ما این سخن را بر آن زنان مطرح کردیم . آنان از این که ازدواج بدون مدت باشد خود داری کردند . حضرت به ما فرمود : انجام دهید (یعنی همانطور که زنها می خواهند) من و پسر عمویم ... بر زنی وارد شدیم . زن از جوانی من و از لباس بُرد پسر عمویم خوشش آمد ... بین من و او متعه ده روزه برقرار شد . . . (تا آخر که اشاره به تحریم متعه توسط پیامبر در آن جریان دارد)

در دنباله همین حدیث دو روایت دیگر آمده است:

(أخبرنا) محمد بن يوسف ثنا ابن عيينة عن الزهري عن الربيع بن سبرة الجهني عن أبيه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن نكاح المتعة عام الفتح.

^۱ همان.

^۲ سنن دارمی، کتاب النکاح، باب النهی عن متعة النساء.

(حدثنا) محمد حدثنی ابن عیینة عن الزهري عن الحسن و عبد الله عن أبيهما قال سمعت عليا يقول لابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه و سلم نهى عن المتعة متعة النساء و عن لحوم الحمر الأهلية عام خبير .

در روایت اولی آمده بود که پیامبر ص در حجة الوداع متعه را حرام کرد . در روایت دوم آمده که در سال فتح مکه حرام کرد، و در روایت سوم گوید در سال خبير - سال ششم - حرام کرد^۱.

۲- درباره رضاع کبير :

(أخبرنا) أبو الیمان الحکم بن نافع انا شعيب عن الزهري عن عروة عن عائشة قالت جاءت سهلة بنت سهيل بن عمرو و كانت تحت أبي حذيفة بن عتبة بن ربيعة رسول الله صلى الله عليه و سلم فقالت إن سالما مولى أبي حذيفة يدخل علينا و انا فضل و إنما نراه ولدا و كان أبو حذيفة تبناه كما تبني النبي صلى الله عليه و سلم زيدا فانزل الله تعالى أدعوهم لآبائهم هو أقسط عند الله ، فأمرها النبي صلى الله عليه و سلم عند ذلك أن ترضع سالما قال أبو محمد هذا لسالم خاصة.

یعنی عایشه گوید : سهله دختر سهیل بن عمرو که همسر ابو حذیفه بن عتبه بن ربیعہ بود نزد پیامبر ص آمد و گفت : سالم غلام ابو حذیفه بر ما وارد می شود و ما او را فرزند خود می دانیم اما نسبت ابو حذیفه با این غلام مانند نسبت پیامبر با زید است (که زید پسر خوانده حضرت بود نه پسر حقیقی) ... پیامبر ص دستور داد تا همسر ابو حذیفه این غلام را (که مرد بزرگی بود) شیر دهد! ابو محمد گوید : این حکم فقط در مورد سالم بوده است نه دیگران^۲!

۳- کیفیت تسبیح حضرت زهرا سلام الله علیها :

^۱ در کتاب دراسات فقهیه در مورد ضعف سند و دلالت حدیث اخیر بحث کرده ایم .

^۲ (أخبرنا) أبو الولید الطیالسی ثنا شعبه عن أشعث بن سلیم عن أبيه عن مسروق عن عائشة ان رسول الله صلى الله عليه و سلم دخل عليها و عندها رجل فتغير وجهه و كأنه كره ذلك فقلت انه أخى من الرضاعة فقال انظرن ما إخوانكن فإنما الرضاعة من المجاعة (سنن دارمی ، کتاب النکاح جلد ۲ ، باب ۵۲: رضاعة الكبير ص ۲۱۰). یعنی حضرت پیامبر ص وارد بر عایشه شد در حالی که مردی نزد عایشه بود . صورت حضرت متغیر شد و گویا خوشش نیامد . عایشه گوید : گفتم : او برادر رضاعی من است. فرمود نگاه کنید ببینید برادران رضاعی شما چه کسانی هستند . . .

(أخبرنا) یزید بن ہارون انا العوام بن حوشب قال حدثنی عمرو بن مرہ عن عبد الرحمن بن أبی لیلی عن علی قال أتانا رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی وضع قدمه بینی و بین فاطمة فعلمنا ما نقول إذا أخذنا مضاجعنا ثلاثا و ثلاثین تسبیحة و ثلاثا و ثلاثین تحمیدة و أربعا و ثلاثین تکبیرة قال علی فما ترکتها بعد فقال له رجل و لا لیلة صفین قال و لا لیلة صفین^۱.

یعنی حضرت علی علیہ السلام گوید : رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزد ما آمد به طوری که قدمش را بین من و فاطمه گذاشت . سپس به ما یاد داد که وقتی به بستر رفتیم چه بگوییم.

سی و سه بار سبحان الله و سی و سی بار الحمد لله و سی و چهار بار تکبیر . حضرت علی (علیه السلام) فرمود : بعد از آن هرگز این تسبیح را ترک نکردم . شخصی پرسید : حتی در شب صفین؟ فرمود : حتی در شب صفین !

بسیار مناسب است که درباره تسبیح حضرت زهرا علیها السلام که در روایات سنی و شیعه وارد شده است تحقیقی انجام گیرد و در قالب کتابی عرضه شود.

بِسْمِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

^۱ سنن دارمی کتاب الاستیذان باب التسبیح عند النوم